

باستانشناسی کتاب مقدس

نویسنده: دکتر جان الدر

مترجم: سهیل آذری



انتشارات نور جهان

فهرست فصول مندرجات

دیباچه

آغاز تحقیقات

کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

سقوط آدم، مشایخ و سیل

اور و سومریها

یوسف و اسرائیلیان در مصر

موسی و قوانین عصر او

تسخیر کنعان

دوره پادشاهان

حکومت شمالی

بازپسین روزهای فرمانروایی یهودا

خط و کتیبه های کهن

عصر پیشرفت باستانشناسی

نسخه های کهن کتاب مقدس

فصول اول انجیل لوقا

راههای که پولس پیمود

هفت کلیسای مکاشفه

دیباچه

معمولاً نخستین روزهای پس از استقلال آمریکا را عصر رواج دین و ایمان می دانیم. با تجسم مهاجران اولیه، که تفنگ بر دوش گروه گروه به کلیسا می روند، می پنداریم که در آن روزگار طلای همه دیندار بودند و کسی گرفتار شک و بی ایمانی نبود. از این روی، بسیاری از مردم، با آشنایی با این حقیقت که در آغاز قرن نوزده شک و الحاد بر افکار مردمان روشنفکر و تحصیل کرده حکومت می کرد، دچار شگفت و حیرت می شوند. می خوانیم که کالج « دارتموت » در طی چهار سال تنها یک فارغ التحصیل دیندار و با ایمان بیرون داد و همچنین، می دانیم که مجموع آمریکاییانی که در آن روزگار در کلیسا عضویت داشتند در قیاس با جمعیت کشور از یک هفتم جماعتی که امروز در کلیساهای آمریکا عضویت دارند تجاوز نمی کرد.

یکی از موجبات بی ایمانی مردم آمریکا در آن روزگار، عدم اعتقاد اکثر مردم به صحت مندرجات و مضامین کتاب مقدس بود. بسیاری از مردم تحصیل کرده، تحت تاثیر افکار نویسندگان شکاک فرانسه، کتاب مقدس را مجموعه ای از اساطیر و افسانه های فاقد مبنای تاریخی به حساب می آورده و گمان می کردند روزگاری که این کتاب بر افکار مردم حکومت می کرد سپری گشته است. ((عصر حکومت این کتاب بر افکار مردم به سر آمده است)) این گفته ولتر که تا صد سال دیگر مسیحیت به گورستان ادیان مرده و منقرض سپرده خواهد شد مورد قبول عموم بود. تاریخ دانان و دانشمندان از تمدن باستانی بابل و نینوا و صور آگاه نبوده، و لذا روایات کتاب مقدس را از شکوه و عظمت تمدنهای آن سرزمین ها، افسانه می پنداشتند.

مسیحیان و پیروان کتاب مقدس، نیز که در معرض حملات و انتقادات این دسته از مردم قرار گرفته بودند، پاسخی بر آن ایرادات نداشتند. آنان که دارای عقیده راسخ و استوار به کتاب مقدس بودند اصرار میورزیدند که کتاب مقدس از آن روی که کلام خداست، باید صحیح و مستند باشد. و از سوی دیگر، دانشمندان نیز معتقد بودند که چون این کتاب مجموعه ای از اساطیر و افسانه ها است، نمی تواند کلام خدا باشد. بدینسان، روابط این دو دسته به سختی دستخوش تضاد و تیرگی گشته بود. باید به یاد داشت که برخی جنبه های کتاب مقدس بدون توجه به اینکه آیا دارای مبنای تاریخی است یا نه دارای ارزش و اعتبار می باشد. « قانون طلای »، صرف نظر از

اعتبار روایات تاریخی این کتاب، قانون طلائی است. تعلیمات اخلاقی مسیح و پولس، حتی در صورتی که این اشخاص وجود تاریخی نداشته باشند، الهام بخش و آموزنده است. ارزش دعا و برکات حاصله از تقرب به خدا را همه مردم درمی یابند، و محبت به همسایه، در صورتی هم در عمل نادیده گرفته شود، اصلی است که همه مردم به لزوم آن اذعان دارند.

ولی، با اینکه تعلیمات اخلاقی مسیحیت به جای خود گیرا است و دلها را به سوی خود می کشد، اساس مسیحیت، در صورتی که روایات آن فاقد مبنای تاریخی باشد، متزلزل خواهد گشت. ادراکات ما از خدای پدر، که قوم یهود را وسیله ای برای نمایاندن خود ساخت، پیامبرانی برای ارشاد و رهبری مردم گسیل داشت، و سپس خویشان را به نحوی اکمل در وجود فرزند خود عیسی مسیح که به خاطر گناهان ما مصلوب شد، مرد و از مرگ برخاست ظاهر ساخت، در صورتی که فاقد اعتبار تاریخی باشد، ارزش دینی نخواهد داشت. در این صورت، این حقیقت که « به او مهر می ورزیم، زیرا او نخست ما را محبت نمود ... »، دیگر نمی تواند نیرومند ترین انگیزه ای برای فداکاری ها و جانبازی هایی باشد که تاریخ جهان به یاد دارد، بلکه رؤیایی تو خالی و افسانه ای واهی خواهد بود.

پیشرفت باستانشناسی کتاب مقدس شکافی را که در بین دانشمندان و پیروان کتاب مقدس پدیدار شده بود پر ساخت. به تدریج شهرها و تمدن های باستانی که تنها کتاب مقدس آنها را به یاد داشت به دست باستان شناسان از زیر خروار ها خاک بیرون آورده شد و تاریخ آنها روشن گردید. در صفحات آینده این کتاب با تلاش ها و کوشش هایی که در این راه به عمل آمده آشنا خواهیم شد. در نتیجه کوشش مداوم باستانشناسان، شهرهایی که نامشان از یاد رفته بود باز شناخته شدند، آثار کار و کوشش ساکنان آنها نمایان گردید، آثار و قرائن حوادث تاریخی که داستان آنها در کتاب مقدس آمده از زیر خاک بیرون آورده شدند، و برتری و بی همتایی مسیحیت در سنجش با ادیان باستانی آشکار و نمایان گشت.

البته، نباید گمان کرد که تا روزگار خودمان باستانشناسی به کلی بدست فراموشی سپرده شده بود. الواح و کتیبه هایی که در عراق بدست آمده حاکی از آن است که آشور بانی پال، شاه جنگجوی بزرگ آشور که در قرن هفتم قبل از میلاد (۶۶۸ – ۶۲۶) حکومت می کرد، بر خود می بالید که کتیبه های قدیمی را کشف کرده و کاتبانی برای مکتوب نمودن اسناد مهم کهن و انتقال نسخ آنها به کتابخانه اش به اکناف امپراتوری خود فرستاده است. کشف این کتابخانه توسط « راسام » در سال ۱۸۵۲ یکی از مهمترین وقایع تاریخ باستانشناسی در قرن نوزده بشمار می رود. یک قرن پس از او، نبونیدوس ، آخرین پادشاه بابل، علاقه و دلبستگی فراوانی به باستانشناسی نشان داد. او برج قدیمی « اور » را مورد کاوش و تفحص قرار داد، کتیبه های مربوط به تأسیس آن را از نظر گذرانید، و سپس به دقت آنها را در جای خود نهاد و بدینسان منتهای احترام را نسبت به اعقاب خود بجا آورد. دختر او، که خواهر بلشاصر بود، چون پدرش به باستانشناسی علاقمند بود و موزه کوچکی برای نمایش آثار عتیقه تأسیس کرد.

دریغا که انگیزه حفاران قدیم بیشتر چپاول آثار عتیقه بود، نه آشنایی با تاریخ کهن. به ویژه در مصر، که گنج های گران بهایی با صاحبان آنها به گور سپرده شده بود، غارت گران غیر مجاز گورها را شکافته، گنجهای گرانبهای آنها را به یغما بردند. حتی در زمان رامسس نهم کمیسیونی که از جانب وی برای تحقیق در این باره تعیین شده بود گزارش داد که محتویات تمام گور های قدیم به یغما رفته، اجساد از درون آنها به بیرون انداخته شده، و اشیاء گرانبها و ادوات آنها تاراج شده است.

در اعصار اخیر ناپلئون فرانسوی یکی از نخستین کسانی است که برای آغاز تحقیق و کاوش در ویرانه های کهن تسهیلاتی فراهم ساخت. وی به سال ۱۷۹۸ صد تن از دانشمندان، محققین، و هنرمندان فرانسه را همراه خود به مصر برد، و اینان شگفتی های مصر باستان را همراه با طرحها و تصاویر آب رنگ برشته تحریر کشیدند. نشر این نوشته ها و تصاویر توسط دولت فرانسه شور و هیجانی در محافل علمی فرانسه برپا ساخت و علاقه ای که از آن پس در دانشمندان فرانسه نسبت به کشورهای شرقی پدید آمد هرگز از میان نرفت. در میان مکاشفات زمان ناپلئون در مصر از همه مهم تر و گرانبها تر لوحی به نام « سنگ روزنا » است که به زبان نوشته شده و دانشمندان را به رموز خط هیروگلیف راهنمای کرد. ولی کار هیئتی که همراه ناپلئون به مصر رفته بود از

مطالعه آثاری که روی زمین مانده بود تجاوز نکرد، و تحقیق درباره آثاری که در دل خاک مدفون بود بدست آیندگان سپرده شد.

در آغاز قرن نوزده یکی از مأموران شرکت هند شرقی که ساکن بغداد بود، گزارش داد در بین النهرین تپه های مصنوعی وجود دارد که ظاهراً بقایای شهرهای قدیم اند. همین گزارش بود که توجه باستان شناسانی چون لایارد و بوتا را به آثار تاریخی بین النهرین معطوف داشت و کاوشهای آنان در این سرزمین نتایج گران بهایی به بار آورد. داستان این کاوشها در فصل های آینده از نظر خواننده خواهد گذشت. قبل از آنکه وارد بحث اصلی این کتاب شویم، اجازه می خواهیم درباره شیوه ها و طریق هایی که باستان شناسان ملل گوناگون در طول بیش از صد سال گذشته هنگام کاوش در نقاط تاریخی از آنها استفاده کرده اند شمه ای بنگارم.

حفاری های اولیه در قیاس با شیوه های امروزی، بدوی و مخرب بودند، زیرا کسانی که این حفاری ها بدست شان انجام می گرفت هدفی جز گردآوری اشیاء جالب توجه برای موزه ها نداشتند. در این حفاری ها به اشیای چون قطعات شکسته ظروف سفالین توجه نمی شد و حفاران از جریان کار خود یادداشتی تهیه نمی کردند. از این روی، اطلاعات گرانبها و سودمندی که ممکن بود بدست ما برسد در اثر غفلت و سهل انگاری حفاران اولیه بر باد رفت. به زودی معلوم گشت تپه هایی که در جای شهرهای باستانی ایجاد شده اند، بقایای شهرهای متعددی هستند که بر روی ویرانه های یک دیگر بنا شده اند و گاهی در بین تأسیس قدیم ترین و آخرین شهر هزاران سال فاصله بوده است. طبیعتاً آخرین شهرها بر روی ویرانه شهرهای سلف خود بنا گردیده اند، ولی بقایای شهرهای دیگر همیشه به صورت طبقات متوالی منظم روی یکدیگر قرار نگرفته اند. اغلب دیده شده است که شهری کوچک در وسط تپه بنا شده و پس از ویرانی آن، شهر بزرگ تری که سراسر تپه را بر می گرفته روی آن بنا گردیده است، و در نتیجه بقایای آن در اطراف تپه در سطحی پایین تر از ویرانه شهر قبلی قرار دارد. لذا هنگام حفر این تپه ها دقت و هوشیاری فراوان لازم بود تا حفاران طبقات مختلف را که هر یک به عصر و تمدن خاصی تعلق دارد، از هم تفکیک کنند و قدمت آنها را تعیین نمایند.

باستانشناسی علمی با حفاری هایی که در سال ۱۸۹۰ به دست سر فلیندرز پتری در طل الحسی، واقع در جنوب یهودیه، صورت گرفت و شش هفته به طول انجامید، آغاز گشت. این باستانشناس بقایای شهرهای مختلفی را که به صورت طبقات تقریباً منظم روی هم قرار داشتند از یکدیگر تفکیک کرد و از روی اشیاء و آثار مکشوف، به ویژه ظروف سفالین، تاریخ و قدمت آنها را تعیین نمود. وی ثابت کرد که با سنجش و تطبیق شکل و نوع آلات و اشیای که در طبقات مختلف ویرانه های قدیم مانده می توان تاریخ تمدنهای متوالی آنها را تعیین نمود. و پس از آنکه مقدار قابل ملاحظه ای از آثار و ادوات و لوازم زندگی انسانهای باستانی توسط باستانشناسان گردآوری شد، توانستند قدمت هر یک از انواع آنها را با قطعیت تقریبی تعیین نمایند. در دوره های زمانی معین بسیاری از این اشیاء به اشکال گوناگون در مناطق وسیعی از جهان رایج و متداول بوده اند، و اشیاء و ادوات نوع دیگری را لشگر کشی ها و تعرضات تمدنهای دیگر به آن مناطق آورده است. به تدریج اختراعات و اکتشافات جدید به یاری باستانشناسان شتافت. اختراع دوربین عکاسی به باستانشناسان امکان داد وضع اشیاء مکشوف قبل از آنکه آنها را به منظور ادامه حفاری جابجا کنند به صورت صحیح و دقیق ثبت نمایند.

هواپیما، دیدن قلعه ها و شهرهای ویرانی را که از روی زمین قابل رویت نبودند، میسر ساخت. اشعه ایکس نیز به نوبه خود به باستانشناس کمک می کند. در مورد اجساد مومیایی گاهی به کمک اشعه ایکس علت مرگ، سن و جنس صاحب جسد را تعیین کرده اند. به کمک اشعه مادون قرمز توانسته اند کتیبه های قدیم را که خواندن آنها مشکل بود بخوانند و از ترکیبات شیمیایی نیز در این مورد استفاده شده است. یکی از تازه ترین و سودمند ترین وسایلی که مورد استفاده باستانشناسان قرار گرفته آزمایش آثار و بقایای انسانهای باستانی به طریق معروف به کربن ۱۴ است. می گویند مقدار معینی از کربن موجود در همه موجودات زنده کربن ۱۴ است نه کربن ۱۲. این کربن ۱۴ چون رادیوم متغیر و بی ثبات است و به تدریج ذرات ریزی را از خود پراکنده، به کربن ۱۲ مبدل می شود. این دگرگونی و تحول پس از مرگ موجودات زنده آغاز می شود. با تعیین میزان این دگرگونی می توان تاریخ مرگ آن موجود را با قاطعیت روشن ساخت. خلاصه، آن جنبه های علوم جدید که در باستانشناسی قابل استفاده بوده برای روشن ساختن تاریک ترین زوایای زندگی انسانهای باستانی به یاری باستانشناسان شتافته است. میزان موفقیت حفاران به جایی رسیده که بررسی مطالعه کامل بسیاری آثار تاریخی شناخته نشده ای که بدست

آنها افتاده است سالیان متمادی به طول خواهد انجامید. اکنون با برخی از برجسته ترین و مهم ترین ثمرات تلاشها و کوششهای باستانشناسان در زمینه دست یافتن به رموز زندگی انسانهای باستانی آشنا می شویم.

فصل یک

آغاز تحقیقات

نخستین دانشمندی که در این زمینه به تحقیق و مطالعه پرداخت شخصی به نام بوتّا^۱ بود که در سال ۱۸۴۲ به سمت کنسول دولت فرانسه در موصل، در دره علیای دجله، منصوب گردید.

وی از بدو ورود خود به موصل اظهار داشت حاضر است هرگونه اشیاء عتیقه را که گاهی در نواحی اطراف یافت می شد بخرد، و در ضمن سعی می کرد که محل کشف این آثار را مشخص سازد. مدتی در این کار هیچ گونه توفیقی نصیب او نگشت، تا روزی بر حسب تصادف توسط یک روستای عرب بوجود تپه ای مصنوعی در آن نزدیکی پی برد که قرنهای متمادی اهالی محل، آجر مورد احتیاج خود را از آن بدست می آوردند. بوتّا دو نفر را با تعلیمات لازم به آنجا فرستاد که زمین را حفر کنند و ببینند آیا چیزی بدست خواهد آمد. یک هفته بعد پیغام هیجان انگیزی از آنها رسید مبنی بر اینکه پس از حفر زمین به دیوارهای قدیمی برخورد کرده اند که پوشیده از تصاویر رنگی برجسته و حک شده حیوانات عجیب است. بوتّا به محل مزبور رهسپار شد و یقین حاصل کرده بود این دیوارها بقایای کاخ با شکوه باستانی است که بدست آشوریها ساخته شده. این ویرانه ها در مشرق دجله در نقطه ای که در دوازده مایلی شمال شهر موصل واقع است، قرار داشت، و بطوری که بعداً معلوم شد این ویرانه بقایای شهر باستانی «دور شارو کین»^۲ بود.

پس از رسیدن به این محل، بوتّا ملاحظه نمود که دیوارها از تصاویر حک شده بر روی تخته سنگ ها که مناظر جنگها و حرکت دسته ها و شکار حیوانات و زندگی درباری را نشان می دهد پوشیده شده و چند هکتار زمین را فرا گرفته است. در آن زمان کسی نمی توانست خطوط میخی را که در اینجا یافت شد بخواند، ولی پس از آنکه کلید رمز این خطوط بدست آمد معلوم شد این کاخ که ۲۵ هکتار مساحت آن است، توسط سرگون دوم پادشاه (۷۲۲ — ۷۰۵ ق . م)، که نامش به کلی از یادها رفته و تنها در اشعیا ۲۰: ۱ به او اشاره شده است، ساخته

^۱ Paul Botta

^۲ Dur Sharrukin

شده. با وجود این، کاخ مزبور مجلل ترین و عظیم ترین قصری است که در تمام تاریخ یافت شده و مقر یکی از بزرگترین سلاطین جهان بوده است. وقتی خبر کشف این ویرانه ها به اروپا رسید، در محافل علمی و باستانشناسی، هیجان فراوانی ایجاد نمود.

انتشار این خبر همان هیجانی را بوجود آورد که مراجعت کریستف کلمب با خبر کشف قاره جدید در اذهان برپا نموده بود، زیرا برای بسیاری از مردم اروپا، به خصوص فرانسوی ها، این موفقیت به منزله کشف دنیای جدید و فراموش شده ای بود. قبل از آن دره نیل مهد تمدن محسوب می شد، ولی اکنون این افتخار از آن دره دجله و فرات می گشت. دولت فرانسه بی درنگ بودجه قابل ملاحظه ای برای ادامه اکتشافات تخصیص داد، و بتوانست با استفاده از این بودجه پنج جلد کتاب قطور با بیش از چهار صد تصویر درباره نتایج حفاری و تحقیقات خود انتشار دهد. با استفاده از این تصاویر، اروپاییان توانستند با لباسها، سلاحها، لوازم خانه، و طرز شکار آشوریان آشنا شوند، و در نتیجه فصل مفصلی در تاریخ برای امپراتوری آشور گشوده شد.

دومین کسی که در باستانشناسی کتاب مقدس آثار گران بهایی از خود به یادگار نهاد، آستین هنری لایارد انگلیسی است. وی با اشتیاق شدیدی که از آشنایی با نتایج حفاری بوتا در او پدید آمد بود، ولی تقریباً بدون هیچگونه کمک مالی، برای یافتن آثار بیشتری از تاریخ و تمدن باستانی بین النهرین بدان سو رهسپار شد. او از مشاهده تپه های مصنوعی بزرگی که آنجا را پوشانده بود متعجب گشت و با کمک مالی مختصری که بدست آورده بود به حفر یکی از آن تپه ها در محلی موسوم به نمرود در بیست مایلی جنوب موصل و یک و نیم مایلی شرق دجله شروع کرد. بعداً معلوم شد اینجا ویرانه های همان شهر کالج است که در سفر پیدایش ۱۰ : ۱۱ بدان اشاره شده. موفقیتی که نصیب او شد غیر قابل تصور بود. ظرف بیست و چهار ساعت او توانست قسمتهایی از دو قصر باشکوه متعلق به امپراتورهای آشور را از زیر خاک بیرون آورد. هر جا که زمین را کند به اطاق هایی برخورد نمود که با تخته سنگهای مرمری عظیمی با ارتفاع هفت پا، که در روی آنها تصویر شگفت انگیزی حک یا نقاشی شده بود، محصور بودند. قدیمی ترین جایی که در آن به نام نمرود اشاره شده باب ۱۰ آیات ۸ و ۹ سفر پیدایش در کتاب مقدس است. مضمون آیه مزبور چنین است: « و کوش نمرود را آورد، او به جبار شدن در دنیا شروع کرد. وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می گویند : مثل نمرود جبار در حضور خداوند . » به هر حال، خبر

موفقیت های این باستانشناس طمع حاکم محلی ترک را تحریک نمود و او تصمیم گرفت در صورتی که از گنجینه های گرانبهایی که به نظر خود وی در این جا بدست می آمده بهره ای نبرد حفاری را متوقف سازد.

در نتیجه اشکال تراشی های او کار مدتی متوقف شد، ولی خوشبختانه سایر ستم ها و فشارهای او به مردم چنان دشمنی و مخالفتی علیه او برپا ساخت که وی ناگزیر گشت محل مأموریت خود را ترک گوید. در نتیجه، حفاری به سرعت سابق ادامه یافت.

یک شب، کمی پس از آنکه حفاری مجدداً آغاز گشت، ناگهان هلهله ای برخاست و کارگران فریاد کشان و رقص کنان نزد او آمده اطلاع دادند که خود نمرود را پیدا کرده اند! بعداً معلوم شد آنچه آنها یافته اند شیر بالدار عظیم الجثه سنگی است که مجسمه یکی از چهار خدای سماوی آشوریان قدیم بوده است. به تدریج مجموعه انبوهی از مجسمه های گاو نر عظیم بالدار با سرهای انسانی و الهه های دیگری با سرهای عقاب بدست آمد که اکثراً به موزه های انگلستان فرستاده شد.

با ادامه این حفاری ها توصیف روشنی که حزقیال در کتاب خود (باب ۳۱ آیات ۳ - ۱۲) از این سرزمین کرده است مفهوم تازه ای می یافت. « اینک آشور ... جمیع قوم های زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود. » و باستانشناسان دریافتند که چگونه پیشگویی خوفناک صفنیا درباره این ملت (باب ۲ آیات ۱۳ - ۱۵) تحقق کامل یافته است. « و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد ساخت ... هر کسی از آن بگذرد، به آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید. » در نتیجه این حفاری ها شهر کالج کشف گردید و معلوم شد قصری که بقایای آن بدست آمده متعلق به آشور ناصیر پال بوده است که از ۸۸۵ تا ۸۵۹ ق . م . سلطنت کرد.

به سال ۱۸۴۹، لایارد در محل دیگری موسوم به « کویونجیک » که ویرانه های شهر نینوا در آنجاست و در دره دجله روبروی موصل واقع شده، شروع به حفاری کرد. در ظرف چهار هفته قصر سنحریب که در سالهای ۷۰۴ - ۶۸۱ ق . م . سلطنت می کرد و شرح محاصره اورشلیم بدست او در کتاب دوم پادشاهان (باب ۱۸ آیه ۱۹) آمده، از زیر خاک بیرون آورده شد.

از جمله آثار تاریخی گرانبهایی که در اینجا بدست آمد، می توان کتیبه های متعدد دیوارهای ساخته شده از آجرهای لعاب دار، و موزاییک های بسیار زیبا را، که بر روی آنها عبارتی به خط میخی سفید روی زمینه فیروزه نوشته شده، نام برد.

در آثار نقاشی آنها بیشتر رنگهای سیاه و زرد و آبی سیر به کار رفته، و بعضی از تصاویری که یافت شده، و معروف ترین آنها تصویری است که شیری را در حال نزع نشان می دهد، نمودار مهارت و ذوق سرشار هنرمندان آنها است. نینوا فقط نود سال پایتخت بود، ولی در این مدت وسعت زیاد یافت و با دو دیوار آجری محصور گردید که دیوار داخلی ۳۲ پا و ضخامت و ۸۶ پا ارتفاع داشت. این شهر شگفت انگیز با خندق عمیقی به پهنای ۷۷ پا محصور بود و بوسیله پانزده دروازه به خارج مربوط می شد.

این اکتشافات هر ابهامی را درباره تاریخ و عظمت آشور باستان از میان برد. با وجود این، مهمترین آثاری که بدست آمد، یعنی هزاران کتبه ای که دیوارها را پوشانده بود، به صورت مرموز و مکتومی باقی ماند، زیرا هنوز کسی یافت نمی شد که بتواند خط میخی را خوانده، مفهوم این کتیبه ها را درک کند. سرانجام این افتخار نصیب سر هنری راولینسون^۱ شد و او با مطالعاتی که در صفحات غربی ایران نمود به کشف رمز خط میخی توفیق یافت نامبرده، هنگامی که به عنوان سربازی داوطلب در کشتی به هندوستان سفر می کرد، توجه یکی از همسفران خود را که خاورشناس و سیاستمدار و حاکم بمبای بود به خود جلب کرد. بر اثر آشنایی با او، راولینسون به آثار باستانی ایران علاقمند شد و در سالهای بعد هنگامی که به درجه سرگردی در ارتش انگلیس ارتقاء یافت و از طرف شرکت هند شرقی به سمت نماینده و کنسول به کرمانشاه اعزام گردید، فرصت یافت که به این علاقه جامه عمل پوشاند. پس از ورود به کرمانشاه، در سال ۱۸۳۳، توجه راولینسون به خواندن خط میخی معطوف گشت و او خود را با مطالعه لوحی که در شش مایلی همدان واقع است و گنجانده خوانده می شود سرگرم ساخت. هنگام مطالعه لوح مزبور، او حدس زد بعضی از کلماتی که در آن به کار رفته باید مفهوم «شاه» را در بر داشته باشد و همچنین سه نفری که از آنها به عنوان شاه نامبرده شده باید داریوش و خشایار شاه و ویشتاسب باشند. بر مبنای این حدس، او توانست معنای احتمالی یک سوم هجاهایی را که در کتیبه به کار رفته تشخیص دهد. پس از آن، او توجه خود را به

¹ Henry Rawlinson

کتیبه عظیم تر و کاملتر بیستون، که در ۲۶ مایلی کرمانشاه واقع است، معطوف داشت. در اینجا سینه کوه به ابعاد ۲۵ و ۵۰ پا در ارتفاع چند صد پا از جلگه تراشیده شده و بر روی آن نقشهای عظیمی همراه با خطوط میخی برجسته حک گردیده است. این نقش ها از مدتها قبل نظر سیاحان و مسافران را به خود جلب می نمود و هرکس معنای آن را به نحوی تعبیر می کرد. مسافری که در قرن دهم میلادی کتیبه را دیده نقش روی آن را معلمی پنداشته است که به شاگردانش درس می دهد و تصور کرده این معلم تازیانه ای در دست دارد که با آن شاگردان را تنبیه می کنند. مسافری دیگر در قرن نوزده آن را تصویر مسیح و حواریون شمرده و گمان کرده بود یهودا به زیر پا انداخته شده واهورا مزدا نوعی صلیب است. در صورتی که این لوح داریوش را نشان می دهد که در برابر دشمنان خود که با طناب بهم بسته شده اند ایستاده است و یکی از آنان را به زیر پای خود انداخته. و تصویری که در بالا دیده می شود اهورا مزدا است.

نسخه برداری این کتیبه مستلزم شهادت و مداومت فراوان بود. البته قسمتی از آن را با نهادن نردیانی در روی تخته سنگ باریکی که در زیر لوح قرار دارد می توان نسخه برداری نمود. به این ترتیب راولینسون هزار و دویست سطر از کتیبه را نسخه برداری نمود و پس از مطالعه مداوم اطمینان یافت که این کتیبه به سه زبان مختلف نوشته شده و سرانجام توانست چهار صد سطر از پارسی باستان را ترجمه کند. معلوم شد این کتیبه در سال ۵۵۵ ق . م . به فرمان داریوش ساخته شده، و شرح مبارزات و پیکارهای او را با مدعیان تاج و تخت در بردارد.

داریوش در این کتیبه حدود امپراتوری پهناور خود را شرح داده، لعنت خدا را برای همه کسانی که در صدد اخلال کار او برآیند میطلبد. روی لوح را با ماده براقی که استحکام کتیبه را چند برابر کرده و آن را ۲۴۰۰ سال از گزند حوادث مصون داشته است، پوشانده اند.

راولینسون ترجمه متن پارسی کتیبه را در سال ۱۸۴۷ انتشار داد و پس از آن با کمک دانشمندان دیگر عبارت بابلی را نیز که روی کتیبه بیستون نوشته شده ترجمه کرده، منتشر ساخت. ناگفته نماند که خواندن خط بابلی مستلزم تحمل زحمات بیشتری بود، زیرا در این خط یک علامت گاهی یک کلمه بود و حتی ممکن بود بوسیله چند علامت مختلف نوشته شود. این مشکلات مدتی دانشمندان را از خواندن آن مأیوس کرده بود، تا لوحی

بدست آمد که در آن فهرستی از حروف تصویری همراه با حروف مصوت نوشته شده بود. قریب صد لوح مختلف بدست آمد که قاموس نسبتاً کاملی از خط و زبان بابلی را تشکیل می داد.

درک مفاهیم این کتیبه ها و حل مسائلی که با کشف آنها پدید آمد به حدی مشکل می نمود که گروهی پنداشتند آن عده از دانشمندانی که مدعی اند به مضامین آنها دست یافته اند در اشتباه اند. موزه بریتانیا، به منظور آزمایش گفتار آنان، تصمیم گرفت در این باره تحقیق کند. به این جهت، از میان کتیبه هایی که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته بود، یکی را انتخاب نموده، چهار نسخه از آن تهیه کردند و هر نسخه را به یکی از متخصصین خط میخی دادند، تا متن آنها را ترجمه نموده، به موزه بریتانیا بفرستند. یکی از این دانشمندان راولینسون بود. متخصصین مزبور، بی آنکه از کار یکدیگر آگاه باشند، کتیبه را ترجمه نموده، به موزه ارسال داشتند. از تطبیق و مقایسه ترجمه ها معلوم شد در مطالب مهم در بین آنها تفاوتی موجود نیست. پس از این آزمایش، هر گونه شک و شبهه ای درباره صحت اظهارات دانشمندان راجع به این کتیبه ها مرتفع گشت. لوح بیستون نظر به نقش مهمی که در جریان کشف رموز خط میخی داشته، به حق مهم ترین اثر و یادگار تاریخی در آسیا شمرده می شود. در نتیجه آشنایی با حقایقی که بر اثر کشف مضامین کتیبه بیستون بدست آمد معلوم شد داریوش، همانگونه که در کتابهای عذرا (باب ۵ آیه ۵ و باب ۶ آیات ۱ - ۷)، حجی نبی (۱ : ۱) و ذکریا (باب ۱ آیه ۱) روایت شده، وجود تاریخی داشته و فرمانروای امپراتوری پهناور و نیرومندی بوده است.

از اینکه پس از کشف این همه آثار و کتیبه های شگفت انگیز تاریخی تا مدتی تحقیقات دانشمندان در این زمینه به کندی پیشرفت نمود نباید تعجب کرد، زیرا تا این زمان هزاران کتیبه از زیر خاک بیرون آورده شده و به موزه های اروپا انتقال یافته بود و کسانی که قادر به درک مضامین آنها باشند از معدودی تجاوز نمی کردند. به همین جهت ترجمه آنها به کندی صورت می گرفت. با اینحال، علاقه وافر به ادامه تحقیقات و حفاری ها ابراز می شد.

پس از سالها، موزه بریتانیا دانشمند جوان و با ذوقی را به نام « جرج سمیت »^۱ استخدام کرد که کتیبه های خط میخی را تنظیم نماید.

روزی که او مشغول کار بود، به کتبه جالب توجهی برخورد که در اصل شامل شش ستون بوده، ولی سه ستون آن در اثر شکستگی کتیبه از میان رفته بود. وقتی اسمیت در عبارات آن دقت نمود، معلوم شد کتیبه حاوی شرح داستان کشتی ای است که بر روی قله کوهی به نام « نزیر » بر خاک نشسته، و کبوتری که از آن به پرواز درآمده چون نتوانسته است جایی برای نشستن بیابد ناگزیر به داخل کشتی بازگشته است. ناگهان، دانشمند جوان متوجه شد مشغول خواندن متن کلدانی داستان نوح است. هیجانی که از این اکتشاف به سمیت دست داد، وی را از خود بیخود ساخت. روزنامه « دیلی تلگراف » بودجه قابل ملاحظه ای در اختیار او نهاد که وی به بین النهرین رفته، برای کشف باقی این داستان کوشش کند. سمیت در سال ۱۸۷۲ به نینوا رهسپار گشت و تحقیقات و حفاری ها دانشمندان قبلی را با مقیاس وسیع تری ادامه داد. در میان کشفیات او در بین النهرین از همه مهمتر کتیبه هایی به خط میخی بود که تعداد آنها از سی هزار تجاوز می کرد. اینها بقایای کتابخانه بزرگی بودند که آن را آشور بانیپال با گردآوری کتیبه های زمان خویش، که اغلب آنها از روی کتیبه های کتابخانه قدیم بابل نسخه برداری شده بود، تأسیس نموده بود. آشور بانیپال، که در زمان منسی و هوشع می زیست، اشتیاق وافر به گردآوری متون و کتیبه های زمان خویش داشته، و در کتیبه هایی که در کتابخانه نینوا گرد آورده شرح اقدامات خود را جهت تهیه نسخ کتیبه ها و متون موجود در آن عصر گنجانیده است.

سمیت در مجاهدات خویش جهت کشف اسناد و کتیبه هایی که داستان نوح را تکمیل نماید توفیق کامل یافت؛ و علاوه بر آن، اسنادی درباره داستان خلف بدست آورد و کتیبه های متعدد دیگری یافت که وضع زندگی آشوریان قدیم را کاملا روشن می ساخت. اطلاعاتی که به این وسیله درباره وضع زندگی و افکار آشوریان باستان دستگیر دانشمندان گردید بیش از دانشی است که آنها بر احوال ساکنان اولیه انگلستان دارند.

¹ George Smith

فصل دوم

کتاب پیدایش در پرتو کشفیات باستانشناسی

مقایسه متون کلدانی و آشوری داستان خلقت با آنچه در نخستین باب کتاب پیدایش (یکی از اسفار تورات) آمده، بحث جالب و در عین حال آموزنده ای است. داستان بابلی چنین است: « هنگامی که بر بالای آسمان نامی داده نشده بود، زمین نامی بر خود نگرفته بود، اقیانوس بسیار باستانی بوجود آورده بود، تیامت^۱ مغشوش و در هم مادر همه آنها بود، آبهای آنها در یکجا بهم ملحق می گشتند. بعد خدایان تولد یافتند، لهمو^۲ و لهمو^۳ بوجود آمدند، انسار^۴ و خدای انو^۵ « در کتیبه های دوم و چهارم از جنگ در میان مردوک^۶، قهرمان خدایان، و تیامت، خدای آشوب، سخن رفته است. در این جنگ پیروزی نصیب مردوک می شود، و منظور از آن غلبه روشنایی بر تاریکی است. مردوک جسد تیامت را برگرفته، « چون ماهی از میان دو نیم می کند. « سپس نیمی از بدن را حائل در برابر آسمان ساخته، نگهبانی بر آن میگرداند و به او فرمان می دهد که نگذارد آبها از آن خارج شود. او (یعنی مردوک) برای خدایان بزرگ پایگاههایی، که ستارگان باشند، می سازد، منطقه البروج را مقرر می دارد، سالها را معین می کند، و آن را به دوازده ماه تقسیم نموده، برای هر یک سه ستاره قرار می دهد، و ماه را تابناک می سازد تا بر شب فرمانروایی کند. «

در مقایسه داستان خلقت از نظر بابلیها و نویسندگان سفر پیدایش به تشابهات و در عین حال تناقضات متعددی برخورد می نماییم. هر دو از زمانی سخن می گویند که در آن خلاء و نیستی همه جا را فرا گرفته بود.

¹ Tiamat

² Lahmu

³ Lahamu

⁴ Ansar

⁵ Anu

⁶ Merobach

در کتاب مقدس می خوانیم که چگونه روشنایی بر ظلمت چیره گشت و نظم و ترتیب جایگزین آشوب گردید. در داستان بابلیها هم ملاحظه می کنیم که مردوک، خدای نیکو، با تیمت، خدای آشوب جنگیده، او را به قتل می رساند.

در کتاب مقدس خداوند خشکی را آفریده، آن را از دریا جدا می سازد. در داستان بابلی مردوک خاک را بوجود آورده، آن را در کنار آب می گستراند.

در کتاب مقدس می خوانیم که خدا خورشید و ماه و ستارگان را خلق می کند که بر آسمانها حکومت کنند. در داستان بابلی مردوک ستارگان را می سازد که پایگاه خدایان باشند.

در سفر پیدایش آفریدگار جانوران و خزندگان را بوجود می آورد، در صورتی که داستان بابلی خلقت جانوران را به گروهی از خدایان نسبت می دهد.

از نظر دینی، تضادهایی که در بین این دو داستان وجود دارد حائز کمال اهمیت است. انسان ممکن است تصور کند تمدن درخشان بابل، با همه رشدی که در زمینه علوم و هنر نصیب آن گشته بود، باید دینی مترقی بوجود آورده باشد. ولی حقایق تاریخی خلاف آن را ثابت می کند. یهودیان خلقت را به خدا و آفریننده ایی واحد نسبت می دادند، در حالی است که بابلیها عقیده داشتند کائنات بوسیله جمعی از خدایان بوجود آمده است. در کتاب مقدس می خوانیم که خلقت جهان بدست خدا توأم با یک رشته اقدامات خردمندانه بوده که به منظور تأمین سعادت انسان صورت گرفته. در افسانه بابلی خلقت جهان از نتایج فرعی و ضمنی جنگی است که در بین خدایان در گرفته. سفر پیدایش می گوید که روح خداوند بر فراز آبها به جولان درآمد و آنها را آرام ساخت، در حالی که بابلی ها عقیده به جنگ وحشتناکی داشتند که در آن دیوان بر خدایان آشوب غالب آمده اند. سفر پیدایش خدای پاک و متعالی را مجسم می سازد، در صورتی که بابلیها معتقد بوجود خدایانی مکار و شریر بودند که با یکدیگر در جنگ و نزاع بوده اند. خلاصه، هر جا که افسانه بابلی مطالب غیر قابل قبول واز نظر دینی فاقد ارزشی را نقل می کند، داستان کتاب مقدس در عین زیبایی و سادگی حاوی مضامین عالی دینی است. باستانشناسی در عین حال که ثابت

می کند یهودیان قومی کوچک و از نظر سیاسی بی اهمیت بودند، گواهی می دهد که معتقدات دینی آنها در جهان بی همتا بوده است.

در اینجا این پرسش پیش می آید که آیا اعتقاد به وحدت خالق زودتر شروع شده یا پرستش خدایان متعدد؟ کتاب مقدس تصویری از انسان را که به شکلی تدریجی از پرستش خالق یکتا دست کشیده، به عبادت خدایان متعدد می پردازد، نمایش می دهد. طبق این تعبیر، پیامبران اسرائیل و یهود مبتکرین فکر جدید نبودند، بلکه می خواستند قوم خویش را به ایمان دیرینشان، که مبتنی بر پرستش خدای واحد یعنی یهوه بوده، برگردانند. آنها گاهی در منظور خویش توفیق می یافتند و گاهی مجاهدتشان به شکست و ناکامی می انجامید.

با اینحال در سالهای اخیر دانشمندان متأثر از فرضیه تکامل خواسته اند این جریان فکر بشر را معکوس جلوه دهند. به عقیده آنها شرک یا اعتقاد بوجود خدایان و دیوان متعدد ابتدایی ترین شکل دیانت بوده است، و این موفقیت سرانجام نصیب پیامبران یهود گشته است که توانسته اند بوجود خدای واحد پی برده، قوم خویش را نیز با آن آشنا سازند. تحقیق در اینکه باستانشناسی به این مسأله چگونه پاسخ می دهد، خود بحث شیرین و جالبی است.

پیش از هر چیز باید در نظر داشت باستانشناسی ثابت نموده است که پیشرفت و تکامل همیشه حتمی و ضروری نیست و رشد و ترقی بشریت با انحطاط و تنزل توأم بوده است. تاکنون بارها آثار و بقایای تمدن هایی از زیر خاک بیرون آورده شده است که شکوه و عظمت آنها روزگاری چشم جهانیان را خیره می ساخت، ولی پس از چندی معدوم گشته و در زیر خاک مدفون گردیده اند، چنانکه گویا اصلا وجود نداشته اند. در حقیقت به نظر می رسد قاعده کلی تمدن این بوده است که با انحطاط اخلاقی و دینی همراه شود. تاریخ ایران، یونان، روم و اسرائیل شاهد این حقیقت است. ساکنان این کشورها در نخستین ادوار تمدن خویش به صداقت و پاکی و وفاداری نسبت به هدف های عالی معروف بودند، ولی در ادوار بعد همین مردم را ملاحظه می کنیم که با وجود ثروت سرشار و کامیابی های درخشانی که در علم و هنر بدست آورده اند، در اخلاق و دیانت راه زوال و انحطاط می پیمایند. انحطاط اخلاقی باعث ضعف و زبونی ملتها و انهدام امپراتوری ها است. تفاوت شگرفی که در بین وضع زندگی چادر

نشینان کنونی عراق و تمدنهای درخشانی که در کنار آنها مدفون شده به چشم می خورد، گواه زنده ای بر این حقیقت می باشد. بنابراین، تصور اینکه یکتا پرستی چون عالی ترین شکل دیانت است دیرتر از پرستش خدایان متعدد بوجود آمده، دارای مبنای علمی و تاریخی نیست.

دکتر « لانگدون ^۱»، متوفی استاد سابق آشور شناسی در دانشگاه آکسفورد، که به عقیده بسیاری بزرگترین متخصص کتیبه های میخی بود، کتابی درباره افسانه های سامی نگاشته و نتیجه گرفته است یکتاپرستی قدیم ترین عقیده دینی بشر است. او در کتاب خود چنین می نویسد: « شاید نتوانم ثابت کنم که در مذاهب سامی و سومری یکتاپرستی بر پرستش خدایان متعدد و اعتقاد بر ارواح نیک و پلید مقدم است. قرائن و شواهدی که برای اتخاذ چنین نتیجه ای مورد نیاز است و با آراء و نظریات قبول شده متداول مبنایت دارد، با دقت تمام و با در نظر گرفتن عقاید مخالفین این نظریه گردآوری شده است. به عقیده من، این نظریه نتیجه تحقیقات علمی است، نه تصورات گستاخانه. »

دانشمند نامبرده سپس درباره معتقدات تازیان جنوب عربستان و اکدی ها شرحی بیان داشته، نتیجه می گیرد: « بنابراین، من این فرضیه را که ادیان عبرانی و کنعانی مبتنی بر جانور پرستی بوده است، مطلقاً منکر هستم. ادنان عبرانیان اولیه و کنعانیان، در روزگاری که توانسته ایم اطلاعات صریح و موثقی از آنان بدست آوریم، با نوع ابتدایی جانور پرستی (در صورتی که چنین عقیده ای در میان آنها رایج بوده باشد) فاصله زیاد داشته است. عموم قبائل سامی، ظاهراً، خدا پرستی را با رعقاد بوجود خدای واحد قبيله ای، که به عقیده آنها خالق سماوی انسانهای خود بوده، آغاز کرده اند. کلمه سامی برای خدا در اصل بمعنی « آنکه متعال می باشد » بوده است؛ و در اینجا هم من عقیده دارم که دینداری با یکتاپرستی شروع شده است. قبائل سامی، محتملاً، « الله » را به عنوان نخستین خدای خویش میپرسیتیده اند. به عقیده من، تاریخ قدیم ترین ادیان بشر نمودار تنزل سریع بشر از یکتاپرستی به پرستش افراطی خدایان متعدد و ارواح پاک و پلید می باشد.

¹ Langdon

دانشمندان دیگری به نام سر پتر لوپاژ رنوف^۱، مترجم کتاب مصری «اموات» در اینباره می نویسد: «بیش از پنج هزار سال قبل در دره نیل اعتقاد به یگانگی خدا و ابدیت روح پدیدار گشت. اعتقاد به یگانگی خدای متعال و توصیف او چون آفریدگار و قانونگذار، از جمله معلومات اولیه بشر است که چون الماس فنا ناپذیر در میان اساطیر و افسانه هایی که در طی قرون گرد آمده بود می درخشید. در این نیز تردید نمی توان داشت که ظواهر ادیان مصری نتایج نسبتاً اخیر یک سلسله اصلاحات و ترقیات یا از میان برداشتن امور خشن و ابتدایی نمی باشد.» پس معلوم می شود در مصر نیز یکتاپرستی قبل از شرک یا اعتقاد بوجود خدایان متعدد پیدا شده است.

این نیز شایان توجه است که نام خدا میان همه ملت‌های به اصطلاح هند و اروپایی شباهت تام دارد. «ژئوس پاتر»^۲، که یونانی خدا است، با «دیائوس پاتر»^۳ که هندیان باستانی به خدا اطلاق می کردند، و «ژوپیتر»^۴، که در السنه لاتین خدا را با آن میخوانند، ظاهراً از یک ریشه مشتق گردیده است. در میان قبائل شمال اروپا خدا «تیر»^۵ نامیده می شد، که احتمالاً این نیز مخفف «ژوپیتر» است. بنابراین، این نظریه که کلیه این ملل روزی خدای واحدی را چون پدر سماوی خود می پرستیده اند و دارای دین یکتا پرستی بوده اند که به شکلی تدریجی به پرستش خدایان متعدد مبدل گشته، دارای مبنای محکمی است.

یکی دیگر از نویسندگان متأخر، به نام پروفیسور «شمیدت»، اهل وین، در کتابی که تحت عنوان مبانی رشد دیانت انتشار داده، از مطالعات خود با تحقیقات باستانشناسی در سراسر جهان نتیجه می گیرد که طبق قرائن موجود عموم انسانهای ابتدایی به یک خدای متعال و حیات جاودان عقیده داشته اند.

به این ترتیب، ملاحظه می شود که قرائن و شواهد روز افزون باستانشناسی مؤید این تعلیم کتاب مقدس است که انسان اولیه در اثر انحطاط فکری و اخلاقی از یکتاپرستی دست کشیده، به پرستش خدایان متعدد پرداخته است. پیامبران مبتکرین عقیده به وحدانیت خدا نبودند، بلکه می کوشیدند که مردم را به ایمان و عقیده نیاکانشان باز گردانند.

¹ Sir Peter Le Page Renouf

² Zaus Pater

³ Dyaus Pater

⁴ Jupiter

⁵ Tyr

فصل سوم

سقوط آدم، مشایخ و سیل

نباید انتظار داشت از باغ عدن، که در فصول دوم و سوم سفر پیدایش شرح آن آمده، اثری باقی مانده باشد. ولی کتاب مقدس برای تعیین محل آن راهنمای خوبی است. در باب دوم سفر پیدایش می خوانیم: رودی در عدن جاری بود که باغ را مشروب می ساخت و در آنجا به چهار نهر تقسیم می شد. نام نهر اول فیشون بود که همه زمین حویله را، که در آنجا صلا است، احاطه می نماید. نام نهر دوم جیحون است و تمام زمین کوش را احاطه می کند. نام نهر سوم حدقل است که به سوی مشرق آشور جاری است. و نهر چهارم فرات می باشد.

درباره وجود دو نهر اخیر تردیدی نداریم، زیرا می دانیم حدقل به همان نهری اطلاق می شد که امروز دجله خوانده می شود و فرات هم که هنوز به همان نام شناخته می شود. ولی درباره دو نهر نخست، یعنی فیشون و جیحون، محققین به فرضیه ها و حدسهای مختلف متوسل گردیده اند. برخی آنها را با نهرهای ارس، نیل، سند یا رودهای کاملاً غیر قابل قیاس دیگری یکسان دانسته اند. ممکن است نهر فیشون همان کرخه باشد که در جنوب غربی ایران جاری است و روزگاری با دجله و فرات به خلیج فارس می ریخته. البته این احتمالی پیش نیست، با اینحال، پروفیسور دلتش^۱ در اسناد بابلی فهرستی از نام کانالهای آبیاری یافته است که در میان آنها دو نام به نام این دو رود بی شباهت نیست. یکی از آنها «پیسانو» است که تصور می شود همان فیشون بوده، و دیگری «جوهانو» است که شاید نام دیگری برای جیحون بوده باشد. لذا، محتمل است این دو نهر، که احتمالاً خیلی دیرتر احداث شده اند، حدود همان باغ قدیمی عدن بوده باشند که شرح آن در سفر پیدایش آمده است. قرینه دیگری که ممکن است دلیلی بر صحت این موضوع تلقی شود، نام «ادین»^۲ است که در اسناد قدیمی بجلگه واقع در جنوب و باختر بابل داده شده. لذا، در اینکه همان باغی که در سفر پیدایش بدان اشاره رفته در همین ناحیه واقع بوده، شکی باقی نمی ماند.

¹ Delitsch

² Edin

همچنین در اسناد و آثار قدیم بابلی به درخت حیا، که آن هم شرحش در کتاب پیدایش (باب ۲ آیه ۹) آمده، اشاره رفته و شکل آن در الوواح سنگی مکرر مجسم گردیده است. بابلیان عقیده داشتند هرکس میوه این درخت را خورد هرگز نمیرد. تصویری که به شکل استوانه در لوح دیده می شود، گویا وسوسه آدم و درخت حیات را مجسم می کند.

همانگونه که در فوق گفته شده، راجع به طوفان نوح اسناد فراوانی از بابلیها و آشوریها بدست ما رسیده است. نغزترین چکامه ای که در میان آثار ادبی باستانی بابل مانده، شعری رزمی موسوم به « گیلگمش » است که دارای دویست و پنج بیت می باشد. این چکامه ملاقات گیلگمش، پهلوان بزرگ آشور را، با شخصی به نام « اوت — ناپیشتیم »، که به مقام خدای ارتقاء یافته بود، شرح می دهد.

« گیلگمش » از آن شخص می پرسد چگونه این موهبت بزرگ بهره او گشته است. او نیز در پاسخ به طوفان عظیمی اشاره می کند و می گوید چهار تن از خدایان بر آن شدند که هستی بشر را از روی زمین براندازند. ولی «آنو»^۱، خدای زمین که معبود « اوت — ناپیشتیم » بوده با آگاهی از قصد خدایان مزبور، « اوت — ناپیشتیم » را از طوفان قریب الوقوعی مطلع می سازد و به او می گوید با ساختن سفینه ای جهت خود و خانواده اش آماده استقبال سیل گردد. به این ترتیب، « اوت — ناپیشتیم » کشتی می سازد و آن را برای جلوگیری از نفوذ آب با زفت اندود می کند و خوراک و آشامیدنی در آن جای می دهد، و از همه موجودات زنده در آن گرد می آورد و افراد خانواده خود را با جمعی کارگر و یک نفر ناخدا سوار کشتی می کند. « شماش » خدای خورشید، تاریخ وقوع طوفان را تعیین می کند، و این مطلب در شعر چنین آمده است: « بامدادان هنگام فجر ابر تیره ای از بنیان آسمان برخاست، و « رمان ۲ » در میان آن رعدی ایجاد کرد. بعد « نینپ »^۳ ویرانی بوجود آورد. ارواح زمین مشعلهای خود را برآوردند و با شعله آن زمین را منور ساختند. هر موجود روشن به تاریکی گرایید، در آسمان خدایان از سیل ترسان گشتند و گریخته، به آسمان «آنو»^۴ (۴) صعود کردند. خدایان چون سگان به لانه ها خزیدند

¹ Eu

² Ramman

³ Ninip

⁴ Anu

و از وحشت بر خود پیچیدند ... شش شب و روز باد وزید. سیل و طوفان زمین را فرا گرفته بود. و چون روز هفتم رسید، طوفان فرو نشست، دریا عقب کشید و باد شوم پایان پذیرفت. چون پرچین بوریاهای مردابی پیدا شدند. پنجره را گشودم و روشنایی بر چهره من تابید. خیره شدم و به زمین غلطیدم. بر زمین نشستم و گریستم. بر اطراف خود و کنار دریا نظر افکندم. کشتی بر زمین «نسر»^۱ نشسته بود. کبوتری را بیرون فرستادم و آن بیرون رفت. ولی چون جای نشستن نبود، بازگشت. پرستویی را بیرون فرستادم. کلاغی فرستادم و بیرون رفت و به آب زد و صدای قار قار درآورد و باز نگشت. جانورانی را به چهار سمت روان کردم. بر قله کوه قربانی گذراندم هفت و هفت ظرف بخور در آنجا نهادم. خدایان بوی مطبوعی را استشمام کردند و چون مگسان به دور قربانی گرد آمدند. «

تشابهاتی را که در بین داستان طوفان بابلها و سفر پیدایش موجود است می توان به ترتیب ذیل

خلاصه کرد :

(۱) خبر سیل طوفان قریب الوقوعی به پهلوانی داده می شود. (۲) او سفینه می سازد. (۴) پهلوان جانورانی را با خود به کشتی می برد. (۵) سیل جاری می شود و آنچه را در خارج کشتی است نابود می سازد. (۶) سیل و طوفان فرو می نشیند و کشتی بر قله کوهی قرار می گیرد. (۷) پهلوان پرندگانی را از کشتی بیرون می فرستد و آخرین آنها بر نمی گردد. (۸) پهلوان، چون زمین خشکی می یابد، به شکرانه آن قربانی می گذراند. (۹) خدایان قربانی را قبول می کنند. (۱۰) از جهت آینده به او اطمینان داده می شود.

با اینحال، بار دیگر در بین این دو روایت از نظر دینی و اخلاقی به تضادهای شگرفی برخورد می نماییم. در سفر پیدایش می خوانیم که سیل و طوفان برای تنبیه بشر گناهکار و نابودی شیرین فرستاده شد. در داستان بابلی این واقعه معلول هوی و هوس خدایان شمرده می شود. به نظر نویسنده سفر پیدایش، نوح چون شخص پاکدامنی بود، از خطر سیل در امان ماند. ولی در داستان بابلی پهلوان به کمک یکی از خدایان که همدست او بود و نقش جاسوس را ایفا می نمود، از خطر جان سالم بدر می برد. داستان کتاب مقدس مبتنی بر یکتا پرستی است، در حالی که افسانه بابلی به ابتدایی ترین نوع شرک و اعتقاد بوجود خدایان متعدد متکی می باشد، به این

¹ Nisir

معنی که در میان خدایان نفاق و اختلاف می افتد، خدایان یکدیگر را وقتی جریان امور از مسیر عادی منحرف می شود سرزنش می کنند، خدایان از ترس برخورد می پیچند و گرسنه می شوند و چون مگسان برای بوئیدن قربانی گرد می آیند. یکی از آنان با وجود خشم و عدم رضایت دیگران شخصی را از خطر می رهند، و به آنکه نجات یافته در میان خدایان جایی واگذار می شود. بدینسان، یک بار دیگر تفاوت شگرفی که در بین نحوه استنباط مفهوم وقایع توسط نویسندگان سفر پیدایش و معاصرین او در مهد مترقی ترین تمدنهای زمان وجود داشته خود نمایان می شود.

اما درباره واقعیت این سیل تحقیقات باستانشناسان شکی باقی نمی گذارد. یکی از آن باستانشناسان، به نام دکتر «وولی»^۱، که در اورکلده، در جنوب بین النهرین، به تحقیق و حفاری پرداخته، نتیجه تحقیقات خود را چنین شرح می دهد :

« پس از آنکه بر عمق گودالی که کنده بودیم افزوده گشت، ناگهان نوع خاک تغییر یافت و به جای خاک آغشته به زباله و ظروف سفالین، که در طبقات متعدد بالا قرار داشت، به خاک کاملاً خالصی رسیدیم. از وضع این طبقه خاک پیدا بود که آب آن را بر جای نهاده است. کارگران تصور می کردند به قعر رود قدیمی رسیده ایم ... آنها را وادار کردم به حفر زمین ادامه دهند. خاک رس خالص تا عمق بیش از هشت پا ادامه یافت. پس از آن، دوباره نوع خاک تغییر یافت و ما با طبقاتی که مملو از زباله و آلات سنگین و ظروف سفالین بود، مواجه گشتیم. طبقات بالای خاک رس مملو از آثار تمدن سومری بود که طبق جریان عادی خود تدریجاً تکامل می یافت، ولی آثاری که در طبقات زیرین بدست آمد یادگار تمدنی مخلوط بود ... طغیان عادی رود رسوباتی به این ضخامت باقی نمی گذارد، و بی شک این یادگار طغیانی است که در تاریخ این ناحیه جهان بی سابقه بوده. دلیل دیگر بر وقوع این حادثه وقفه ای است که در جریان تمدن روی داده؛ به این معنی که تمدنی که در آنجا در حال رشد و تکامل بوده در زیر خاک مدفون شده و پس از آن تمدنی کاملاً متفاوت در جای آن بوجود آمده است. و در این نیز تردید نمی توان داشت که این سیل همان سیلی است که به نام نوح در سفر پیدایش ضبط شده و در افسانه های سومری نیز منعکس گردیده است.

¹ Woolley

در حفاری هایی که در نقطه ای کمی بالاتر، یعنی در «کیش»^۱، صورت گرفته، از این نوع خاک رس دو طبقه در ارتفاع متفاوتی مشاهده شده است.

تاریخ یکی از این طبقات را ۳۳۰۰ ق. م. و دیگری را ۴۰۰۰ ق. م. تخمین زده اند. «لانگدن» عقیده دارد رسوبات اور کاده، که پیش از هشت پا ضخامت دارد، دنباله رسوبات زیرین «کیش» است که نوزده پا از رسوبات فوقانی پایین تر است. اگر این نظریه صحیح باشد، معلوم می شود که سیل بزرگ تر در حدود سال ۴۰۰۰ ق. م.، و سیل کوچکتر در ۳۳۰۰ ق. م. روی داده است. اگر تاریخ وقوع این سیل را از روی کتاب مقدس تعیین کنیم، سال ۲۴۰۰ ق. م. بدست می آید، و اگر از روی متن یونانی کتاب مقدس، که در سال ۳۰۰ ق. م. ترجمه شده، تعیین نماییم، سال ۳۲۰۰ ق. م. بدست خواهد آمد.

¹ Kish

فصل چهارم

اور و سومریها

قبل از اینکه باستانشناسان خاک بین النهرین را زیر و رو کنند، خوانندگان کتاب مقدس از موفقیت و وضع تمدن « اور »، که مسکن ابراهیم بوده، هیچ گونه اطلاعی نداشتند. در جایی که روزگاری محل این شهر بوده، امروز جز بیابانی بی آب و علف و خالی از سکنه دیده نمی شود. ولی در نتیجه تحقیقات « وولی » و دانشمندان دیگر معلوم گردیده است که اور شهری با عظمت و ثروتمند و پایتخت ملتی بزرگ بوده است. زمین شناسان معتقدند خلیج فارس در ابتدا از شمال تا بغداد امروزی امتداد داشته است. در آن روزگاران کارون از سمت مشرق و رود دیگری که امروز خشکیده از صحرای عربستان به آن می ریخته است. به مرور زمان، این دو نهر نواحی کم عمق شمال خلیج فارس را با رسوبات خود پر ساختند و از دو سوی دلتاهای وسیعی در آن بوجود آوردند. مرداب پهناوری که در شمال آن بوجود آمده بود، و آثار آن هنوز پیداست، به شکلی تدریجی با رسوبات رودهای دجله و فرات انباشته گشت و زمینی که بدینسان بوجود آمد خاکی حاصلخیز داشت و بسبب گرمای هوا سالی سه چهار بار قابل کشت بود. این ناحیه تدریجاً مسکن مردمی گشت که سومری خوانده شدند. تاریخ ورود این جماعت به اینجا به طور دقیق روشن نیست. آنها از نظر جسمی شباهت تام به ساکنان افغانستان و بلوچستان و دره سند داشتند. مهرهای منقور مستطیل شکل آنها شباهت فراوان به مهرهایی دارد که در کنار رود سند کشف شده، و بقایای آثار هنری و معماری آنها گواهی می دهد که تمدنشان به تمدن شمال غرب هندوستان شباهت داشته است. از این روی، محتمل است که این مردم از جنوب ایران و شمال هند از راه دریا به بین النهرین کوچ کرده اند. ناحیه ای که این جماعت برای سکناى خود برگزیدند به سومر موسوم گشت و شمال آن اکد نامیده شد.

تمدن سومری که در اینجا نشأت یافت یکی از بزرگترین تمدنهای باستانی جهان است. این تمدن در حدود سالهای ۲۷۰۰ — ۲۴۰۰ ق . م . به اوج شکوه و عظمت خود رسید. از مشخصات معماری آنها استفاده از ستون و ساختن طاق و گنبد است، و این سبک معماری چند هزار سال بعد در اروپا متداول گشت. هنرمندان و

صنعتگران آنها از زر و سیم استفاده می کردند و نه تنها وسایل زینت بلکه ظروف و ادوات و سلاح های آنها نیز معمولاً از فلزات گرانبها ساخته می شد. با اینکه استعمال مس در میان آنها معمول بود، ادوات و ظروف فراوانی که از سنگهای گرانبها ساخته شده از آنان به یادگار مانده است.

در مقبره یکی از نخستین شاهزادگان آنها، به نام «مس – کلم – داگ»^۱ (یا دام)، آثار هنری بسیار برجسته ای که گواه بر ذوق سرشار هنرمندان آنهاست، بدست آمده. یکی از آنها خود ساخته شده از طلای کوبیده است که تره های آن در هم بافته است. گوشها و گونه ها و سر با مهارت و دقت تمام در این تصویر حک گردیده است. در این مقبره، همچنین، ظروف متعدد، چراغ شبیه به صدف که نام شاهزاده بر آن حک شده، خنجر طلا، شمشیر زرین و کمر بند سیمین بدست آمده است. علاوه بر اینها، دو تیر ساخته شده از نقره و صدها مهره زرین و سنگ لاجورد به اضافه مقداری جواهر نیز در آن یافت شده. در نقاط دیگر سومر الواح منقوش صدفی کشف شده که گواه بر ذوق سرشار و مهارت و کاردانی فراوان طراحان آنها است. مهارت و کاردانی هنرمندان و صنعتگران آنها هنگامی بیشتر نمایان می شود که بخاطر آوریم این ناحیه کاملاً سرزمین کشاورزی بود و اشیاء دیگر کلاً از خارج به آنجا آورده می شد. زفت از شمال، مس از عمان، سیم از قلیقیه، زر از عیلام و انطاکیه و از خلیج فارس، و مرمر از ایران بدان جا برده می شد. ولی علی رغم ظرافت و دقتی که در آثار هنری آنها به کار رفته، طبق قرائن و مدارک موجود، این تمدن متعلق به مردمی بسیار ستمگر و بیرحم بوده است. تدفین شاهان با قربانی جمع کثیری از اتباع او همراه بود، زیرا، قعر گودالهایی که اجسادشان در آنها نهاده شده از زنان و مردانی که ظاهراً در همانجا به قتل رسیده اند، انباشته شده است. در مدخل یکی از مقبره ها اجساد سربازان محافظ با خنجرها و نیزه های مسی دیده می شود. در همین مقبره اجساد ۹ تن از زنان دربار با لباسهای مرصع در انتهای محفظه گور قرار داده شده. در جلو مدخل مقبره دو ارابه بزرگ چهار چرخه، هریک با سه گاو نر، که استخوانهای مهتران و رانندگان آنها بر بالای سرشان نهاده شده، دیده می شوند. در مقبره ملکه « شوب – آد »^۲ (۲) اجساد زنان درباری در دو ردیف موازی در برابر بدن ملکه قرار گرفته اند، و یک نفر برپط زن با برپط مرصع، و دو تن خدمتگزار، در حالی که خم

^۱ Mes – Kalem – dag

^۲ Shub – ad

شده اند، بر انتهای تابوت دیده می شوند. تجسم ترس و وحشتی که هنگام مرگ شاه با ملکه بر مقربان او دست می داد بسیار مشکل است.

در جنگ نیز سومریان اولیه مردم بسیار بیرحمی بودند. آنها غالب کسانی را که در جنگ به اسیری برده می شدند به قتل می رسانیدند، و آن عده از اسیران که زنده می ماندند تا پایان عمر محکوم به غلامی بودند. شهرهایی که بدست آنها تسخیر می شد نه تنها مورد غارت و چپاول قرار می گرفت، بلکه با خاک یکسان می شد، و آن عده از اهالی آنها که جان سالم بدر می بردند در نواحی اطراف پراکنده و سرگردان می شدند. تقریباً محقق به نظر می رسد که یکی از علل انهدام این تمدن ستمگری و بیرحمی صاحبان آن بوده است.

در دیانت نیز آنها، هنگامی که تمدنشان به اوج ترقی خود رسیده بود، به حد افراط مشرک بودند. در بسیاری از خانه ها بتهای متعددی بدست آمده، و اینها بی شک از همان بتی هستند که «راحیل» هنگام فرار از خانه خود به اتفاق یعقوب (همانگونه که در سفر پیدایش باب ۳۱ آیات ۲۷ - ۳۲ روایت شده) همراه خود برد. این بتها کاهنان فراوان داشتند که همگی مردمی آزمند بودند. این امر از حکمی که از جانب «اورو کاگینا»^۱، پادشاه «لاکیش»^۲، صادر شد و کاهنان بزرگ را از دخول به باغ زنان فقیر و چیدن میوه و گرفتن چوب منع نمود، معلوم می شود. در ضمن شاه نامبرده پولی را که کاهنان در ازاء انجام مراسم تدفین از مردم مطالبه می کردند به یک پنجم تقلیل داد و از تملک اراضی معابد توسط کاهنان جلوگیری کرد.

معابد آنها، در عین حال، مرکز آموزش بود و در غالب آنها مدارس برای تربیت کاتبان دایر گردیده بود. نوشتن خط میخی، که دارای صدها علامت بود، کار مشکلی بود و نامه هایی که در آن روز نوشته می شد، از جمله نامه های تجاری، رقم درشتی را تشکیل می داد. در ضمن حفاری ها الواح متعددی بدست آمده که بر روی آنها شاگردان و بر روی دیگر معلمان نوشته اند. بر روی برخی از آنها معلم علایم الفبا را نوشته و شاگرد همان را در پشت لوح رو نویسی نموده است. در دروسی که برای شاگردان پیشتر تر تنظیم گردیده معلم نمونه هایی از صرف افعال و اشتقاق اسما عزا نوشته است. الواح ریاضی شامل جدول هایی جهت استخراج جذر و کعب و همچنین

¹ Urukagina

² Lakish

فرمولی برای محاسبه مساحت اراضی فاقد شکل هندسی است. البته برای ما مشکل است تصور کنیم که ابراهیم در آن روز سعی می کرده است ریشه اعداد مشکل را استخراج کند، ولی احتمالاً او با این کار آشنا بوده است. در این معابد فهرست اوزان و اندازه ها، قاموس سومری — سامی، اطلاعات پزشکی، چون جراحی ابتدایی، خواص علفها و فرمول های سحر و جادو نیز بدست آمده است. در آن زمان پول وجود نداشت و معاملات بر پایه مبادله یا پرداخت سیم و زر انجام می گرفت.

برجسته ترین یادگار دینی او برجی است که به شکل هرم چهار جانبه بسیار مرتفعی، که دارای طبقات متعدد بود، ساخته شده. بعضی از محققین تصور کرده اند این اهرام تقلیدی از پرستشگاه هایی است که سومریها در موطن خود آنها را بر روی کوهها بنا می کردند. همچنین، ممکن است سومری ها از این معابد چون پناهگاه هایی در مواقع حادث شدن سیل استفاده کرده باشند. برج مزبور دارای قاعده ای به ابعاد ۲۰۰ در ۱۵۰ پا بوده و ارتفاع آن به حدود ۷۵ پا می رسیده است. این بنا با خشت محکمی ساخته شده بود که اطراف آن به قطر ۸ پا از خشت پخته و جدار داخلی آن از خشت خام بود. تراسهای فوقانی آن شکل نامنظم داشته و احتمالاً بر روی آنها درخت می رویده است. این برج دارای پلکانی بوده که صد پله داشته است. کارکنان از کاهنان، خدمتگزاران حرم، وزیر جنگ، وزیر کشاورزی، وزیر نقلیه و وزیر مالیه تشکیل می شد. هدایایی که به خدایان تقدیم می شد در انبارهای وسیعی که در آنها قبوض رسید جهت مواشی، گوسفند، انبارهای جو، پنیر و روغن و پشم موجود بود، نگهداری می شد. در داخل معبد کارگاههای ریسندهی و بافندگی قرار داشت. پشم خام از روی وزن به آنها تحویل می گردید و طول پارچه هایی که بافته می شد بدقت ثبت می شد. حساب سود و زیان در ستونهای موازی نگهداری می شد.

در زمان ابراهیم مساحت شهر ۴ در ۱/۵ مایل بود. کوچه های آن باریک و نا مسطح بود و وسائط نقلیه در داخل شهر حرکت نمی کرد. بار بوسیله باربران و چهار پایان حمل می شد. غالب خانه های آن دو طبقه و دارای ۱۲ تا ۱۴ اتاق بود. لذا، وقتی ابراهیم دعوت خدا را شنید و این شهر را ترک گفت، از همه راحت و آسایش تمدن آن روز چشم پوشید. این دعوت مستلزم ترک علایق دیرین بشر و شتافتن به دیار نامأنوس و غریب بود.

بدیهی است که نباید انتظار داشت در تواریخی که از شاهان آن عصر مانده به شخصی چون ابراهیم اشاره رفته باشد. با اینحال، نکته جالب توجه اینجاست که در بابل لوحی کشف شده که در آن از شخصی به نام «آباراما»، که «کرایه خود را پرداخته» نام برده شده است. آنچه می توان از این لوح استنباط کرد، این است که ابراهیم دست کم یکی از نامهای رایج آن عصر بوده است. در ضمن شرح داستان ابراهیم، کتاب مقدس به سرزمینی در جنوب دریای میت اشاره می کند که دارای جمعیت کثیر و شهرهای آباد بوده، در حالی که امروز در آنجا جز صحرای لم یزرع فاقد سکنه دیده نمی شود. ولی در اینجا نیز تحقیقات باستانشناسان بر صحت آنچه در کتاب مقدس راجع به این ناحیه نوشته شده، گواهی می دهد. دکتر آلبرایت^۱، استاد دانشگاه «جان هاپکینز»، در اینباره می نویسد: «این تحقیقات و تحقیقات مکرر دیگری که بعمل آمده، روایات بسیار قدیمی کتاب مقدس را تأیید می کند و ثابت می کند دره اردن، در زمانی که ابراهیم به آنجا رسید، سرزمینی بسیار آباد و فوق العاده پر جمعیت بوده است. درخشان ترین دوره تاریخ این دره با اوائل عصر مفرغ (۲۵۰۰ - ۲۰۰۰ ق . م .) مصادف بوده است. بس از آن این تمدن به کلی منهدم گشت و اثری از آن باقی نماند. چندی قبل مجله «دریدز دایجست» چاپ آمریکا، مقاله ای درباره استفاده ای که مقامات استعمارگر جهت دست یافتن به منابع ثروت فلسطین در قرون اخیر از کتاب مقدس نموده اند انتشار داده بود. این مقاله شرح می دهد که چگونه «کزل فدرمن»^۲ زمین شناس، به راهنمایی سفر پیدایش (باب ۱۹ آیات ۲۴ و ۲۸) دریافت که در ناحیه دریای میت منابع گاز طبیعی و نفت موجود است. زمین شناسان پس از آگاهی به این حقیقت به آنجا رفته، قرائنی بدست آوردند که بر وجود چنین منابعی در آنجا گواهی می داد. امروز با حفر چاههایی در اینجا به منابع نفت دست یافته اند. همچنین اشاره ای که بوجود درختان «گز» در آن ناحیه رفته، استعمارگران را مطمئن ساخت که می توانند پیشه های این درخت را مجدداً در آنجا احداث کنند، و به این کار توفیق یافتند. با اینکه هنوز ویرانه های شهرهای سدوم و غموره کشف نشده، آثار گوگرد و رسوبات آتشفشانی بر وقوع آتشفشان گواهی می دهد. سطح آب دریای میت تدریجاً بالا می آید. بطوری که امروز می توان پیشه هایی را که در زیر آب مدفون شده اند، مشاهده کرد. بنابراین، ممکن است این دو شهر در نواحی کم ارتفاع جنوب دریای میت بوده باشند که بعدها به زیر آب فرو رفته اند.

¹ Dr. Albright

² Xiel Federman

خلاصه، کلیه اوضاع و احوال این سرزمین در حدود ۲۰۰۰ سال ق . م .، بطوری که باستانشناسان

شرح می دهند، با آنچه در سفر پیدایش راجع به آن در زمان ابراهیم روایت می کند و به احتمال قوی مصادف با

همان تاریخ بوده است، کاملاً تطبیق می کند.

فصل پنجم

یوسف و اسرائیلیان در مصر

داستان یوسف یکی از دلکش ترین فصول کتاب مقدس است. قهرمان این داستان جوان بخت برگشته ای است که به غلامی به مصریان فروخته می شود، ناحق محکوم می گردد، و سرانجام دومین شخصیت مقتدر و پر نفوذ مصر می شود. این داستان توأم با پیرایه هایی در قرآن نیز آمده است، و بسیاری آن را از تمام داستانهای کوتاهی که تا کنون نوشته شده زیباتر و دلکش تر یافته اند. با اینحال در هیچ یک از کتیبه های فراوانی که تا کنون توسط باستانشناسان در مصر بدست آمده، مستقیماً اشاره ای به او نرفته و سرگذشت وی منعکس نگردیده است. ولی چند سال قبل گور شخصی به نام « ال — کاب »^۱، که معاصر یوسف و حاکم یکی از ایالات مصر بوده، شکافته شد، و کتیبه ای در آن بدست آمده که شامل شرح قحطی است که در زمان حکومت وی بر مردم عارض شده، و او با گندمی که در سالهای فراوانی ذخیره کرده بود قحطی زادگان را از گرسنگی رهانیده است. ظاهراً، این قحطی در زمان شاهان هیکسوس^۲ روی داده، و شرحی که در اینباره نحوه مبارزه با آن در کتیبه مذکور آمده با آنچه در سفر پیدایش راجع به یوسف روایت شده شباهت تام دارد. بعلاوه، بطوری که از کتیبه های دیگری بر می آید، اراضی مصر، که در گذشته اکثراً متعلق به برزگران بوده، در این زمان، به استثنای اراضی وابسته به پرستشگاه ها، به ملکیت پادشاهان در می آید. این نیز با روایت سفر پیدایش (۴۷ : ۱۸ — ۲۲)، مبنی بر اینکه اهالی مصر چون پولی برای خرید آذوقه خود نداشتند اراضی خویش را برای تحصیل خوراک به فرعون واگذار کردند، مطابقت دارد.

از طرفی در این نیز تردید نمی توان داشت آن کسی که داستان یوسف را در کتاب مقدس نوشته با وضع زندگی مصریان و زبان آنها آشنا بوده است. القابی چون « رییس ساقیان » و « رییس خبازان » در کتیبه های مصر مذکور شده است و داستان ترقی یوسف کاملاً منطبق با تعبیر خوابها است. در روز تولد فرعون بزمهایی برپا

^۱ El — Keb

^۲ Hiksos

می شد، و اینکه فرعون در آن روز زندانیان را آزاد می ساخته کاملاً محتمل به نظر می رسد. ساحران در دربار او فراوان بودند و چوپانان مکروه شمرده می شدند. عمر مردمان متنعه آن زمان چون عمر یوسف صد و ده سال نقل شده، و مومیایی کردن اجساد اشخاص مهم و سرشناس در میان مصریان معمول بوده است.

در آخرین آیات سفر پیدایش می خوانیم که یوسف از خویشان خود تقاضا می کند که استخوانهای او را پس از مرگ به کنعان برند، و در یوشع ۲۴ : ۳۲ ملاحظه می کنیم که طبق همان تقاضا جسد وی به فلسطین حمل گردیده، در « شکین » به خاک سپرده می شود. از قرنهای پیش گوری در شکین وجود داشت که به قبر یوسف معروف بود. چند سال قبل این گور شکافته شد و جسدی در آن بدست آمد که به رسم مصریان مومیایی شده بود. همراه این جسد اشیایی نیز در قبر موجود بود که یکی از آنها شمشیری است که صاحبمنصبان مصری به کمر می بستند.

قرائنی که تا اینجا بدست آمده مؤید صحت و واقعیت تاریخی این روایت است.

خروج یهودیان از مصر

در میان حوادث بعدی تاریخ یهود، خلاصی یافتن آنان از مصر، مساعدت معجزه آسای خدا بر آنان در طی چهل سال سرگردانی در بیابان، و تسخیر کنعان، از مهم ترین وقایع شمرده می شود، و ضمناً نموداری از توجه مداوم یهوه بر احوال آنها است. در مزمو ۱۰۵ (آیات ۲۶ — ۴۳) خداوند برای کمکی که به خلاصی یافتن یهودیان از مظالم مصریان کرده مورد ستایش قرار می گیرد و در نبوت های هوشع (۱۱ : ۱، ۱۲ : ۹، و ۱۳ : ۴) مکرر به این واقعه اشاره می شود. پس از این واقعه است که یهودیان با یهوه آشنا می شوند و در میی ابند که خداوند آنان را قوم برگزیده خود ساخته است. همچنین پس از این واقعه است که آنها احکام خدا را توسط موسی دریافت می دارند، و بعد از آن است که وساطت شگفت انگیز خداوند برای نجات این قوم صورت می گیرد.

به موجب مدارک فراوانی که در دست می باشد، کنعان در هزاره دوم قبل از میلاد توسط یهودیان تسخیر شده. اشکالی که در این مورد پیش می آید، اینجا است که برخی از اسناد موجود تاریخ این واقعه را در

حدود سال ۱۴۵۰ تعیین می کند، در حالی که ملاحظات دیگر آن تاریخ را در حدود سال ۱۲۹۰ قرار می دهد. با توجه به تسلسل وقایع کتاب مقدس، تاریخی که در کتاب اول پادشاهان (۶ : ۱) راجع به بنای هیکل اورشلیم ذکر شده، یعنی ۴۸۰ سال پس از خروج، با تاریخ مطابقت دارد. از آنجا که سلیمان در حدود سال ۹۶۵ به تخت نشسته و بنای هیکل در سال چهارم سلطنت او یا در حدود سال ۹۶۲ آغاز گردیده، خروج یهودیان از مصر لازم می آید در سال ۱۴۴۲ ق . م . واقع شده باشد. به این حساب، توتمس سوم، که در سال ۱۴۳۶ ق . م . در گذشته مقارن خروج یهودیان از مصر فرعون آن کشور بوده است. به گواهی کتیبه هایی که در مصر بدست آمده، او بناهای متعددی در مصر ایجاد کرده، و به شهادت کتیبه جالب توجهی که از روزگار او به یادگار مانده، سامیان در معبدی که او می ساخته به کار گماشته شده اند. « شاهی که یوسف را نمی شناخته ». باید آهموس فرعون بوده باشد که شاهان هیکسوس را از مصر براند. استقرار سلطنت خاندان جدید مستلزم هوا خواهی از اشخاص تازه و به فراموشی سپرده شدن کسان سابق بود. در صورتی که خروج یهودیان از مصر در سال ۱۴۳۶ واقع شده و آنها چهل سال را در بیابان گذرانده باشند، باید در حدود ۱۴۰۰ ق . م . فلسطین را تسخیر نموده باشند.

در سال ۱۸۸۸، زن برزگر مصری در محلی موسوم به « طل عمرنا » به مجموعه ای از کتیبه هایی به خط میخی برخورد که مضامین آنها مؤید صحت تاریخ اولی است. این کتیبه ها عبارت از چهارصد مراسله ای است که توسط فرمانروایان مختلفی از فلسطین به فرعون مصر فرستاده شده و در آنها مکرر به تاخت و تاز قومی به نام « هبیری » اشاره رفته است. یکی از فرمانروایان مزبور « عبدهپا » ۱ نام ، پادشاه اورشلیم بود که بیش از از هجوم این قوم اظهار نگرانی کرده و از فرعون تقاضا می کند که به یاری او بشتابد. وی می نویسد: « قوم هبیری همه ممالک شاه را غارت می کند و این سرزمینها بدست آنها سقوط می کند. » « با آنکه فرعون قبلا سوریه را اشغال کرده، اکنون بسیاری از شهرهای گماشتگان او چون « زیمریدا » ۲ و « یاپتیک » ۳ بدست هبیری میافتد. » « و در صورتی که نیروهایی فرستاده نشود، سقوط اراضی شاه بدست هبیری قطعی به نظر می رسد. » در نامه دیگری که شاه کنعان فرستاده، از فرعون خواسته شده است نیروهایی جهت جلوگیری از تاخت و تاز طایفه « ساگاز

¹ Ebed Hepa

² Zimrida

³ Japtik

« ۱ که وحشیانی بیابانی نامیده شده اند و به گواهی اسناد دیگر که در این هنگام حملات شدید مداومی از جانب مردمی که « هبیری » (عبرانیان) نام داشتند، بر فلسطین صورت می گرفت.

بعلاوه، به گواهی اسنادی که از شهرهای ویران شده فلسطین بدست آمده، این کشور در حدود ۱۴۰۰ ق . م . دچار تهاجم ویران کننده ای گشته است. پس از حفر نقطه « اریحا » و آزمایش قریب صد هزار قطعه سفال و در حدود صد و شصت و پنج خزوک، گارستانک ۲ به این نتیجه رسیده است که این شهر در سال ۱۴۰۰ ق . م . با حریق منهدم شده. باستانشناس نامبرده در محل شهر « ماهور » حفاری کرد و دریافت که آن شهر هم در حدود سال ۱۴۰۰ ق . م . با حریق منهدم شده. « بیت صور »، که در کتاب یوشع (۱۵ : ۵۸) از جمله شهرهای تسخیر شده خوانده نشده، نیز در همان تاریخ دچار انهدام گشته است. در کتاب یوشع (باب ۸ آیات ۲۴ و ۲۸) انهدام کامل شهر « عای » شرح داده شده. در جای این شهر نیز اسناد فراوانی بدست آمده که حاکی از انهدام آن در اواسط عصر مفرغ، یا سال ۱۴۰۰ ق . م . است. خلاصه اسنادی که در ویرانه های شهرهای فلسطین توسط باستانشناسان کشف شده، عموماً دلالت می کند که این کشور در حدود سال ۱۴۰۰ ق . م . دچار تهاجم شده و به کلی ویران گردیده است، و این با مضامین کتیبه های « ظل عمرنا » و تاریخی که کتاب مقدس ذکر می کند، کاملاً مطابقت دارد.

شواهد دیگری که درباره تاریخ خروج یهودیان از مصر موجود است این تاریخ را دیرتر از آنچه ذکر شده تعیین می کند. قسمتی از این شواهد متکی به حفاری هایی است که در ویرانه های شهر « فیتون » در زمین « جوشن » به عمل آمده. در سفر خروج (۱ : ۹-۱۱) می خوانیم که یهودیان را مجبور ساختند که در بنای این شهر و شهر رامسس، که هر دو شهرهای خزینه بودند، شرکت کنند. ادوارد ناویلا، باستانشناس، با تحقیقات خود ثابت کرده است شهر « فیتون » برای اندوختن ذخایر ساخته شده و مملو از اطاقهای خزینه بوده است که با دیوارهای آجری به ضخامت ۸ پا در کمال استحکام بنا گردیده بود. مقداری از آجرهای نیم پز آن با کاه و مقداری نیز بدون کاه قالب گیری شده است، و این عیناً مطابق روایت سفر خروج (۵ : ۷) است که می گوید ناظران از

¹ Sa Gaz

² Garstaug

دادن گاه به اسرائیلیان سر باز زدند. تقریباً سراسر این شهر را اطاقهای خزینه پوشانیده است. ولی بطوری که از کتیبه ها بر می آید، این شهر توسط رامسس، که قریب دویست سال بعد از تاتموس سلطنت می کرده، بنا گردیده است. این را نیز باید در نظر داشت که بیشتر کارهای عمرانی این شاه در جنوب یا مصر علیا صورت گرفته است. لذا، محتمل است که ساختمان این شهرها بدست عبرانیان آغاز شده و پس از خروج آنها از مصر در زمان رامسس، که از ۱۳۰۱ تا ۱۲۳۴ ق. م. طول کشیده، به اتمام رسیده است.

شاهد دیگری بر صحت تاریخ مؤخر حفاری ها فراوانی است که از طرف باستانشناسان در « دوم » بعمل آمده و به موجب تحقیقاتی که در « موآب » و « عمون » صورت گرفته، این دو کشور قبل از قرن سیزده وجود نداشته اند و در آنها شهرها و حکومتهایی تا آن تاریخ تأسیس نیافته بود. کتاب یوشع وجود این دو کشور را در زمان یوشع تایید می کند. محتمل است که تسخیر کنعان یک بار انجام نگرفته باشد. کتاب یوشع این را روشن می کند. ولی تاکنون تلفیق کلیه حقایق و مدارکی که در این باره بدست آمده، به نحو رضایتبخش میسر نگردیده است. در صورتی که رامسس دوم فرعون بوده باشد که در زمان خروج یهودیان از مصر سلطنت می کرده، می بایست اسرائیلیان برای او کار کرده باشند، و سپس در حدود ۱۲۹۰ ق. م. از آن کشور گریخته و در ۱۲۵۰ ق. م. به فلسطین هجوم برده باشند. و هرگاه طول مدت اقامت آنها در مصر نیز به این حساب علاوه شود، این نتیجه بدست خواهد آمد که آنها در ۱۷۲۰ ق. م. به مصر وارد شده اند. و این مصادف خواهد بود با زمانی که خاندان هیکسوس مصر را به زیر سلطه خود در آورد.

نکته شایان توجه اینجا است که از یگانه کتیبه حاوی نام اسرائیل که در سراسر مصر بدست آمده از جمله کتیبه های متعلق به « مرمپتاه » ۱ فرزند رامسس دوم است. این کتیبه، که از سنگ سماق بزرگ ساخته شده، در معبد قبر « مرمپتاه » در « تبس » ۲ بدست آمده است. در حدود سال ۱۲۲۹ ق. م. ، وی دستور داد که شرح فتوحات او را در روی سنگی نقش کنند. در این کتیبه می نویسد: نتیجه این است که « وقتی شاهزادگان سخن از صلح می گویند، به علامت تسلیم بر زمین افتاده اند. از میان ۹ دیار یکی هم نیست که سر خود را برافرازد.

¹ Meremptah

² Thebes

لیبی ویران شده، خاکی آرام گشته، زمین کنعان از هر فسادی پاک شده، اشقلون به اسارت رفته، جزیر تسخیر شده، ینوعان به حالی افتاده که گویی هرگز وجود نداشته است.

مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند، آنها دیگر خلفی ندارند. فلسطین برای مصر بیوه ای شده است. همه ممالک متحد شده اند. آنها آرام گشته اند. « پس پیدا است که در این تاریخ، یعنی ۱۲۲۹ ق. م. اسرائیل به عنوان قدرت شناخته شده ای بحساب می آمده است. از طرفی هم این سند زمان خروج یهودیان را از مصر به تاریخ نزدیکتری منتسب می کند، زیرا اگر یوشع در ۱۲۵۰ ق. م. حکومت مقتدری در آن تأسیس نماید.

فصل ششم

موسی و قوانین عصر او

از راهی که اسرائیلیان پس از خروج از مصر پیمودند آگاهی درستی نداریم، ولی بیشه‌ها و چشمه‌هایی که باقی است ما را با مراحل اولیه آن راهروی آشنا می‌سازد. عبارتی که در سفر خروج دریای سرخ (بحر قلزم) ترجمه شده در اصل به قسمتی از کرانه باتلاقی دریای سرخ که نیزار بوده اتلاق می شده و این باتلاق با وزش بادهای سخت، همانگونه که در سفر خروج بدان اشاره شده، تغییر مکان می داده است. آمدن کبک هنوز از وقایع عادی این ناحیه است و هر سال صدها بشکه محتوی این پرند که در بیابان سینا شکار شده از راه کانال سوئز به خارج صادر می شود. شبه جزیره سینا، همانگونه که در سفر خروج توصیف شده، سرزمین خشک و لم یزرعی است که تنها برای چرای چهار پایان از آن استفاده می شود.

هنگام سرگردانی یهود، در همین بیابان بود که خدا قوانین خود را بر موسی نازل ساخت. در گذشته بسیاری از منتقدان تند رو را عقیده بر این بوده است که کلیه این قوانین، محتملا به استثنای احکام ده گانه، در زمانهایی خیلی دیرتر از آنچه از کتاب مقدس بر می آید تدوین گردیده اند، زیرا این قوانین مظهر تمدنی مترقی هستند که یهودیان در زمان عیسی فاقد آن بودند. این مسأله نیز اکتشافات باستانشناسی روشن ساخته است.

در میان اسناد تاریخی مربوط به قوانین موسی که تاکنون بدست آمده، شاید آنچه در شوش (در ایران) یافت شده از همه مهم تر باشد. ج . د مورگان^۱، باستانشناس فرانسوی، در سال ۱۸۸۴ در این ناحیه به کاوش پرداخت و در ضمن آن بقایای یکی از کاخهای باستانی ایران برخورد که ظاهر آن حکایت می کرد باید همان کاخی باشد که داستان « استر » بر روی آن بنا گردیده.

آثاری که باستانشناس نامبرده در اینجا بدست آورد به قدری فراوان بود که دو اطاق کامل را در موزه لوور پاریس به نمایش آنها تخصیص دادند. در سال ۱۹۰۰ — ۱۹۰۲، این باستانشناس تحقیقات خود را در

¹ J. De Morgan

ویرانه های شوش بار دیگر از سرگرفت و این بار به قطعات شکسته لوحی دست یافت که پس از قرائت عبارات آن معلوم شد متضمن قوانین همورابی پادشاه بابل می باشد. قبل از آن تصور می شد همورابی در حدود دو هزار سال پیش از میلاد سلطنت می کرده است، ولی اسنادی که در « ماری »، کنار فرات، به دست آمده. تاریخ فرمانروایی وی را در سالهای ۱۷۲۸ – ۱۶۷۶ ق. م. قرار می دهد. از او کتیبه های فراوانی مانده است که حکایت می کند فرمانروای بزرگی بوده و بابل را متحد ساخته است. نام او با نام امرافل که ابراهیم با او جنگید (سفر پیدایش باب ۱۴) یکی است. قلمرو فرمانروایی او تا کنار مدیترانه میرسیده و، به موجب مدارک متعددی که در دست هست، توانایی زیادی در ایجاد تشکیلات داشته است. او شهر بابل را با خیابانهای وسیع بنا کرد. این کار را او با گردآوری کلیه قوانینی که از شاهان سومر و حکومتهای دیگر در قلمرو فرمانروایی وی مانده بود انجام داد و آنها را بر روی لوحی منقوش ساخته، برای تماشای عموم در معبد مردوک نهاد.

این لوح از سنگ به شکل زیبایی ساخته شده و مشتمل بر ۲۴۷ قانون است که در ۳۶۰۰ سطر نوشته شده. ارتفاع آن هفت پا و طول محیط قاعده اش شش پا است. نقش برجسته ای که بر بالای آن دیده می شود همورابی را در حالی که در برابر « شماس »، الهه قانون و عدالت ایستاده و از او قانون آسمانی و فرمان فرمانروایی را دریافت می دارد، مجسم می سازد. اشعه ای که از شانه شماس میتابد نمودار جلال اوست، و انگشتر و عصایی که او به همورابی می دهد علامت قدرت و پادشاهی است.

در آغاز کتیبه گفته می شود خدایان همورابی را خواندند که نور عدالت را فروزان دارد و تنگدستان و ستمکشان را در پناه خویش گیرد. سپس از قوانین و مراسم جاری زمان و مقرراتی که در بابل اعمال می شده اجمالاً یاد می شود. قسمت اول شامل قوانین مالکیت در مورد افراد، مستغلات و معاملات و بازرگانی است، و در قسمت دوم قوانین مربوط به افراد در مورد امور خانوادگی و قوانین کار تشریح گردیده. برای اینکه تشابه قوانین همورابی با قوانین موسی معلوم شود، در ادامه قسمتی از آن دو را با هم مقایسه می کنیم :

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲ : اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند و در سال هفتم بدون دریافت بهای او آزاد شود. همورابی ۱۱۷ : اگر کسی بدهکار باشد و زن، پسر یا دختر خود را بفروشد یا آنها را به غلامی بگمارد، سه سال در خانه خریدار یا صاحب خود خدمت کنند و در سال چهارم آزاد شوند.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۵ : هر کی پدر یا مادر خود را زند، کشته شود. همورابی ۱۹۵ : اگر پسری پدر خود را مضروب سازد، دست او بریده شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۱۶ : هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، کشته شود. همورابی ۱۴ : اگر کسی پسر جوان دیگری را بدزدد، کشته شود.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۴ : چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست و پا به عوض پا. همورابی ۱۹۶ و ۷ : هرگاه کسی چشم دیگری را ضایع کند، چشم او را ضایع سازند، و اگر استخوان کسی را بشکنند [استخوانش شکسته شود].

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۶ : اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را با ضربه ضایع کند، او را به خاطر چشمش آزاد کنند. همورابی ۱۹۰ : اگر کسی چشم غلام دیگری را ضایع کند یا استخوان او را بشکنند، باید نیمی از بهای وی را بپردازد.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۸ : هرگاه گاوی با شاخ خود به مرد یا زنی بزند که او بمیرد، گاو را سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بیگناه باشد. همورابی : اگر گاوی در حین عبور از کوچه کسی را شاخ زند و سبب مرگ او گردد، بر آن توانی تعلق نمی گیرد.

سفر خروج باب ۲۱ آیه ۲۹ : لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آگاه بود و آن را نگاه نداشت و آن مرد یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز به قتل رسانند. همورابی ۱۵۱ : اگر گاو کسی عادت به شاخ زدن دارد و این به اطلاع صاحبش رسیده و او شاخ آن را نبریده یا آن را در بند ننهد است، و آن گاو جوانی را شاخ زند و این سبب مرگ او گردد، او (صاحب گاو) باید نیمه منا نقره بپردازد.

سفر خروج باب ۲۱ آیات ۱ و ۴ و آخر آیه ۳ : اگر کسی گاو یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. اگر چیزی دزدیده از گاو یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو برابر آن را رد کند ... و اگر چیزی ندارد، به جای دزدی که کرده فروخته شود. همورابی : اگر کسی گاو یا گوسفند یا الاغ یا گراز یا بز بدزدد، هرگاه آنچه دزدیده شده از آن خدا (معبد) یا کاخ پادشاه باشد. سی برابر آن را بپردازد، و اگر آن حیوان از آن شخص آزادی باشد، ده برابر آن را رد کند، و هرگاه چیزی برای تأدیه نداشته باشد، کشته شود.

سفر خروج باب ۲۲ آیه ۲ : اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود و او را طوری بزنند که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. همورابی ۲۱ : اگر کسی برای دزدی به خانه ای درآید، وی را در برابر همان خانه هلاک سازند و جنازه او را در همان روزنه ای که ایجاد کرده دفن کنند.

سفر خروج باب ۲۳ آیه ۸ : رشوه مخور، زیرا رشوه بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج می سازد. همورابی ۴ : اگر کسی در دادگاه به گواه غله یا پولی (به عنوان رشوه) دهد، خود وی باید متحمل مکافات شود که دادگاه تعیین می کند.

قوانین همورابی در قیاس با قوانین چاری آن عصر بسیار خشن و ظالمانه به نظر می رسد. در این قوانین سی و دو نوع جرم مجازات اعدام پیشبینی شده است. برای کاهن زن که میخانه باز کند یا کسی که با محارم وصلت کند و دزدی که هنگام آتش سوزی گرفته شود، مجازات سوختن تعیین شده است. کسی که خریدار را در حین فروش مشروبات بفریبد، برای کسی که مرتکب زنا شود، زنی که بی پروا و بی ملاحظه باشد یا هنگام غیبت اجباری شوهر خانه را ترک گوید، طبق این قانون باید غرق شود. این قانون جزای زنی را که سبب مرگ شوهرش شود، این قرار می داد که تیرکی را از بدن او بگذرانند. قطع اعضای بدن مجازاتی بود که به جرایم متعددی تعلق می گرفت. مفتری را داغ میزدند، گوش غلامی که پسر صاحبش را مصدوم کند بریده می شد، و چشم کسی را که چشم دیگری را معیوب کرده بود در می آوردند. دست جراحی را که در حین عمل سبب مرگ مجروح می شد می بریدند، و زبان پسر مفتری را قطع می کردند.

باید در نظر داشت که قوانین همورابی و قوانین مشابه دیگر قوانین مدنی محسوب می شدند که فقط در آغاز آنها ذکری از خدا رفته است، در حالی که قوانین موسی اصولاً قوانین الهی بودند و همه از احکام مستقیم او سرچشمه می گرفتند. اینکه قوانین مفصل مشابهی حتی قبل از زمان موسی در خاور نزدیک وجود داشته، بهترین دلیل بر بطلان ادعای آن عده از محققانی است که قوانین موسی را مخلوق اعصار متأخر می دانند.

کشف مهم و شایان توجه دیگری که به روشن شدن تاریخ تدوین قوانین موسی کمک نموده، در سال ۱۹۲۸ در محلی موسوم به رأس الشمر، واقع در سوریه، نصیب باستانشناسان شده . زنی دهقان که در کشتزاری در حدود ده مایلی شمال و نیم مایلی ساحل مشغول شخم زدن زمین بود، به آثار یک بنای قدیمی برخورد نمود. وقتی خبر این واقعه به بیروت رسید، دو تن از باستانشناسان، به نام کلاد شیفر^۱ و جرج سنی^۲، در سال ۱۹۲۹ مصمم شدند محل مزبور را کاوش کنند. شهری که در نتیجه حفاری ها آنها از زیر خاک بیرون آمد معلوم شد شهر قدیمی « او گاریت » است که در دو هزار سال قبل از میلاد از شهرهای مهم جهان بوده و بسبب نزدیکی به قبرس و مراکز بازرگانی خاور نزدیک مرکز تجارت و تمدن بشمار میرفته است.

از جمله آثار مهمی که در اینجا بدست آمد کتابخانه ای مملو از صدها کتیبه به خط میخی را که به هشت یا ۹ زبان نوشته شده و ظاهراً برای استفاده کاهنان و کاتبان اختصاص داشته، می توان نام برد. در این کتیبه ها نام حواریون، حیثی ها و عبرانیان ذکر گردیده. ظاهراً این شهر در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد یا مقارن هجوم عبرانیان، که در کتیبه های طل عمرنا بدان اشاره شده، منهدم گشته است. این کتیبه ها از یک و نیم تا ده اینچ طول دارند و بعضی به دو یا سه زبان مختلف نوشته شده اند و حاوی متن عهد و مکتوبهای بازرگانی و بهترین دستور زبان و اشعار مذهبی می باشند.

مضامین دینی این کتیبه ها نمودار ایمان به خدایان متعدد است که در میان آنها ایل^۳ از همه بزرگتر می باشد. به نظر می رسد که کیش آنها در اصل یکتاپرستی و مبتنی بر پرستش « ایل » بوده است. « ایل » نامی است که مکرراً در کتاب عهد عتیق (از جمله در سفر پیدایش ۳۳ : ۲۰) به خدا داده شده یا به کلماتی چون

¹ Claud Schaeffer

² George Chenet

³ El

« بیت ایل » به معنی خانه خدا، و « پنوایل »، به معنی چهره خدا، ضمیمه گردیده است. یکی از کتیبه هایی که در محل اخیر الذکر بدست آمده شامل تصویر « ایل » است که بر تختی نشسته و شاه اوگاریت هدیه ای به او تقدیم می دارد.

نکته شایان توجه دیگر آن است که بسیاری از قربانی های معمول زمان موسی یا قبل از آن که در این کتیبه ها مذکور شده به همان عبارات اختصاصی که در متن عبری عهد عتیق آمده توصیف گردیده است. قربانی بی عیب، قربانی جرم، هدیه جنبانده شده، هدیه تواقل و نوبر همه به همان نامی خوانده شده اند که در کتاب لاویان آمده است. رسم جوشانیدن بزغاله در شیر مادرش در قالب فرمول جادوگری برای تولید باران بیان شده. همین رسم است که در سفر خروج (۲۳ : ۱۹). منع گردیده.

در کتیبه ها مکرر به نام « بعل » اشاره رفته و آن فرزند « ایل » و « اشیریم » خوانده شده است، و این نیز شایان دقت می باشد، زیرا بسیاری از منتقدان گفته اند اشاره ای که در کتاب اول پادشاهان (۱۸ : ۱۹) به « اشیریم » شده چندان موثق نمی باشد، زیرا پرستش « اشیریم » مدتها بعد از آن معمول گردیده است، در صورتی که این کتیبه ها تاریخ رواج پرستش آن را به قرن ها قبا می رساند. نکته شایان توجه دیگری که در این کتیبه ها به نظر می رسد اشاره ای است به مردی دانیال نام که پهلوان بوده و گفت شده « برای بیوه زنان و یتیمان عدالت فراهم آورده است. » احتمال قوی می رود این همان دانیالی باشد که در کتاب حزقیال (۱۴ : ۱۴ و ۲۰) نام او برده شده، نه دانیال کتاب دانیال که همزمان کتاب حزقیال بوده است. باید در نظر داشت که این اکتشاف دارای نتایج مهمی بوده است. اولاً، معلوم شده عقیده آن عده از منتقدان که می گفتند چون در زمان موسی کتابت در فلسطین معمول نبوده قوانین منتسب به او نمی توانسته است در آن عصر و توسط او تدوین شده باشد مقرون به صحت نیست، زیرا طبق قرائن موجود در آن زمان در آن منطقه جهان قریب هشت یا ۹ زبان که دارای خط و کتابت بودند وجود داشته است. همچنین، عقیده مبنی بر اینکه مراسمی که در سفر خروج و کتاب لاویان توصیف شده باید قرنها بعد از راه تکامل تدریجی بوجود آمده باشند، در نتیجه این اکتشافات از اعتبار افتاده و معلوم شده این مراسم مدتها قبل از موسی در آن سرزمین شایع بوده است. قدر مسلم این است که موسی مراسم موجود و جاری روزگار خویش

را گرفته، آنها را از جنبه های غیر اخلاقی و پیرایه های زشت و مشرکانه رهانید و برای استفاده جهت پرستش
خدای واحد حقیقی شایسته ساخت.

فصل هفتم

تسخیر کنعان

در کتاب یوشع باب ۸ آیات ۱۰ – ۲۸، داستان شور انگیز تسخیر شهر عای را در نزدیکی اریحا با یک تردستی و حيله جنگی می خوانیم. کسی که این داستان را می خواند مشکل است تشخیص دهد که آیا در اینجا به دو شهر مختلف اشاره شده یا هر دو نام عای و بیت ایل به شهر واحدی اطلاق گردیده است. به هر حال، از قرن پانزده قبل از میلاد که این شهر منهدم گشته، در جای آن جز ویرانه چیزی باقی نمانده است. پروفیسور «گارستاند»^۱، که در این محل به کاوش پرداخته، گزارش می دهد از هزاران قطعه سفالین که در آنجا یافت شده هیچیک متعلق به بعد از قرن پانزده قبل از میلاد نیست. قرائن موجود شکی باقی نمی گذارد که انهدام شهر نتیجه آتش سوزی بوده است. باستانشناس نامبرده می گوید وقتی انسان در محل قدیمی می ایستد، آشکارا محل اختفای لشکریان یوشع و نحوه تصرف شهر را، که در باب ۸ کتاب یوشع توصیف شده تشخیص می دهد.

کتاب یوشع، سپس داستان انهدام پنج تن از شاهان کنعان را در دره « ایلون » در آنسوی قلعه جاذر، (کتاب مقدس روایت می کند که این قلعه سرانجام بدست سلیمان سقوط کرد) و بعد تصرف قلعه « لبنه » را در انتهای دره « اله » بدست یوشع نقل می کند. حفاری ها مختصری که در « لبنه » صورت گرفته تاریخ سقوط آن را به قرن سیزده قبل از میلاد می رساند. پس از آن، یوشع قلعه محکم « لاختیش » را گشود. در جای این قلعه حفاری ها وسیعی بعمل آمده و در نتیجه یک سلسله شهرهای قدیمی که تاریخ تأسیس آنها به آغاز عصر مفرغ می رسد مکشوف گردیده است. از جمله آثاری که در اینجا یافت شده بقایای پرستشگاه بزرگی است که مملو از استخوانهای گوسفند و گاو چهار پایان دیگر می باشد، و ظاهراً این حیوانات در این معبد قربانی گردیده اند. غالب این استخوانها قطعات پای راست جلو حیوانات هستند. نکته شایان توجه تشابهی است که در بین این استخوانها و رسمی که در کتاب لاویان (باب ۷ آیات ۳۲ و ۳۳) مکتوب است به چشم می خورد. مضمون آیات مزبور چنین

¹ Garstand

است: « ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. » یکی دیگر از آثار جالب توجهی که در اینجا بدست آمده خزوکی است که از « آمنهوتپ سوم »^۱، فرعون مصر مانده و حاوی شرح کشته شدن صد و دو رأس شیر بدست وی در ده سال اول دوره سلطنت او است. از نظر تعیین تاریخ انهدام این قلعه مهم ترین اثری که بدست آمده کاسه شکسته ای است که بر روی آن یک نفر باجگیر مصری شرح حمل گندم را به مصر در سال چهارم سلطنت فرعون به زبان مصری بیان کرده است. طرز بیان آن نشان می دهد که باید متعلق به زمان « مرنپتاه » باشد. اگر چنین باشد، سال چهارم سلطنت او ۱۲۲۵ ق. م. می شود، و از آنجا که این کاسه در میان خاکسترهای شهری سوخته شده بدست آمده، به نظر می رسد که تاریخ صحیح انهدام شهر را تعیین می کند. از طرف دیگر، در یکی از کتیبه های طلل عمرنا، که در سال ۱۴۰۰ ق. م. توسط عبدهپا، پادشاه اورشلیم، نوشته شده، گفته می شود که « لاخلیش » بدست عبرانیان غارت شده است. به این جهت، باز هم این اشکال پیش می آید که کدام یک از این دو تاریخ که با هم دویست سال فاصله دارند تاریخ انهدام آن این قلعه را بدست یوشع تعیین می کند. در اینجا قلعه نامبرده در سال ۱۲۲۵ منهدم شده تردیدی نیست، ولی مسأله اینجا است که آیا انهدام بدست یوشع صورت گرفته یا توسط شخص دیگری چون خود « مرنپتاه » که دیدیم بر خود می بالد که « مردم اسرائیل پریشان گشته اند و فلسطین بیوه شده است. » این را نیز باید در نظر داشت که قدیم ترین اشاره ای که به « ایلون » رفته در همان کتیبه های طلل عمرنا است که عبدهپا در آن مینوسید قوم هبیری به سوی « ایلون » پیش می روند و یکی از کاروانهای او در نزدیک آنجا مورد غارت و چپاول قرار گرفته است.

یوشع گزارش می دهد که پس از « لاخلیش » « حبرون » و « دبیر » را نیز بتصرف در آورده است. در « دبیر »، که بعدها به نام « قریه سفر»^۲ خوانده شد، در نتیجه حفاری ها وسیعی که انجام گرفته بقایای یک شهر اسرائیلی، خزوک زیبایی متعلق به زمان « آمنهوتپ سوم » یا حدود عصر مفرغ، یا حدود سال ۱۲۰۰ ق. م. از زیر خاک بیرون آمده است. وجود شهر اسرائیلی در روی طبقه خاکستر یکبار دیگر دلالت می کند که انهدام آن بدست اسرائیلیان صورت گرفته است.

¹ Amenhotep

² Kirjath Sepher

حیتی ها :

یکی دیگر از کشفیات باستانشناسان که صحت مندرجات کتاب مقدس را از نظر تاریخ به ثبوت رسانیده، شناخته شدن قوم حیتی و امپراتوریهای است که بدست آنها تأسیس گشته. در کتاب مقدس مکرر به این قوم اشاره شده، ولی از آنجا که تاریخ جهان به کلی آنها را فراموش کرده بود، وجود آنها مشکوک به نظر می رسید. در سفر پیدایش (باب ۲۳ آیه ۱۰) می خوانیم که ابراهیم قطعه زمینی از « عفرون » حیتی خرید. باز در سفر پیدایش (باب ۲۶ آیه ۳۴) می خوانیم که عیسو دختری از حیتیان را بزنی گرفت و این عمل مادر او را اندوهگین ساخت. در سفر خروج نام حیتیان بارها در میان اسامی اقوامی که عبرانیان در صدد تسخیر اراضی آنها برآمدند، ذکر شده است. در کتاب یوشع (۱۱ : ۱ - ۹) می خوانیم که حیتی ها با اقوام دیگری که در صدد بودند در برابر تجاوزات یوشع ایستادگی کنند ائتلاف کردند و آبهای مازون صفوف لشکریان آنها را در هم شکست . در کتاب داوران به داستانهایی که از وصلت عبرانیان و حیتیان نقل شده بر می خوریم. در کتاب اول سموئیل (باب ۲۶) حیتیان را می بینیم که در لشکر داود اسم نویسی می کنند، و در جای دیگر می خوانیم که چگونه سلیمان حیتی ها را در قلمرو فرمانروایی خویش به غلامی کشید و دختران آنها را به زنی گرفت. ولی قبل از آنکه باستانشناسی جدید به این همه اکتشافات نائل شود، از این قوم جز نامی باقی نمانده بود و کسی آنها را نمی شناخت.

نخستین اسنادی که حیتی ها را مجدداً در زمره اقوام تاریخی باستانی جهان جای داد، الوحی است که در مصر و آشور بدست آمده. نقاشان مصری از آنها تصاویری ساخته اند که آنان را شبیه ارمنیان نمایش می دهد، و از این جهت به احتمال قریب به یقین این مردم نیاکان ارمنیان یوده اند. یکی از کتیبه های مصری مشحون از شرح جنگ وحشتناکی است که در سال ۱۲۸۷ ق. م. در « قارش » در بین لشکریان رامسس دوم و حیتیان در گرفت. در نخستین روز جنگ رامسس مغلوب شد و به چنگ دشمن افتاد، ولی بر اثر رسیدن قوای تازه نفس در روز دوم جریان پیکار تغییر یافت، رامسس از اسارت رهایی یافت و دشمن به کلی تار و مار گردید. تلفاتی که در این جنگ به حیتیان وارد شد به حدی سنگین بود که بازماندگان آنها علیه سران خود شوریده، آنها را کشتند و به خانه های خود بازگشتند.

با اینحال، کشف آثار و مدارکی که تاریخ حیتیان را روشن کند بدست سایس^۱، باستانشناس، و رایت^۲، میسیونر مقیم دمشق سپرده شد.

این اسناد تماماً در آسیای صغیر و ترکیه بدست آمده. کشفیات سایس در کتاب او موسوم به «حینیان، داستان یک امپراتوری فراموش شده»^۳ تشریح گردیده است. در سال ۱۹۰۶، که باستانشناس دیگری به نام پروفیسور وینکلر^۴، که در محلی موسوم به «بغار – کیو» در کنار رود قزل ابرمالک^۵، واقع در نود مایلی مشرق آنکارا مشغول حفاری بود، بقایای پایتخت قبلی و گنجینه کتیبه های آنها دست یافت.

این کتیبه ها، که به زبان های بابلی و حیتی هستند، بر روی خشت خام نوشته شده اند. پس از کشف آثار مزبور آشنایی با زبان این مردم مدتی به طول انجامید، ولی سرانجام تحقیقات دانشمندان در این زمینه به نتیجه رسید. از آثار شایان توجهی که در «کر کمیش» بدست آمده کتیبه حیتی است که جملات آن در جهت مخالف یکدیگر نوشته شده اند، یعنی پس از اتمام جمله ای که مثلاً از سمت راست بچپ نوشته شده جمله دیگری از چپ به راست شروع شده. اگر کتابهای ما هم امروز به همین ترتیب نوشته می شد، چه قدر در وقتی که صرف نوشتن و خواندن آنها می شود صرفه جویی می شد، چه که چشم ناچار نمی شد پس از خواندن یک جمله به اول سطر برگشته، بخواندن جمله دیگر مشغول شود. انسان در شگفت می شود که چرا یک چنین اختراع سودمندی بدست فراموشی سپرده شده. در ۱۹۱۱، دو تن باستانشناس به نامهای وولی و لارنس، که دومی بعدها به لارنس عربستان معروف شد، حفاری های را در «کر کمیش» آغاز کردند و به اسنادی دست یافتند که از امپراتوری وسیعی که سراسر آسیای باختری را در آنسوی رود فرات در بر می گرفت حکایت می کنند.

در نتیجه این کشفیات، معلوم شد امپراتوری حیتی دوبار در دوران حیات خود توسعه شگرفی یافته است، یکی در حدود سال ۱۷۰۰ ق.م. که مقارن سلطنت اولیه سلسله شاهان بزرگ بابلی بوده، و دیگری در سالهای ۱۴۰۰ – ۱۲۰۰ ق.م. و در کتیبه های طل عمرنا نیز به آنها اشاره رفته است. نخستین قرار داد بین المللی که

¹ Sayce

² Wright

³ The Hittites Story of a Forotten Empire

⁴ Prof. Winckler

⁵ Halys

تاکنون شناخته شده پیمانی است که در بین رامسس دوم، فرعون مصر، و هاتوشیلیش دوم، پادشاه حیثی، منعقد گشته. طبق این پیمان که اساس آن با وصلت رامسس دوم با دختر هاتوشیلیش تحکیم شده، دو پادشاه متعهد شده اند با یکدیگر در صلح و هماهنگی به سر برند. در زمان داود از انعقاد پیمانی در بین او و « توعی »، پادشاه همت، اطلاع می یابیم، و در ۷۱۷ ق. م. می بینیم که این امپراتوری بدست سارگون دوم، پادشاه آشور به کلی منهدم می گردد.

دوره داوران :

از زمان داوران، که قوم اسرائیل در آن ناتوان و پراکنده بود، طبیعتاً نباید آثار تاریخی قابل توجهی باقی مانده باشد. ولی همان مقدار که باقی مانده با آنچه در کتاب داوران راجع به زندگی اسرائیل در این عصر گفته شده مطابقت دارد. در همه جا سیادت فلسطینیان و ناتوانی اسرائیل نمایان است. این دوره مقارن با پایان عصر مفرغ و آغاز عصر آهن می باشد. از حدود ۴۰۰۰ تا حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، ادوات و سلاحهای بشر معمولاً از مس ساخته می شد و در اواخر این دوره قلع نیز برای استحصال مفرغ مورد استفاده قرار گرفت. قبل از سال ۱۲۰۰ ق. م. ، آهن چون نقره و طلا در عصر خودمان فلز کمیاب و گرانبهایی بود. ظاهراً حیثی ها نخستین مردمی بودند که با طریقه ذوب آهن آشنا شده و رموز آن را با بخل و تنگ نظری از دیگران پنهان می داشتند، زیرا سلاحهای آهنین آنان را بر دشمنانشان مزیت بخشیده بود. به گواهی آثار و مدارکی که بدست باستانشناسان افتاده، فلسطینیان مدتها با ساختن سلاح های آهنین و جواهرات آشنا بوده اند، ولی رموز آن را از یهودیان پنهان می داشتند. در کتاب یوشع (باب ۱۷ آیه ۱۶)، که اسرائیلیان از وجود ارابه های آهنین در دست دشمنان اظهار نگرانی و تشویش می کنند، در کتاب داوران (باب ۱ آیه ۱۹)، که گفته می شود یهودیان فقط قادرند کوهستنها را تسخیر کنند و وجود ارابه های آهنین آنان را از تصرف جلگه ها باز می دارد، و باز در کتاب داوران (باب ۴ آیه ۳)، که حاکی از وجود نهصد ارابه آهنین در دست سیسرا است، به این موضوع اشاره رفته است. در برابر خانه های فلسطینیان، که مهارت و هنرمندی در معماری آنها به کار رفته و اثاثیه و لوازم آهنین آنها، خانه های محقر و ویران یهودیان، که فاقد همه این مزایا است، جلب توجه می کند. در کتاب اول سموئیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا که فلسطینیان می گفتند مبدا

اسرائیلیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. و رد آیه ۲۲ می نویسند که تنها شموایل و یوناتان شمشیر و نیزه داشتند. بدینسان ملاحظه می شود که باز در بین مندرجات کتاب مقدس و کشفیات باستانشناسان توافق و هماهنگی کامل موجود است.

فصل هشتم

دوره پادشاهان

همانگونه که در کتاب اول سموئیل می خوانیم، نخستین کسی که بر اسرائیل پادشاهی کرد شائول بود، و نخستین پیروزی در محلی موسوم به «مخماس» نصیب وی گشت (اول سموئیل باب ۱۴). با این پیروزی، او فلسطینیان را عقب راند و برای وصول به هدف خویش که آزادی اسرائیل بود سربازان کثیری را در اختیار گرفت. مرکز فرماندهی او در «جبعه» قرار داشت. در این محل حفاری ها و تحقیقاتی صورت گرفته و در نتیجه آمار قلعه مستحکم که یادگار دوره شائول است، بدست آمده. این قلعه به طرز ساده و ابتدایی ساخته شده، ولی بسیار مستحکم بوده است. سلطنت او با غلبه فلسطینیان که در جلبوع صورت گرفت و منجر به خودکشی وی در قتل فرزندش یوناتان گشت، به سر رسید. در کتاب تواریخ ایام (باب ۱۰ آیه ۱۰)، می خوانیم که سر او را فلسطینیان به علامت پیروزی در میان خود گردانیدند و سپس به معبد «داجون» در «بیتشان» فرستادند. اسلحه او را در شهر «عشتاروت» واقع در بیتشان آویزان کردند و بدنش را بدیوار معبد میخکوب نمودند. در نتیجه حفاری های که در «بیتشان» بعمل آمده یکی از کامل ترین سلسله شهرهای باستانی که تاکنون در یک ناحیه کشف شده از زیر خاک بیرون آمده است. در توده خاکی به ارتفاع هفتاد و نه پا، که روی هم انباشته بود، بیش از هیجده طبقه آثار معماری کشف شده که قدمت آنها از ۴۰۰ سال قبل از میلاد تا قرون وسطی می رسد. در میان آثاری که یادگار دوره داود است ویرانه دو معبدی یافت شده که یقیناً همان پرستشگاه های «داجون» و «عشتاروت» است، که راجع به آنها در کتاب مقدس می خوانیم. همچنین، معلوم شده این شهر در زمان داود، و احتمالاً بدست او جهت ستاندن انتقام از وحشیانی که با بدن شائول آنگونه رفتار کردند با آتش منهدم شده است. پس از مرگ شائول و یوناتان، داود بر تخت پادشاهی اسرائیل نشست.

تا زمان داود پادشاه، شهر اورشلیم در دست «یوسیای» بود. قرنهای این شهر از مهم ترین شهرهای عالم بشمار میرفت. همانگونه که دیدیم، عبد هیبا پادشاه که قسمتی از کتیبه های طلل عمر نارا نوشته، در این

شهر، که در آن روزگار پایتخت بوده، می زیسته است. شهر در زمان این پادشاه « او - رو - سالمی » نامیده می شد، و نام خود پادشاه، که بمعنی برده هیبا است، گواهی می دهد که او حیثی بوده است، زیرا « هیبا » از جمله خدایان حیتیان بود. این نیز از خصوصیات پایتخت فلسطین در سال ۱۴۰۰ ق. م. است که ملاحظه می کنیم پادشاهی که در آن مسکن داشت به خط میخی بابلی به شاه مصر نامه می نویسد. وقتی داود به پادشاهی رسید، در صدد برآمد پایتخت خود را هرچه بیشتر در شمال قرار دهد، تا به قبائلی که در شمال می زیستند و از روی اکراه فرمانروایی او را گردن نهاده بودند، نزدیک شود. به این جهت، اورشلیم هم از لحاظ نزدیکی به شمال و هم از جهت استحکام طبیعی خود نظر او را به خود جلب کرد. این شهر به حدی مستحکم بود که در کتاب دوم سموئیل (باب ۵ آیه ۶) می خوانیم « یبوسیان » بر خود می بالند که حتی کران و لنگان به آسانی می توانند از آن دفاع کنند. داود برای رخنه کردن در این شهر مستحکم و تسخیر آن از قنات شهر استفاده کرد و وعده داد فرماندهی ارتش خود را به کسی که از این راه خود را به شهر برساند، تفویض کند. قبل از آنکه باستانشناسان در این باره تحقیق کنند، معلوم نبود منظور داود از این راه آب چه بوده است. ولی سر چارلز وارون^۱، باستانشناس، هنگامی که در اورشلیم به حفاری اشتغال داشت، دریافت که نخستین ساکنان این شهر کانالی به طول تقریباً پانصد پا احداث کرده بودند که از میان صخره ای گذشته، بغاری منتهی می شد، و از کنار چشمه ای در دره « قدرون »، که امروز چشمه باکره نامیده می شود، شروع می شد. بر بالای غار حفره ای به عمق تقریباً چهل پا کنده بودند و در کنار آن سکوای قرار داشت که زنان برای کشیدن آب بر آن جا می گرفتند. از این سکو راه شیب داری به داخل قلعه احداث شده بود. پیداست که سربازان داود با عبور از قنات خود را به داخل شهر اورشلیم رسانیده اند و ساکنان شهر را دچار بهت و حیرت ساخته اند.

با در دست داشتن اورشلیم، که پایتخت و قلعه داود بود، او توانست به سرعت کشور گشایی کند. با اینکه هیچگونه قرینه ای از اقدامات تهور آمیز داود پادشاه در دست نیست، باستانشناسی از روی اسراری که موجب گسترش سریع کشور کوچک اسرائیل بدون مداخلات خارجی شد، پرده به کنار کشیده است. تا روزگار رامسس دوم حکومت مصر قدرت مایشاع در فلسطین بود و به این کشور فاقد استقلال اجازه داده نمی شد ترقی کند، ولی

¹ Sir Charles Warren

جانشینان رامسس دوم قدرت او را نداشتند و در دست کاهنان مصر آلات بی اراده بشمار می رفتند. این فساد و فطرت دستگاه حکومت مصر آنقدر ادامه یافت که منجر به ناتوانی آن گشت. با سقوط سلسله بیستم و روی کار آمدن سلسله بیست و یکم کاهنان حاکم مطلق العنان مصر شدند و مداخله و کشور گشایی مصریان در خارج به پایان رسید. به این جهت، در زمانی که داود در صدد گسترش قلمرو فرمانروایی خود بر آمد، از طرف حکومت مصر هیچگونه نگرانی برای او موجود نبود. همچنین، به موجب اسناد و شواهد موجود بابل و آشور نیز که در آنسوی مرزهای خاوری فلسطین بودند در این هنگام دوران سکون و آرامش را می گذرانیدند و دست از فشار به همسایگان غذبی خود کشیده بودند. به این جهت، وقتی داود سرگرم جنگها و منازعات محلی متعدد شد، مجبور نبود با قدرت مصر، بابل یا آشور مواجه شود. حیتیان نیز در این هنگام نسبتاً ضعیف و ناتوان شده بودند، و همین امر نیز به داود اجازه می داد که آزادانه در نواحی شمالی دره فرات کشور گشایی کند. به تدریج « ادوم »، « عمون » و « عمالیک » به قلمرو حکومت داود منضم گشت و حدود فرمانروایی او به جایی رسید که در تمام تاریخ بنی اسرائیل نظیر ندارد. شمالی ترین نقطه ای که داود تصرف کرد « صوبه » بود که تا آن وقت پیوسته مزاحم و معترض سرزمین آشور می شد. لذا داود با این فتح آشور را نیز از دست دشمنی سر سخت آسوده ساخت.

پس از داود فرزندش سلیمان جانشین او شد. این پادشاه، طبق روایت کتاب مقدس، آبادانی بسیار ایجاد کرده و به همین دلیل آثار فراوانی از خود به یادگار نهاده است. قسمتی از بقایای بناهایی که در زمان او ایجاد شده در « مجدو »، « جازز » و « عجلون » کشف گردیده. (به کتاب اول پادشاهان باب ۹ آیات ۱۵ - ۱۹ رجوع شود.) حفاری هایی که در « مجدو » صورت گرفته، از نظر اینکه وسیع ترین حفاری است که تاکنون در فلسطین بعمل آمده، شایان توجه است. این حفاری ها در سال ۱۹۲۵ از طرف دانشگاه شیکاگو آغاز گشت و ده سال به طول انجامید. در طی این مدت چهار شهر کاملی که تاریخ آنها به قرون ده تا چهار قبل از میلاد می رسد، از زیر خاک بیرون آمد. شهر ویرانی که بر روی تل خاک قرار داشت از شهرهای بابلی و ایرانی است، و از سه شهر دیگری که در زیر آن مدفون بودند اولی متعلق به آشوریان و سومی و چهارمی از آثار اسرائیلیان است. در میان ویرانه های شهر چهارم، که یادگار عصر سلیمان است، آثاری از اصطبل های وسیع سلطنتی و همچنین کاخی که مقر بعنا، گماشته سلیمان بود، دیده می شود. از آنجا که هر یک از دوازده گماشته سلیمان موظف بود یک ماه از آذوقه کاخ شاه را در

سال تأمین کند، لازم می آید که این گماشتگان انبارهای وسیعی در اختیار می داشتند؛ و به همین جهت کاخ بعنا نیز دارای اطاقهای وسیعی بوده است. در طی حفاری ها بعدی که در این محل انجام گرفت گنجینه زیر زمینی متعلق به زمان رامسس سوم، یا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، که حاوی دویست قطعه عاج حکاکی شده بسیار زیبا است، کشف گردید. علاقه وافر سلیمان باسب در کتاب اول پادشاهان (۱۰ : ۱۶ - ۲۹) و کتاب دوم تواریخ ایام (۱ : ۱۴ - ۱۷) منعکس گردیده است. اصطبلهایی که در مجدو دیده شده دارای قسمتهایی است که طبق نقشه معمول آن زمان ساخته شده. ستونهای سنگی که گوشه های آنها دارای منافذی است هم اسبها را از هم جدا می ساخته و هم برای بستن اسبان به کار می رفته است. اصطبل ها دارای آخورهای سنگی است و کف آنها نیز از سنگهای ناصاف پوشیده شده که مانع لغزش اسب ها شود.

هیکل اورشلیم که مهم ترین اثر معماری او است، در سالهای بعد به کلی ویران شده و چون در جایش بناهای دیگری ساخته شده اثری از آن باقی نمانده است. هیکلی که در زمان سلیمان ساخته شد بنای عظیمی نبود و طول و عرض آن از صد پا و سی پا تجاوز نمی کرد. ولی در زیبایی کم نظیر بود و دیوارهای سنگی آن با چوب سرو آراسته به زر پوشیده شده بود. در این بنا دو اطاق بزرگی قرار داشت که یکی قدس و دیگری قدس الاقدس خوانده می شد و در آنها دو کروی بالهای خود را به طول پانزده پا روی صندوق تورات گسترده بودند.

در خارج هیکل حوض بزرگی به قطر قریب ۱۵ پا و ارتفاع هفت و نیم پا که از روبرو به شکل کاسه ساخته شده بود قرار داشت. این کاسه برنجی، به طوری که می خوانیم، توسط کارگرانی که از طرف هیرام، پادشاه صور، فرستاده شده بودند در کنار اردن قالب گیری شده است. این حوض و دو ستون برونزی عظیم، به گفته کتاب اول پادشاهان (باب هفت) در برابر هیکل قرار داشتند.

کتاب مقدس علاوه بر این از ساختن کشتی های جنگی توسط سلیمان و با همکاری هیرام پادشاه در عسیون جابر در کنار دریای احمر سخن می گوید. حفاری های که در عسیون جابر بعمل آمده اقدام سلیمان را در این مورد روشن ساخته است. و در اینجا کوره ذوب مس و آهن که متعلق به زمان سلیمان است نظیر آن در عظمت تا آن روزگار در خاور نزدیک دیده نشده، یافت شده است. در کنار این کوره اردوگاههای محصور وسیعی

برای کارگران، که به نظر می‌رسد از بردگان تشکیل می‌شدند، وجود داشته است. کوره را چنان ساخته‌اند که از بادهایی که از عربه می‌وزند حداکثر استفاده را کند، و همچنین برخی از اصول ساختمان کوره‌های ذوب فلزات امروزی در بنای آن رعایت گردیده است. در کتاب تثنیه (باب ۸ آیه ۹) به اسرائیلیان وعده زمینی داده می‌شود که کوههای آن دارای معادن فلزات فراوان است، ولی در قسمتهای دیگر کتاب مقدس که دیرتر نوشته شده به این موضوع اشاره نرفته است. لذا شایان توجه است که کوههای ادوم و عربه دارای معادن فراوان می‌باشد و ویرانه بسیاری از آنها که در روزگار قدیم مورد بهره برداری بوده هنوز هم باقی است. این ویرانه‌ها حکایت می‌کند این ناحیه که امروز بیابان متروکی است در روزگار سلیمان دارای صدها شهر و قریه و منطقه پرجمعیتی بوده است. فلزاتی که از این معادن استخراج می‌شد در همانجا یکبار تصفیه می‌گردید و بعد برای تصفیه کامل به عصیون جابر فرستاده می‌شد.

نکته شایان توجه این است که ایجاد این همه شهرها و سفاین و استخراج معادن سلیمان را چنان گرفتار تنگدستی ساخت که وی ناگزیر گشت بیست شهر جلیل را، همان گونه که در کتاب اول پادشاهان (باب ۹ آیه ۱۰) می‌خوانیم، در ازای کاری که هیرام پادشاه انجام داده بود به وی واگذار کند. از سوی دیگر، این پادشاه برای پیش بردن نقشه‌های عمرانی وسیع خود مجبور شد با رعایای خویش با خشونت رفتار کند و مالیات سنگین وضع نماید، چنانکه پس از مرگ او مردم ار «رحبعام»، فرزند او، درخواست کردند که از سنگینی بار مالیات بکاهد. داستان مشورت «رحبعام» با مستشاران سالخورده و سپس با مشاورین جوان و قبول نظر دسته‌اخیر و سرانجام رد درخواست کاهش مالیات، به نحو دلکشی در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۲ آیات ۱-۲۰) آمده است. در نتیجه این اشتباه ده طایفه از دوازده طایفه ای که مطیع و فرمانبردار او بودند علم استقلال برافراشتند و برای خود پادشاهانی از میان خویش برگزیدند و از آن پس هرگز با طوائف یهودا و بنیامین که نسبت به «رحبعام» وفادار ماندند متحد نشدند. در این زمان دوران طولانی عدم مداخلات خارجی نیز با آغاز سلطنت خاندان جدید و مداخله جویی در مصر، که توسط شیشاک^۱، سر سلسله دوازدهمین خاندان سلاطین مصری، تأسیس گردیده بود، به پایان رسید. در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۴ آیات ۲۵ و ۲۶) می‌خوانیم که این پادشاهان به اورشلیم آمده، گنج‌های

¹ Shishak

فراوانی را توسط سلیمان در آن گرد آمده بود با خود به مصر برد. شیشاک (ششونک) در « کرناک » کتیبه ای نهاده است که در آن فتوحات خود را بر اسرائیلیان شرح می دهد. در این کتیبه تصویر الهه « امون » دیده می شود که گروهی از بردگان سامی را که بی شک عبرانی هستند با طناب پیش می راند. تعداد این بردگان که هریک نماینده شهر یا قریه ای عبرانی است، که ششونک مدعی تسخیر آن است، از صد و پنجاه و شش کمتر نیست. برخی از اسامی که در این کتیبه نوشته شده نام شهرهایی است که در کتاب مقدس نیز بدانها اشاره شده، و نکته شایان توجه اینجا است که یکی از نقاطی که به عنوان ناحیه تسخیر شده از آن نام برده شده مزرعه ابراهیم می باشد. بدینسان، کتاب مقدس نیز به هجوم ششونک به فلسطین و فتوحات او در این سرزمین گواهی می دهد.

فصل نهم

حکومت شمالی

در قلمرو حکومت شمالی نخستین فرمانروایی که اثر جاودان در تاریخ از خود به یادگار نهاد « عمری »، افسر ارتش بود، که داستان به پادشاهی رسیدن او در کتاب اول پادشاهان (باب ۱۶ آیات ۱۵ و ۲۴) آمده است. گرچه فرمانروایی او بیش از دوازده سال نپایید، ولی صد سال پس از آن هنوز آشوریان شاهان اسرائیل را « خاندان عمری » می نامیدند. وی پایتختی برای خود در سامره بنا نهاد و در آن آثاری از دوران قدرت خود باقی گذارد که از نظر باستانشناسی بسیار گرانبها و شایان توجه می باشد.

سامره به معنای « کوه باس » است، و این شهر که در وسط کشور اسرائیل بر سر کوهی بنا شده، بدست « عمری » به صورت پایتخت بسیار مستحکمی درآمد و با قلعه های نظامی که در آن احداث گشت برای مهاجمین رخنه ناپذیر گردید. حفاری ها باستانشناسان در بخش قدیم این شهر توسط « ریز نر » ۱ آغاز گشت و سپس در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۰ کسان دیگری برای ادامه این کار از طرف دانشگاه هاروارد بدانجا فرستاده شدند.

بعدها در سالهای ۱۹۳۱ - ۳ و ۱۹۳۵ این حفاری ها توسعه یافت. در نتیجه حفاری ها مزبور شش طبقه از آثار تاریخی از زمین بیرون آورده شد که متعلق به زمان « عمری » تا قرن هشت می باشد. « عمری » و بعدها پسر او اخاب روی کوه را در بلندی ۳۳۰ پا از سطح جلگه هموار کردند و بر آن با اصول هندسی دیوارهایی سنگی بنا نهادند. ابتدا در وسط زمین هموار و بعدها در دامنه های شیب دار کوه دیوارهایی ساخته شد، و در نتیجه شهر در بابر هرگونه تعرضی، مگر گرسنگی، رخنه ناپذیر گشت. در کتاب دوم پادشاهان (باب ۶ آیات ۲۴ - ۳۱)، می خوانیم سامره گرفتار چنان قحطی گشت که آدمخواری بر آن روی آورد و با اینحال شهر پایداری کرد؛ و در باب ۱۷ آیات ۵ و ۶ همان کتاب ملاحظه می کنیم قبل از آنکه این شهر بدست آشوریان سقوط کند سه سال در محاصره آنها پایداری کرد. از جمله آثاری که در اینجا باقی مانده مخازن عظیم آب است که از سنگ ساخته شده.

قدیم ترین کاخ یهودی بر انتهای غربی کوه به شکل ساده ای ساخته شده و بر دریای مدیترانه مسلط بود. کاخهایی که بعدها در اینجا بنا شدند از جهت معماری آن سادگی را نداشتند. در انتهای فضای بیرونی کاخ برج مستطیل شکل محکم و استخری از ساروج ساخته شده و ظاهراً همان استخری است که در آن ارابهٔ خون آلود اخاب، همچنانکه در کتاب اول پادشاهان (باب ۲۲ آیهٔ ۳۸) آمده شسته شد.

آیهٔ بعد از کاخی که اخاب ساخته بود خبر می دهد. در اینجا هم الواح عاج که بدست باستانشناسان افتاده این روایت کتاب مقدس را تایید می کند. ظاهراً، این قطعات عاج به لوازم داخل کاخ و دیوارهای آن نصب شده بوده. اشکال مختلفی مانند تصویر نیلوفر، سوسن، پاپیروس، نخل، شیر، گاو نر، گوزن، اشکال بالدار، خدایان ابوالهول مصر و نظیر آن بر عاج ها ترسیم شده و نمودار نفوذ عمیق هنر مصر است.

یکی از مدالهای عاج که در کاخ عمری بدست آمده از نمونه های جالب این عاج ها است. تصویری که بر آن رسم شده هروس ۱ خدای خرد سال را که بر نیلوفری نشسته و گندم کوبی بدست گرفته است، مجسم می کند. این نمودار همان تجمل پرستی و هوسبازی است که عاموس، پیامبر قرن هشتم، آن را مذمت می کند و هنگام صحبت از مردم سامره از آنها چون مردمی که « بر بسترهای عاج آرمیده اند » یاد می کند (عاموس ۶ : ۴)، و پیشگویی می کند که « خانه های عاج واژگون خواهد گشت. » (عاموس ۳ : ۱۵). در سامره همچنین، کتیبه های سفالین بدست آمده که ظاهراً متعلق به دوران فرمانروایی « یروبعام دوم » است که در آغاز قرن هشتم سلطنت می کرد. این کتیبه ها شامل قبوض وصول باجهایی است که برای پادشاه از مردم گرفته می شد. مثلاً بر یکی از آنها نوشته شده: « در سال دوم از ایزر به شماربو، خمره ای از شراب کهنه » و در دیگری گفته شده: « در سال دهم از آزو به گادیو، خمره ای روغن مطبوع. » بی مناسبت نیست در اینجا گفته عاموس را در (باب ۶ آیهٔ ۶) بخاطر آورد: « شراب را از کاسه ها می نوشید و خویشتن را بهترین عطریات تدهین می کنید، اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید. » نامهایی نیز که در این کتیبه ها آمده شایان توجه است. در برخی از آنها اسامی چون « ماری بعل »، که ترکیبی از نام « بعل » است، دیده می شود. و برخی شامل نام « یهوه » است، و این حاکی از تضادی است که در بین دو کیش مخالف جریان داشت و پیامبران با تأثر و اعتراض ناظر آن بودند.

یکی از جالب توجه ترین آثاری که از این زمان بدست آمده سنگ معروف به کتیبه « موآب » است. نخستین کسی که بوجود این کتیبه پی برد یک نفر میسیونر آلمانی به نام ف. آ. کلین^۱ (۲) بود. این سنگ در محلی موسوم به « دیبون » واقع در شمال رود « آرنون » و مشرق دریای میت قرار داشت، و با اینکه قسمتی از آن در خاک فرو رفته بود، میسیونر نامبرده توانست بعضی از کلمات آن را نسخه برداری کرده، دانشمندان و محققین غربی را از وجود آن آگاه سازد. این سنگ به رنگ سیاه متمایل به آبی به پهنای دو، ارتفاع تقریباً چهار پا، و ضخامت چهارده اینچ و نیم است و بالا و پایین آن نیم گرد تراشیده شده. مضامین آن به خط فینیقی در سی و چهار سطر حک شده. پس از کشف این کتیبه، کلین از طرف دولت بروس مأموریت یافت برای خرید آن وارد مذاکره شود، و اعراب حاضر شدند که آن را به بهای چهل دلار به نامبرده بفروشند. در همین وقت فرانسویان نیز که خبر کشف کتیبه را شنیده بودند برای قالبگیری و خرید آن هیئتی بدانجا گسیل داشتند. این هیئت حاضر شد سنگ را به بهای هزار و پانصد دلار بخرد. رقابتی که برای بدست آوردن سنگ در گرفته بود، آن تازیان را برانگیخت و گمان کردند این سنگ دارای خاصیت سحر و افسون است. از این روی آتشی برافروخته، سنگ را گرم کردند، آب بر آن پاشیده، قطعاتش را چون طلسم پخش نمودند. این سنگ بعدها با گردآوری بیشتر قطعات آن ترمیم گردید و در موزه لوور نهاده شد.

کتیبه موآب مکمل داستانی است که در فصل سوم کتاب دوم پادشاهان روایت شده، و شورش را که در کتاب مقدس ذکر از آن نشده شرح می دهد، و در عوض به پیروزی اخاب، که در کتاب مقدس آمده، اشاره ای نمی کند. ولی نامها و شهرها و مضمون کلی آن همان است که در کتاب مقدس می خوانیم. از طرف دیگر، زبان این کتیبه فصلی از سلسله زبانهای سامی در حال تکامل است. کتیبه موآب حکایت می کند پس از آنکه « عمری » بر موآب چیره گشت، فرزند او اخاب شروع کرد سالی صد هزار گوساله و صد هزار قوچ به عنوان خراج گردآورد. پس از مرگ اخاب، میشع از پرداخت مالیات امتناع ورزید. یهورام پادشاه وی را به قلعه اش « قیرهارست » راند، و در آنجا او فرزندش را بر بالای دیوار شهر برای « کموش »، خدای خویش، قربانی گذرانید. بعد روایت شده است که او پس از یک رشته جنگ بر یهورام غالب آمد و اسرائیل را از موآب بیرون راند. وی می گوید: « سر همه ساکنان)

¹ F. A. Klein

اتاروت آ) را تن جدا کردم و این مایه خشنودی کموش و موآب گشت. « شهرها و قلعه ها ترمیم و تحکیم شد. هزیمت قبلی آنها به خشم خدایان و پیروزی نهاییشان به کمک آنها نسبت داده شده است. علاوه بر این، کتیبه به نام « یهوه»، که اسرائیل برای او معبدی در « نبو» بنا کرده اند، و همچنین، به شهرها و آبادیهای بسیاری که ذکرشان در کتاب عهد عتیق آمده، اشاره می کند. روی هم رفته، کتیبه از همه کتیبه های نوشته شده به زبانی خویشاوند با زبان عبری که تاکنون بدست آمده، جالب تر است. زبان و اصطلاحات آن تقریباً همان است که در کتاب عهد عتیق می خوانیم. این کتیبه به پیشرفتی که موآب در قرن ۹ قبل از میلاد در تمدن کرده بود گواهی می دهد و اشاره می دارد (البته به اشتباه) که در نتیجه این موفقیت ها « اسرائیل برای همیشه معدوم گشته است. »

در زمان سلطنت اخاب، فرزند عمری، بود که اسرائیل برای نخستین بار با قدرت آشور که در مشرق در حال رشد بود، روبرو گشت. ملایمت عجیب و غیر منتظره اخاب نسبت به سوریه، که در فصل بیستم کتاب اول پادشاهان بدان اشاره شده، محتملاً معلول درک همین خطری است که از جانب آشور اسرائیل را تهدید می کرد. در این فصل می خوانیم که عمری بن حداد پادشاه دمشق را منکوب کرد، ولی بر خلاف رسم معمول آن روزگار نه پایتخت او را منهدم ساخت و نه خود وی را به قتل رسانید. به جای این، او با شاه دمشق پیمانی بست که طبق آن شهرهایی که قبلاً متعلق به اسرائیل بوده مسترد می گشت و چند خیابان در شهر دمشق نیز پادشاه اسرائیل تعلق می گرفت. چرا او میب ایست چنین کرده باشد؟ به احتمال قریب به یقین علت آن بود که « عمری » با شعور سیاسی خود درک می کرده است که سوریه آخرین سنگر بین آشور و اسرائیل است، و اگر آن سقوط کند کشور اسرائیل در برابر تعرضات آشوریان بلا دفاع خواهد ماند، و به این جهت نابودی سوریه برای اسرائیل در حکم خودکشی است. لذا، همانگونه که اسناد و کتیبه های آشور گواهی می دهد، « عمری » لشکریان خود را با دشمن متحد ساخت که به این وسیله در برابر تعرضات آشوریان سدی ایجاد کند.

شالمانصر سوم، که از ۸۵۹ تا ۸۲۵ ق. م. سلطنت می کرده، شرحی درباره این ائتلاف باقی گذارده است. وی در ضمن شرح نخستین مرحله از لشکر کشی ها و فتوحات بیست و یک گانه خود به عبور از فرات و تسخیر حلب اشاره می کند. او از ائتلافی که با شرکت دوازده پادشاه علیه او بعمل آمده بود ذکری به میان می آورد و از نیروهایی که هریک از آنان به میدان کارزار آورد سخن می گوید. از سخنان او پیداست که نیرومند ترین این

شاهان « بن حداد » شاه دمشق، و اخاب اسرائیلی بوده اند. به روایت او، لشکر بن حداد از ۱۲۰۰ ارابه، ۱۲۰۰ سوار و ۲۰۰۰۰ سرباز پیاده، و قوای اخاب از ۲۰۰۰ ارابه و ۱۰۰۰۰ سرباز تشکیل یافته بود. شالمانصر، همچنین، روایت می کند: « با قدرت رفیعی که آشور خداوند به من تفویض نموده و با سلاحهای نیرومندی که « نرکال »، که پیشاپیش من می خرامد، به من داده، یا آنها جنگیدم، از « کالکار » تا « گیلزو » آنان را قلع و قمع کردم، و چهارده هزار از مردان جنگی آنها را با سلاحها بر زمین افکندم. و چون « عداد »، « خدای هوا » سیلی (از لشکریان) بر سرشان روان ساختم. لشکرهای آنان را از هم پراکندم و با سلاحها خونشان را روان ساختم. « در کتیبه دیگری ادعا می کند که در همین جنگ ۲۰۵۰۰ تن را به قتل رسانیده، و در کتیبه ای دیگر این عدد را ۲۵۰۰۰ ذکر می کند. به هر حال، این لشکرکشی جز یک تصادم عادی به نظر نمی رسد، زیرا بلافاصله پس از آن پادشاه آشور به نینوا باز می گردد و تا پنج سال بعد به ناحیه ای که این پیکار در آن روی داده مراجعت نمی کند.

کتیبه متأخرتری که داستان شانزدهمین لشکر کشی او را به تفصیل شرح می دهد برای محققین کتاب مقدس شایان توجه است. وی در این کتیبه می نویسد: « در هیجدهمین سال سلطنت خویش برای شانزدهمین بار از فرات گذشتم. حزاییل دمشقی در کتاب اول پادشاهان ۱۹ : ۱۵ و ۱۷ ، و کتاب دوم پادشاهان باب ۸ به او اشاره رفته است. به کثرت سربازان خود اعتماد داشت و سرکردگی آنها را با قدرت کامل در دست گرفته بود. او « سنیر » (هرمون) را که کوهی در برابر لبنان است به موضع مستحکمی برای خویش مبدل ساخته بود. با او در افتادم و وی را از پای در آوردم. ۱۶۰۰۰ تن از سربازان او را هلاک ساختم و اردوگاه وی را با ۱۱۲۱ ارابه و ۴۸۰ سوار به غنیمت گرفتم. او برای رهانیدن جان خود بگریخت. او را تعقیب کردم. در دمشق، شهر سلطنتی او، وی را گرفتار ساختم. باغهای او را منهدم نمودم. من تا کوههای حوران پیش راندم. شهرهای بیشماری را ویران و طعمه حریق ساختم. از آنها غنایم فراوان گرفتم. در همان هنگام از اهالی صور و صیدون و یهو، فرزند عمری، باج گرفتم. « شالمانصر، نه تنها داستان این پیکار را شرح داده، بلکه در کتیبه معروف به « ستون هرم سیاه »، که در « کالا » بدست لایارد افتاد، تصاویر مغلوب شدگان را که بدو خراج می داده اند، از جمله یهو فرزند عمری، باقی گذارده است. در این تصاویر شالمانصر با دو نفر همراه است که به او تعظیم می کنند. در برابر او یهو، یا نماینده او، دیده می شود که برای ادای احترام تا به زمین خم شده است. چهار تن از مأموران عبرانی در پشت سر پادشاه قرار

دارند و پس از آنها نیز سیزده باربر عبرانی ملاحظه می شوند که در حال حمل هدایای هستند. شرح این تصویرها در کتیبه چنین آمده است: « باج یهو، فرزند عمری، تقره، طلا، یک کاسه زرین، طلا، جامهای طلا، فجان های طلا، شمش سرب، عصای سلطنتی برای دست شاه و چوب بلسان که از او گرفتیم. » این قدیم ترین تصویری است که تاکنون از عبرانیان در آشور بدست آمده.

با اینحال کمی پس از این آشور با منهدم ساختن سوریه، دشمن خطرناک و سرسخت اسرائیل، خدمت گرانبهایی به کشور اخیر کرد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۰ : ۳۲ و ۳۳)، و در کتاب دو پادشاهان (۱۳ : ۳ - ۷)، شرح فتوحات دو تن از شاهان سوریه، به نامهای حزائیل و بن حداد در اسرائیل، و سقوط شهرها و آبادیهای بسیاری را بدست آنها می خوانیم. پس از آن « عدد نیراری سوم »، پادشاه آشور، ظهور کرد که از سال ۸۱۲ تا ۷۸۲ سلطنت کرد و سوریه را مسخر و شهر دمشق را منهدم ساخت. خود او داستان غلبه اش را بر سوریه چنین شرح می دهد: « به سرزمین دمشق پیش راندم. ماری شاه دمشق را، در شهر سلطنتی او ببند انداختم. هیبت آشور، خدای من، وی را فرا گرفت. او بر پایهای من افتاد و رعیت من گشت. من ۲۳۰۰ قنطار نقره، ۲۰ قنطار طلا، ۳۰۰۰ قنطار مس، ۵۰۰۰ قنطار آهن، جامه های رنگارنگ و اشیاء و املاک بی حسابی را تصاحب کرد. »

پس از سلطنت او، سه تن از شاهان ناتوان بر آشور فرمانروایی کردند. در زمان آنها فشار آشور بر اسرائیل از میان رفت و کشور اخیر فرصت یافت که به وضع خود سر و سامانی دهد. مقارن این زمان، اسرائیل و یهودا به کامیابی هایی نائل آمدند و قلمرو فرمانروایی خویش را گسترش دادند. یربعام سوم اسرائیلی و سومین پادشاه خاندان یهو مرزهای کشور خود را از « حمت » تا به فرات و مشرق دریای میت بسط داد. در همان هنگام، یهودا، تحت حکومت عزریا، که پادشاه مقتدری بود، به اوج ترقی خود رسید و نه تنها فلسطین را به قلمرو خود منظم ساخت بلکه در زمینه های کشاورزی و معماری به پیشرفت های درخشانی نائل آمد.

پس از این پادشاهان ناتوان، پل، پادشاه آشور، که خویشان را « تیگلات پلز » می نامید، برتاج و تخت اسرائیل دست یافت و یک رشته جنگهای تهاجمی را آغاز کرد. گفته می شود که هجوم به کشور اسرائیل از دو جانب بعمل آمد. در کتاب دو پادشاهان (۱۵ : ۱۹ و ۲۰)، می خوانیم که مناهم در ازای حمایت پل از حکومت

وی هزار قنطار طلا به او می پردازد. خود پل روایت می کند که از رزون دمشقی، منا هم سامری، حیرام صوری و دیگران « زر، سیم، کتان، سرب، آهن، پوست، فیل، عاج، جامه های الوان، ارغوان، گوسفندان فربه که پوستشان به رنگ سرخ آمیخته بود، مرغان بالدار آسمان که بالهایشان ارغوانی بود، اسبان، قاطها، گوسفندان، شتران نر و ماده با کره های آنها به عنوان باج دریافت داشته است. » صرف نظر از هدایای دیگری که منا هم ممکن است داده باشد، تنها ارزش نقره ای که او به شاه آشور داد در حدود یک میلیون و نیم دلار به پول امروز بوده است. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵ : ۳۰)، می خوانیم که هوشع علیه فقح، پادشاه اسرائیل، توطئه چید و وی را به قتل رسانید. پل می گوید: « چون آنها پادشاه خود فقح را خلع کردند، من هوشع را به پادشاهی آنها گماردم. » همین پل پادشاه بود که کوچ دادن مردم را از جایی به جای دیگر متداول ساخت و شاهان آینده آن را ادامه دادند. کتاب دوم پادشاهان (۱۵ : ۲۹) داستان انتقال اسیران را از جلیل و نفتالی توسط این پادشاه به شهر خود وی در آشور شرح می دهد.

در کتاب دوم پادشاهان (۱۶ : ۷ - ۱۰)، می خوانیم که احاز، پادشاه یهودا، نماینده ای نزد « تیگلات پلزر » فرستاد و از او خواهش کرد که در جنگ با سوریه به کمک او بشتابد، و ملاحظه می کنیم که او این تقاضا را پذیرفته، شهر دمشق را تسخیر و پادشاه آن رزین را مقتول ساخت و ساکنان آن را به اسارت برد. بدینسان، او به فتحی نائل گشت که شاهان پیش از او مدت صد سال برای نیل بدان تلاش می کردند. و پیشگویی اشعیا را که در کتاب اشعیا (۷ : ۱۶) می گوید دمشق به سرعت بی پادشاه خواهد گشت، تحقق بخشید. در کتیبه هایی که از « تیگلات پلزر » مانده در میان اسامی کسانی که فرمانبرداری او را گردن نهاده بودند به نام احاز نیز برخورد می کنیم.

به روایت کتاب دوم پادشاهان (۱۷ : ۳ - ۶)، پس از « تیگلات پلزر » شالمانصر به پادشاهی رسید و همین شاه بود که شهر ناصره را محاصره کرد. ولی، ظاهراً قبل از آنکه به تصرف سامره توفیق یابد، مرگ او فرا رسید، و سارگون دوم به جای او نشست، زیرا در کتیبه هایی که باقی مانده ملاحظه می کنیم که او فتح سامره را به خود نسبت می دهد و می گوید: « در آغاز پادشاهیم، در سال اول، سامره را محاصره کردم. ۲۷۲۹۰ تن را به اسیری بردم، پنجاه ازابه را انتخاب کردم، ولی بقیه (مردم) را اجازه دادم که مایملک خود را حفظ کنند. من حاکم خود را بر آنها گماشتم و باج شاه قبلی را بر آنها تحمیل نمودم. » کتاب دوم پادشاهان (۱۸ : ۲۴ - ۴۱) این روایت را

کاملاً تأیید می‌کند و اضافه می‌نماید که او مردمی را از کشور خود به سامره کوچ داد که در آنجا مسکن گیرند و با سامریان در هم آمیزند. نکته شایان توجه اینجاست که اکثر ده طایفه اسرائیل هرگز موطن خود را ترک نگفتند و تنها معدودی از آنها کوچ کردند. به این جهت، تحقیق در سرنوشت « ده طایفه مفقود » عملی بیهوده و مبتنی بر اندیشه نادرست است. حقیقت امر این است که آنها مفقود نشدند، بلکه از راه مراوجت با اقوامی که در گرداگرد اسرائیل می‌زیستند در هم آمیختند. ولی باید در نظر داشت که این فتح سارگون به تاریخ اسرائیل پایان داد. از آن پس دیگر اسرائیل چون ملتی مستقل سربلند نکرد. سامریان در زمان عیسی قومی مکروه بشمار می‌آمدند، و امروز از این طایفه مغرور و خودخواه جز چند صد نفری باقی نمانده‌اند.

فصل دهم

باز پسین روزهای فرمانروایی یهودا

پس از سارگون سنخریب که پادشاه توانایی بود، به جای وی نشست. او شرح پیکار خویش را با یهودا، که از نظر یهودیان نیز بطور دیگری در کتاب دوم پادشاهان (۱۸ : ۱۳ تا ۱۹ : ۳۶) نقل شده، باقی گذارده است. این پیکار را او چنین توصیف می کند: « به نزدیک عقرون تاختم. حکام و شاهزادگانی را که گناه ورزیده بودند هلاک ساختم. و چوبهایی از اجساد آنان گذراندم. بقیه را که مرتکب جنایت و خیانتی نشده بودند آزاد ساختم. افرادی را که جنایت کرده بودند به اسارت درآوردم، و باقی آنها را که گناه و خطایی مرتکب نشده بودند آزاد کردم. حزقیا شاه یهودا، یوغ مرا گردن نهاد. از قلاع و مواضع او چهل و شش قلعه و نقطه مستحکم را با آبادیهای کوچک بی شماری که برگرد آنها هستند، با هجوم تیرهای کوبنده و دستگاههای قلعه کوب و حملات پیاده نظام و نیزه و تبر محاصره و تسخیر کردم. ۲۰۰۱۵۰ نفر را، کوچک و بزرگ، اناث و ذکور، اسبها، قاطرها، خران، شتران، گله های بزرگ، گله های کوچک بی شمار، از میان آنها بیرون آورده، چون غنائم جنگی برشمردم. او را (حزقیا) چون مرغی که در قفس گرفتار آمده باشد در وسط اورشلیم محبوس ساختم. برابر او را با تپه های گلی مسدود ساختم و هرکس را که از دروازه های شهر خواست بیرون رود برگردانیم. شهرهایی را که گرفته بودم از خطه او جدا ساختم و آنها را به میتینتی، شاه اشدود، پادی، شاه عقرون، و سیلیبعل، شاه قزا، واگذار کردم. قلمرو فرمانروایی او را تنگ تر ساختم. اما درباره خود حزقیا، هیبت و عظمت پادشاهی من وی را فرا گرفت و اورابی و بهترین سربازان او، که وی آنها را برای تقویت شهر سلطنتی خود اورشلیم آورده بود، پا به فرار نهادند. او را وادار ساختم که سی قنطار طلا، هشتصد قنطار نقره سنگهای بهادار، مقدار متنابهی جواهر، دختران خودش، زنان کاخ و زنان نوازنده را از بیم به شهر سلطنتی من نینوا بفرستد. او برای دادن خراج و ادای مراتب بندگی سفیری (نزد من) فرستاد. » در کتاب دوم پادشاهان (۱۸ : ۱۳ — ۱۶) نیز می خواهیم که حزقیا به سنخریب باج داده و مبلغ آن بر سیصد قنطار طلا و ششصد قنطار نقره بالغ می شده است.

با اینحال در کتاب دوم پادشاهان (۱۹ : ۳۵) روایت شده است فرشته خداوند در شب بر اردوگاه آشوریان گذر کرد و ۱۸۵۰۰۰ تن از مردان آنان را هلاک ساخت و شاه آشور ناگزیر گشت به کشور خود بگریزد. ولی در شرحی که از آشوریان درباره این پیکار مانده به این موضوع هیچگونه اشاره ای نرفته است. دلیل آن روشن است. فرمانروایان خود سر قدیم نیز مانند سلاطین مستبد امروز فتوحات خود را به رخ مردم می کشیدند و از شکست و ناکامی های خویش سخنی نمی گفتند. لذا، انتظار نداریم سنخریب نیز به این سر نوشت شوم و گریز عجولانه اش اشاره ای کرده باشد. اذعان او به اینکه اورشلیم را نتوانسته تسخیر کند و حزقیا را « چون مرغی در قفس » محبوس ساخته، خود اعتراف به هزیمتی است که در این پیکار نصیب او شده. در اینجا این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که سنخریب با اینکه تا بیست سال بعد از این واقعه به فرمان روایی خود ادامه داد، دیگر جرئت نکرد معترض یهودا گردد. پیداست ترس و وحشتی که به او دست داده بود تا پایان عمر گریبان وی را رها نساخت. هرودوت در تاریخ خود می نویسد لشکر انبوهی از لشکریان آشور به مصر حمله ور شد، و مصریان با قدرت تمام به مقابله برخاسته، آنان را مجبور به بازگشت ساختند. هرودت اضافه می کند که آشوریان گرفتار موشهایی شدند که زه های کمان ها و یرقهای چرمی آنها را خوردند، و آشوریان که سلاحهای خود را از دست دادند ناچار شدند به موطن خویش باز گردند. ممکن است این روایت دارای مبنایی باشد و سرنوشت شوم آشوریان را در این پیکار منعکس سازد.

محاصره « لاخلیش » نیز، که کمی پس از این واقعه روی داده و لایارد تصاویر حجاری شده آن را در سال ۱۸۵۰ در نینوا بدست آورده، داستان جالب و دلکشی است. این تصاویر که بر سیزده قطعه سنگ حک شده اند جریان محاصره شدن و سقوط این قلعه قدیمی را مجسم می سازند. روی سنگها این عبارت جلب توجه می کند: « سنخریب، شاه توانا شاه مملک آشور، که در برابر شهر « لاخلیش » بر تخت نشسته است. من بر قتل عام آن فرمان داد. « تصویر دیوارهای شهر « لاخلیش » بر فراز تپه شیب داری در دو قسمت نمایان است. برجها و برآمدگیهایی با پنجره های کوچک میله دار بر آنها دیده می شود. نرده های چوبین و اجسامی که به سپرهای گرد می مانند از برجها بیرون آمده است. در مجاورت مدخل استحکاماتی دیده می شود و در دامن تپه چیزی که دریچه ای برای حمله به بیرون شهر یا مخزن آب بوده جلب توجه می نماید. محوطه اطراف به صورت سرزمین کوهستانی و پوشیده

از بیشه نمایان گردیده است. از روی دیوارها و برجها مدافعین به سوی مهاجمین سنگ و تیر پرتاب می کنند. دست کم، ده تپه دیده می شود که توسط مهاجمین در برابر سنگرهایی که برای محافظت دیوارها احداث گردیده ساخته شده است. این تپه ها از خشت و سنگ و تنه درخت ساخته شده اند. هفت تیر کوبنده در این گذرگاه ها به سوی دیوارها غلطانیده شده اند. هریک از این تیرهای کوبنده بر چهار چرخ سواراند و دارای بدنهای پوشیده از چرم هستند که در جلو سرپوشی بر آنها نهاده شده. اینها هریک سه مرد را در خود پناه می داده اند، یکی برای اینکه تیر کوبنده را به کار اندازد یا با اهرمی سنگها را از دیوار برچیند، یکی برای اینکه تیر را از زیر سرپوش پرتاب کند، و سومی برای اینکه آب را با ملاقه دسته بلندی روی آتش پاره هایی که مدافعین به سوی این تانک ابتدایی می پاشیدند بریزد. در این نقش برجسته همه چیز یکباره اتفاق می افتد، محاصره، حمله و تسلیم همه یکجا صورت می گیرد.

تیر اندازان در صف جلو زانو زده، در صف دوم به سوی جلو خم شده، و در صف بعد ایستاده اند، و همه تیرها را به سوی مدافعین شهر متوجه ساخته اند. سپرداران با سپرهای جگن که با پوست حیوانات پوشیده شده تیر اندازانی را که آنها نیز در پشت تانکها موضع گرفته اند محافظت می کنند. نیزه داران و کسانی هم که کارشان پرتاب کردن سنگ بوده دیده می شوند. نردبانهایی که برای بالا رفتن از آنها استفاده می شده در حال پرتاب شدن از دیوارها هستند و محاصره شدگان برای اینکه از پیشرفت دشمن جلوگیری کنند ارابه های خود را به سوی آنها پرتاب می کنند. روایت کتاب مقدس و کتیبه هایی که از سنخیرب باقی مانده هر دو بر سقوط شهر گواهی می دهند.

هنگام حفاری شهر « لاخلش »، باستانشناسان به گودالی به عرض و طول و عمق ۷۴،۸۴ و ۸۵ پا برخوردند که با مهارت تمام در میان سنگ آهکی کنده شده و نمودار کاردانی صنعتگران قدیم یهود است. شگفت اینجا است که آنها با فقدان ماشینها و مواد منفجره امروزی و با ابزارهای ساخته شده از سنگ چخماق و مس و آهن نرم که در دست داشتند چگونه توانسته اند در آن روزگار پانصد هزار پای مکعب از سنگ را بکنند. ظاهراً این حفره برای ذخیره کردن آب ایجاد شده، ولی این نکته هنوز به اثبات نرسیده است.

یکی دیگر از آثار شگفت انگیز آن روزگار ترعه حزقیا است که از چشمه « جیحون » آغاز می شده. در کتاب دوم پادشاهان (۲۰ : ۲۰)، به این ترعه اجمالا اشاره شده است. این ترعه را پارکر ۱ در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۱۱ با چند جوی آب قدیمی دیگر لارویی کرد. عمق متوسط ترعه شش پا و طول آن بالغ بر هزار و هشتصد پا است. به فاصله ۱۹ پا از انتهای ترعه، پسر خردسالی که از ترعه می گذشته در آن می افتد و خراشهایی که بر دیوار ترعه بوده توجه او را جلب می کند و او آن را به آنانی که در بیرون ایستاده اند خبر می دهد. باستانشناسان این خراشها را که در واقع کتیبه ای است خوانده و مضمون آن را اینگونه ترجمه کرده اند: « نقب زدن و این بود طرز نقب زدن. ضمن آنکه (حفاران بلند می کردند) کلنگ های خود را هر یک به سوی دیگری، و ضمن آنکه هنوز سه ذراع باقی بود که نقب شود، هریک از آنها (شنید) آواز کسی را که دیگری را صدا می زد، زیرا شکافی در دیوار طرف جنوب وجود داشت. و در روز نقب زدن کلنگ حفاران به یکدیگر خورد و یکی به دیگری اصابت کرد، و آب از چشمه به استخر هزار و دویست ذراع جریان یافت، و صد ذراع ارتفاع صخره در بالای سر حفاران بود. »

این کتیبه توسط شخص ناصالحی از جا کنده شد و اکنون در موزه شهر استانبول است. هنگام احداث ترعه، این چشمه در خارج دیوارهای شهر قرار داشت. روی آن را صخره هایی پوشانیده بود و آب از راه ترعه به شهر سرازیر می شد.

پس از قتل سنخریب، که هم در کتاب دوم پادشاهان (۱۹ : ۳۷) و هم در کتیبه بدان اشاره شده، پسرش ایسارهادون به پادشاهی رسید. او بیش از سایر پادشاهان آشور کشور گشایی کرد و اراضی وسیعی را تا مصر تحت انقیاد خود رد آورد. این پادشاه در کتیبه هایی که باقی گذارده شرح می دهد از شاهان کشورهای باختر، که منسه پادشاه یهودا نیز یکی از آنهاست، چوب و سنگ برای بنای کاخ خود در نینوا می گرفته است.

جانشین او آشور بانیبال از سرکوبی شورشس که در باختر روی داده بود سخن می گوید و از منسه چون شاهی که از وی فرمانبرداری می کرده یاد می کند.

در کتاب دوم تواریخ ایام (۳۳ : ۱۰ - ۱۳)، می خوانیم که منسه به اسیری به بابل برده شد و بعد تاج و تختش به وی باز گردانیده شد. در کتیبه های موجود به این موضوع اشاره ای نشده، ولی از واقعه مشابه دیگری در یکی از کتیبه ها ذکر شده است که می گوید « نکو » فرعون مصر، به اسیری به بابل برده شد و چندی بعد اجازه یافت تاج و تختش را باز یابد. این آشور بانیبال همان پادشاهی است که سالهای آخر عمرش را صرف گردآوری کتیبه های زمان خود ساخت و کتابخانه بزرگی در بابل بوجود آورد که، چنانکه دیدیم، در سال ۱۷۴۹ توسط لایارد باستانشناس کشف شد.

پس از آشور بانیبال قدرت آشور به سرعت رو به زوال گذاشت. در سال ۶۱۲ ق. م. نینوا، پایتخت آشور، بدست نیروهای مؤتلف بابل و مار سقوط کرد و سرانجام کمی پس از آن لشکریان آشور که با مصریان متحد شده بودند به کلی منهدم گشتند.

با این واقعه، انهدام شهر نینوا، همچنانکه در کتاب نحمیا بابهای دو و سه پیشگویی شده بود، عیناً تحقق یافت.

شکوه و عظمت بابل :

کاوش در ویرانه های بابل قدیم نسبتاً دیر شروع شد، و در سال ۱۸۹۸ بود که رابرت کلدوی^۱، باستانشناس آلمانی، تحقیقات خود را در این نقطه آغاز کرد. بر خلاف لایار و بوت، که نمی دانستند تحقیقاتش به کجا خواهد انجامید، کلدوی از آغاز کار اطلاعات جامعی از تاریخ و ابنیه قدیم بابل داشت و مطمئن بود به آثار زمان نبوکدنصر، که داستان کارها و موفقیت های او در کتیبه های آشور منعکس گردیده، دست خواهد یافت.

هنوز از آغاز حفاری ها او دیر وقتی نگذشته بود که دیوارهای عظیم این شهر باستانی از زیر خاک بیرون آورده شد. بیش از پانزده سال باستانشناس نامبرده با سیصد کارگر در اینجا کار کرد، و در این مدت هزاران تن خاک و بقایای ابنیه قدیم که روی هم انباشته بود از جا کنده شد، و حفرهایی در زمین ایجاد گردید که در

¹ Robert Koldewey

بعضی نقاط عمق آنها به هفتاد و هفت پا میرسید. در نتیجه این حفاری ها معلوم شد محوطه ای به وسعت دوازده مایل مربع با دو رشته دیواری که بیرونی ۲۲/۴ پا و درونی ۲۵ پا ضخامت داشت و فاصله ۳۸/۴ پا از هم قرار داشتند، محصور بوده است. فضای وسط این دو دیوار را پر کرده، بر آن سکویی ایجاد کرده بودند که چهار جفت اسب به راحتی می توانستند در کنار هم از روی آن بگذرند.

برجهای نگهبانی، که در فواصل منظم بر روی این سکوها ساخته شده بودند، به نگهبانان اجازه می داد از ارتفاع بیشتری مراقب اطراف باشند. این برج ها در حدود صد و شصت پا از یکدیگر فاصله داشتند، و از آنها سیصد و شصت برج روی دیوار درونی و دویست و پنجاه برج روی دیوار بیرونی بنا گردیده بود. شرحی که خود نبوکدنصر درباره ساختمان این قلعه عظیم و مستحکم نگاشته بدست ما افتاده است و مضمون آن چنین است: « دیوار بزرگی احداث کردم که در مشرق بابل را محصور سازد. خندقهای آن را کندم و شیب طرفین آن را با زفت و آجر پخته ساختم. در حاشیه خندق دیوار مرتفعی برپاساختم که چون تپه بلند است. در آن دروازه های پهن گذاشتم و درهایی از چوب سرو آزاد برای آن ساختم که با مس پوشیده شده. و برای اینکه دشمنی که نیت پلید دارد نتواند طرفین بابل را مورد تهدید قرار دهد، در جوانب شهر سیلی عظیم روان ساختم. چون امواج دریا که بر زمین جاری شود قلعه محیلانه تحکیم کردم و بابل را به صورت قلعه در آوردم. »

این حفاری ها نشان داد نبوکدنصر، به خلاف اسلاف خویش که از خشت خام استفاده می کردند، در ساختمان اغلب بناها آجر پخته به کار برده است. او بیش از بیست معبد را تعمیر کرد. مقدار آجرهایی که در زمان او ساخته شده و مهر او را در بر دارد به حدی است که با آنها شهر « هیله » ساخته شد و در ساختمان جدید سد فرات مقدار زیادی از آن آجرها به کار رفت. از جمله آثار جالب توجهی که در اینجا بدست کلدوی افتاد می توان طاقهای جنبان و ساختمانهای سنگی را نام برد که ظاهراً متعلق به باغهای معلق معروف بابل بوده اند. این باغها از عجایب دنیای قدیم بشمار میرفتند.

همچنین یک حفره سه گانه زیر زمینی بدست آمده است که گویا وسیله رسانیدن آب به باغها بوده.

این باغ « مصنوعی » پهناور بر فراز تپه بلندی که در وسط شهر قرار داشت احداث شده بود.

در کتاب پیدایش (۱۱ : ۳ و ۴) به برج عظیم بابل اشاره رفته است. چنانکه از آثار مکشوف برمی

آید، برج اصلی در زمان همورابی ویران شده و به جای آن برج دیگری ساخته شده است. ناباپولاسر^۱، یکی از شاهان

بابل، اقدامات خود را جهت ساختن این برج در کتیبه ای شرح داده است: « در آن هنگام مردوک (خدای او) مرا

فرمان داد که برجهای بابل را که سست شده و بدون مرمت مانده بود از نو بسازم. او به من فرمان داد که پایه آن را

در سینه زمین بنهم و کنگره های آن سر به آسمان برافرازد. « بعد نبوکدنصر، فرزند او، که کار پدرش را ادامه داد و

تکمیل کرد، شرحی به این مضمون باقی گذارده است: « بر آن شدم که انتهای « ا - تمن - آنکی »^۲ بالاتر برم، تا

با آسمان برابری کند. « این برج پس از اتمام ساختمان آن دارای هفت تراس بود که ارتفاع آنها به ۲۸۸ پا میرسید.

طول و عرض مقطع آن نیز ۲۸۸ پا بود. پنجاه و هشت میلیون آجر در ساختمان آن به کار رفته و همه کار این بنای

عظیم بدست اسیران انجام گرفته است. برفراز برج، معبدی از کاشی نیلگون ساخته شده بود که تنها یک تخت در

آن دیده می شد.

هرودوت می نویسد: بابلیها عقیده داشتند شبی مردوک به این اطاق درآمده، روی تخت استراحت

خواهد کرد. از روی این برج منظره شگفت آور جلگه هموار اطراف تا فاصله چند میل نمایان بود. در اطاق وسیعی

در زیر برج پیکر بزرگ مردوک ببلندی هیجده پا از طلا قرار داشت. به روایت هرودوت، این مجسمه از معادل

هشتصد قنطار یا تقریباً ۵۴ خروار طلا، که بهای آن به پول امروز بیست و چهار میلیون دلار می شود، ساخته شده

بود.

یکی دیگر از عجایب بابل قدیم دروازه بزرگی به نام دروازه ایشتار بود که به خیابان وسیعی که جهت

دفیله ساخته شده بود باز می شد. این خیابان باشکوه به پهنای هفتاد و سه پا و مستقیم بود و در طرفین به

دیوارهایی به ارتفاع بیست و دو پا محدود می شد که تصویر الوان صد و بیست شیر بر آنها نقش شده بود. این

¹ Nabopolassar

² E- tamen- anki

خیابان هنگامی که دفیله در آن انجام می گرفت شکوهی خیره کننده داشت. پس، از اینکه در کتاب دانیال (۴ - ۳۰) می خوانیم نبوکدنصر از داشتن چنین شهری برخوردار می بالید، نباید در شگفت شویم: « آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده ام؟ » در همان هنگام وی وفاداری و سر سپردگی خود را به خدایانی که مورد پرستش او بودند ابراز می دارد: « چون مردوک، خدای توانا، مرا به فرمانروایی این زمین برگزید، و نام با رفعتی به من داد که شهرها را نگاه دارم و معبدها را مرمت کنم، من، پرستنده دعا گذار، خردمند و ملتمس خدای خویش، به یاد ساختن این خانه افتاده ام. »

فصل یازدهم

خط و کتیبه های کهن

تحقیقات باستانشناسی بسیاری از دانشمندان را معتقد ساخته است که خط و کتابت نخستین بار توسط سومریان در ادوار ما قبل تاریخ در جنوب بین النهرین اختراع شده. نه تنها ابتدایی ترین نمونه کتابت در محوطهٔ معبد اروک^۱ بدست آمده، بلکه در سایر شهرهای قدیمی نیز آثاری از خط و کتابت یافت شده است که هر یک متعلق به دورهٔ معینی از تاریخ تکامل خط است. ظاهراً کتابت با ساختن مهرهای استوانه ای شکلی که سومریان آنها را برای تعیین هویت اشخاص و شهرها و خدایان به کار می بردند آغاز گشته است. معلوم شده بود که از اینها می توان برای نمایاندن مقصود در روی الواح گلی استفاده کرد، و از همین جا خط تصویری، سپس خطی که در آن هر علامت نمایندهٔ یک هجا بوده و سرانجام خطی که برای صدای حرف یا علامت مخصوصی دارد، آغاز گشت.

مصالحی که برای نوشتن مورد استفاده قرار می گرفته به مقتضای محیط و اقلیم در هر ناحیه تفاوت می کرده است. در بین النهرین، که سر زمینی خشک با خاک رس فراوان است، از الواح گلی خام و پخته برای نوشتن استفاده می شده است. کتابخانه بزرگ آشور بانیپال، که قبلاً به آن اشاره رفت، حاوی قریب شصت هزار قطعه از این الواح بوده است. در ایران، که سنگ فراوانتر و هوا مرطوب تر است، کتیبه ها را بر روی سنگ می نوشتند و گاهی نیز از فلزات گرانبها چون زر و سیم برای این کار استفاده می شد. با اینحال، در اینجا نیز ساختن الواح گلی معمول بوده، چنانکه چند هزار قطعه آن در ویرانه های تخت جمشید بدست آمده است.

در مصر که گیاه پاپیروس به فراوانی در اراضی مردابی کنار رود نیل می روید، از همان ابتدا بشر در یافته است که از مغز ساقه آن می تواند با دوام ترین مصالح را برای نوشتن بسازد. پاپیروس در آب کم عمق می روید و دارای ساقه ای به قطر بازوی انسان است و ارتفاع آن تا پانزده پا می رسد. مغز ساقهٔ پاپیروس را درآورده، با سوزنی تیز آن را به قطعات نازک پهن می بریدند و این قطعات را پهلوی یکدیگر می نهادند. سپس یک ردیف دیگر

¹ Uruk

از همان قطعات را روی ردیف زیر مین هادند، به طوری که درز قطعات دو ردیف نسبت بهم زاویه قائم تشکیل دهد، و بعد این دو ردیف را با صمغ و گاهی نیز با آب رود نیل بهم می چسبانیدند. قطعاتی که بدینسان ساخته می شد بهم الصاق می گشت، تا قطعات بلندتری به دست آید. سپس، سطح آنها را با سمباده صاف و صیقلی می کردند. برای مصارف بازرگانی معمولاً بیست قطعه پاپيروس را که پهنای هر یک از دو تا پانزده اینچ بود بهم الصاق می کردند. طول طومارهای پاپيروس معمولاً سی تا سی و پنج پا بود. یک طومار نادر و غیر عادی به طول ۱۳۲ پا و ارتفاع ۱۷ اینچ بدست آمده که بر آن شرح وقایع زمان رامس دوم فرعون مصر، نوشته شده.

معمولاً، یک روی پاپيروس را می نوشتند و نوشته ها نیز موازی درزهای آن بود. ولی قطعاتی از پاپيروس دیده شده که بر هر دو روی آنها مطالبی نوشته شده است. مثلاً، در مکاشفه یوحنا (۵ : ۱)، دوباره طوماری از پاپيروس می خوانیم که هر دو روی آن مکتوب بوده است. قلم کاتبین مصری از ساقه نی ساخته می شد و شبیه قلم هایی بود که تا چندی قبل در ایران نیز متداول بود. دو نوع مرکب در مصر قدیم به کار می رفت، یکی مرکبی که از اختلاط دوده و صمغ و آب بدست می آمد، و دیگری مرکبی که مخلوطی از شیرۀ جوش درخت گردو، زاج سبز و آب بود. طومارهایی که در قرن اول میلادی به کار می رفت بیلبیون^۱ نامیده می شد، و جمع آن کلمه بیلبیا^۲ است. نام کتاب مقدس در زبانهای اروپایی از همین کلمه گرفته شده، در صورتی که خود این کلمه در اصل به معنی مغز ساقه درخت بوده است.

در فلسطین قطعات چوب را با قشری از صمغ که معمولاً به رنگ سیاه بود آغشته می کردند و هنگام نوشتن روی آن را با آلتی می خراشیدند. تخته ای که در انجیل لوقا (۱ : ۳۶) بدان اشاره شده از همین الواح چوبین بوده است. این کتیبه ها بسیار کم دوام بودند و با ذوب شدن صمغ یا ساییدگی آن مطالبی که بر آنها نوشته شده بود محو می گشت. شاگردان مدارس در آن روزها این الواح را با خود حمل می کردند و معمولاً آنها را به کمر بند خود می بستند.

¹ Biblion

² Biblia

معمولا، هر شاگردی دو قطعه از این الواح را همراه داشت که حاشیه های برجسته آنها مانع از اصطکاکشان با یکدیگر می شد و نمی گذاشت مطالبی که بر آنها نوشته شده از بین برود. از این حیث این الواح شبیه لوح هایی بودند که در روزگار قدیم در آمریکا برای نوشتن به کار می رفت. قطعات مستطیل پاپيروس را روی هم می نهادند و بهم می دوختند. مزیت این نوع کتیبه ها این بود که خواننده می توانست بی درنگ به وسط یا آخر کتیبه مراجعه کند، در صورتی که در طومار انسان ناگزیر بود برای یافتن مطلبی در وسط یا آخر آن همه را بگشاید. اختراع این نوع کتیبه را به مسیحیان اولیه نسبت داده اند، ولی صحت آن به تحقیق نپیوسته است. ولی چه آن را مسیحیان اختراع کرده باشند و چه دیگران، مسیحیان اولیه نخستین کسانی بودند که از آن استفاده می کردند.

مردم فقیر فلسطین معمولا از قطعات شکسته سفال که در سرزمین خود می یافتند برای نوشتن استفاده می کردند. هزاران قطعه از این سفالها، که شامل مطالب کوتاه و ساده است و شاگردان مدارس درسهای خود را بر آنها تمرین کرده اند یا چون قبض رسید بوده، بدست آمده است. مقداری نیز که یک یا دو آیه از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده یافت گردیده است که گفته می شود حکم تعویذ داشته است. همانگونه که قبلا دیدیم، مقداری از جالب توجه ترین کتیبه هایی که در « لاکیش » بدست آمده بر این گونه قطعات سفال نوشته شده است.

پاپيروس در فلسطین چندان معمول نبود، زیرا از یک طرف می بایست آن را از خارج وارد کنند، و از طرفی نیز پاپيروس در هوای مرطوب این کشور نمی توانست دوام کند. در دوره های قدیم در فلسطین از پوست گوسفند و پوست گوساله برای ثبت اسناد مهم و گرانبها استفاده می شد. محتملا طوماری که ارمیا در کتاب خود (باب ۳۶ آیه ۲۳) بدان اشاره می کند و می گوید پادشاه آن را بریده، در آتش رسول افکند، از پوست ساخته شده بود. کتیبه های پوستی که پولس رسول در دومین نامه خود به تیموتاؤس خواهش می کند به او فرستاده شود محتمل است که شامل کتابهای عهد عتیق بوده باشد. در قرن چهار میلادی با رواج کتیبه های پوستی استعمال پاپيروس در امپراتوری روم متروک گشت. به همین جهت است که در سال ۳۲۳ قسطنطین امپراتور به یوسیبوس فرمان می دهد پنجاه نسخه از همه کتابهای مقدس روی پوست تهیه کند که در کلیساهای پایتخت جدید او مورد استفاده قرار گیرند. یوسیبوس می نویسد این طومارها سه و چهار لا نوشته شده بود که احتمالا منظورش این است

که هر صفحه ای شامل سه یا چهار ستون بوده است. این صفحات را چنان بهم متصل کرده بودند که آن روی پوست که صاف و خالی از پشم است روبروی هم قرار می گرفت. از آن روی این اوراق پوستی که قبلا دارای پشم بوده خطوطی کشیده می شد، و چون این خطوط با فشار زیاد ایجاد شده بود در سوی دیگر پوست نمودار می گشت و نوشتن را در آن سوی آسان می ساخت.

قدیم ترین نوع خط یونانی یک دوازدهم خوانده می شد. از این نام چنین استنباط می شود که هر سطری از کتیبه های یونانیان شامل فقط دوازده حرف بوده است. همه نسخ قدیمی کتاب جدید در قرون چهار تا ۹ میلادی به این خط نوشته شده است. بعدها حروف کوچک، که حروف کوچک خوانده می شد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از خوانده می شد، جانشین حروف مزبور گشت. این تغییرات یکی از قرائنی است که از روی آن قدمت و تاریخ نگارش نسخ قدیمی بطور تقریب مشخص می شود. یکی دیگر از این قرائن علامت گذاری است. در ابتداء علامت گذاری در جملات معمول نبود و کلمات بلافاصله پشت سر هم نوشته می شد. تداول تدریجی علامات تحریر، انفکاک کلمات از یکدیگر، و تقسیم مطالب به بندهای مختلف یکی دیگر از قرائنی است که ما را به تاریخ تحریر نسخ قدیم راهنمایی می کند. قدیم ترین نسخه های خطی انجیلها که در دست داریم به قسمتهای مختلف منقسم اند، ولی فصل بندی نشده اند. تقسیم انجیلها به فصول نخستین بار در سال ۱۲۲۸ توسط «کاردینال هوگو دوسکارو»^۱ عملی شد، و تقسیم فصول به آیات نیز در سال ۱۵۵۱ بدست کسی به نام «رابرت اتیین»^۲ انجام گرفت.

مهم ترین نسخه های خطی کتاب مقدس :

از هزاران نسخه قدیمی که شامل قسمتی یا همه کتاب مقدس است، چهار نسخه از همه قدیم تر و گرانبها تر و کامل تر شمرده می شود.

^۱ Cardinal Hugo de Scaro

^۲ Robert Etienne

یکی از این چهار نسخه، که محتملاً قدیمی تر از سه نسخه های دیگر است، نسخه « واتیکان » خوانده شده، زیرا به کتابخانه واتیکان تعلق دارد و بیشتر طول عمر معلوم خود را در آن گذرانده. نام و شرح آن در صدر فهرست کتابخانه که در سال ۱۳۷۵ تهیه شده گنجانده شده است. ناپلئون این نسخه را پس از تسخیر ایتالیا به پاریس انتقال داد، و از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۱۵ این کتاب در پاریس ماند. هنگامی که نسخه واتیکان در پاریس بود، «توبیرژن»^۱، محقق، کاتولیک، آن را مطالعه کرد و قدمت و ارزش آن را تأیید نمود. در سال ۱۸۸۹ - ۹۰، از همه صفحات این کتاب عکس برداری شد و نسخه هایی که بدینسان تهیه شد به موزه ها و دانشگاه هایی که علاقمند به داشتن آن بودند فرستاده شد. نسخه واتیکان در آغاز شامل ۸۲۰ ورق بوده که امروز ۷۵۹ ورق از آن در دست است. در تحریر جملات این نسخه علامات تحریر به کار نرفته است. صفحات به سه ستون تقسیم شده و هر ستونی شامل ۴۲ سطر است. کارشناسان، با توجه به قرائن موجود، مانند سبک کتابت، علامات تحریر، فقدان تصاویر و تزیینات و غیره، تاریخ تحریر آن را به اوایل یا اواسط قرن چهارم، یعنی حدود ۳۲۵ - ۳۵۰ میلادی، رسانده اند.

دومین نسخه مشهور به نام نسخه سینا معروف است، و علت این نام گذاری این است که در کوه سینا بدست آمده. از قرن چهارم میلادی در دامنه کوهی که به نام سینای عهد عتیق معروف است دبری وجود داشته. این دیر را ملکه « هلنا » مادر قسطنطین امپراتور، ساخته، و گفته می شود در همان جایی که موسی بوتۀ فروزان را دید بنا گردیده است. این دیر به نام زنی مسیحی که در زمان « ماکزیمینوس »، امپراتور روم، شهید شد، صومعه « سان کاترین » نامیده شده. آن را در جای مرتفعی نسبت به جلگه اطراف ساخته اند، و همین سبب گردیده است که در مدت هزار و پانصد سال از ویرانی مصون ماند. شهرت آن از زمانی که نسخه مورد بحث ما در آن یافت شد افزایش یافته است. کاشف نسخه کوه سینا «کنستانتین تیشندورف»^۲، دانشمند آلمانی است.

محقق نامبرده چون از وجود یک نسخه قدیمی در این دیر آگاه گشت، در سال ۱۸۴۴ برای تماشای آن بدان سو رهسپار گشت. در همان لحظه اول ورود به دیر، زنبیل بزرگی نظر او را جلب کرد که محتوی قطعات پوست بود. به او گفته شد که این پوستها را برای سوزاندن گردآورده اند و قبلاً نیز دو زنبیل دیگر از آنها را سوزانده

¹ Tubirgen

² Constantine Tischendorf

اند. تیشندورف با کسب اجازه از متصدیان دیر همه شب را در آنجا مانده، این اوراق را از نظر گذراند و دریافت که به گنجینه گرانبها و کم نظیری دست یافته است. سپس او این اوراق را، که جمعاً چهل و پنج ورق بود، برای مطالعه بیشتر به خانه خود برد. در سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۹، او مجدداً به اینجا بازگشت، تا شاید اوراق بیشتری از آن نسخه بدست آورد. در سفر دوم، شب قبل از مراجعتش به اروپا، یکی از راهبان بستۀ بزرگی را نزد او آورد که در پارچه پیچیده بود، و تیشندورف متوجه شد آنچه را که در جستجویش بود یافته است. این بسته شامل قسمت اعظم عهد عتیق، عهد جدید، رسالۀ معروف به برنابا و همچنین، رساله موسوم به «شبان هرماس» بود. پس از مذاکرات ممتد، او توانست با پرداخت ۶۷۵۰ دلار آن را خریده، به پتروگراد بفرستد. در پتروگراد از آن نسخه های متعددی تهیه شد و بعدها از صفحاتش عکس برداری گردید. پس از انقلاب روسیه، دولت شوروی، که محتاج ارز خارجی بود و از طرفی نیز کتابهای دینی علاقه ای نداشت، نسخه کوه سینا را به بهای صد هزار لیره به انگلستان فروخت. گمان می رود این نسخه در آغاز شامل هفتصد و سی صفحه بوده که امروز ۳۹۰ صفحه آن در دست است. مضامین این نسخه، بی آنکه در بین کلماتش فاصله باشد یا علامت گذاری در آن رعایت شده باشد، در چهار ستون نوشته شده. عقیده دانشمندان بر این است که تاریخ تحریر این نسخه به زمان نگارش نسخه واتیکان می رسد، و شاید فقط چند سال دیرتر از آن بوده است. گمان می رود این یکی از همان پنجاه نسخه ای است که قسطنطنین فرمان داد برای کلیساها نوشته شود.

سومین نسخه از چهار نسخه در سال ۱۶۲۴ از طرف «سیریل لوکار»^۱، پاتریارخ قسطنطنیه، به سفیر انگلیس اهدا شد. گفته می شود که نویسنده آن «تسلا»^۲ نامی معاصر پولس بوده است. ولی این ادعا کاملاً پایه است. احتمال می رود «سیریل»، که قبلاً پاتریارخ اسکندریه بود، این نسخه را با خود از آنجا آورده باشد، زیرا عبارتی به این مضمون بر روی آن دیده می شود: «به عنوان هدیه غیرقابل بیع بیاتریارخ شهر اسکندریه تقدیم می شود. آنکه آن را جابجا کند ملعون و مطرود گردد. بنده حقیر، آتاناسیوس» این آتاناسیوس احتمالاً همان کسی است که به این نام قبلاً پاتریارخ اسکندریه بوده و در سال ۱۳۰۸ میلادی در گذشته است. گمان می رود این نسخه

¹ Cyril Lucar

² Thecla

در اصل شامل ۸۲۰ صفحه آن به دو ستون تقسیم شده و مختصر تزییناتی نیز در بردارد. تاریخ تحریرش را قرن پنجم میلادی می دانند.

چهارمین نسخه از نسخه های چهار گانه گفته شده نسخه معروف به « افرایم » است، که تاریخ تحریرش به قرن پنج میلادی می رسد و نسخه ثانی کتابی است که قبلا وجود داشته. نسخه اصلی، که شامل کتابهای عهد عتیق و عهد جدید بوده، در قرن دوازده ضایع شده و از طومار چرمی آن برای نوشتن درسهای یکی از دانشمندان دین مسیح که در قرن چهار می زیسته استفاده شده است. این نسخه سالها در دست خانواده مدسی در فلورانس بوده و در قرن شانزدهم توسط کاترین مدسی، که زن هنری دوم پادشاه فرانسه شد، به پاریس آورده شد. چون معلوم شد آنچه قبلا بر روی آن نوشته شده بود از کتاب مقدس بوده، هیچ کس نتوانست آن را بخواند، تا آنکه تیشندورف در سال ۱۸۴۲ مشغول مطالعه آن شد و نتیجه مطالعاتش را در سال ۱۸۴۳ منتشر ساخت. او دریافت که ۱۴۵ صفحه از مجموع ۲۰۹ صفحه این نسخه حاوی مطالب کتاب عهد جدید بوده و در یک ستون، بی آنکه در بین کلمات فاصله باشد، نوشته شده بود.

بدینسان، ملاحظه می شود که نسخه های قدیم کتاب مقدس در سال ۱۶۱۱، که ترجمه معروف « کینگ جیمز » به زبان انگلیسی انتشار یافت، بر کسی معلوم نبوده است.

به همین جهت است که دانشمندان بعدها تجدید نظر در ترجمه کتاب مقدس را لازم شمردند. به همین سبب، آخرین ترجمه کتاب مقدس به زبان انگلیسی از ترجمه ۱۶۱۱ به نسخه های قدیمی نزدیکتر است.

علاوه بر نسخه های گفته شده، که از حیث اهمیت و قدمت در مرتبه اول قرار دادند، صدها نسخه و قطعه دیگر از کتاب مقدس بدست آمده است، چنانکه اکنون بیش از صد و هفتاد نسخه یا قطعه از کتاب مقدس بر روی پاپیروس، بیش از دویست نسخه به خط معروف به « یک دوازدهم »، و بیش از دو هزار و چهار نسخه متأخر یونانی که شامل حروف کوچک نیز بوده، در دست است. نسخه برداران این کتابها هنگام نسخه برداری آنها ناچار مرتکب اشتباهاتی نیز گشته اند. این اشتباهات امروز مشخص گردیده و شماره آنها به هزاران رسیده است. ولی بیشتر این اشتباهات بسیار ناچیز و قابل اغماض است. رویهم رفته، اختلافاتی که بین مضامین نسخه های قدیمی

موجود است بیش از یک هزارم مجموع مطالب کتاب مقدس نیست. یک نکته جالب توجه اینجا است که از نسخی که در قرنهای اول و دوم به زبانهای یونانی و لاتین نوشته شد فقط یک نسخه بدست ما رسیده است، و از این جهت استناد ما به نسخه های قرون ۹ تا یازده میلادی است. پس ملاحظه می شود نسخه های قدیمی کتاب مقدس که امروز در دست ما است بیشتر و کاملتر از نسخ قدیمی هر کتاب دیگر است.

فصل دوازدهم

عصر پیشرفت باستانشناسی

در طی سه سال گذشته هزاران سند و کتیبه که در زیر شنزارهای مصر مدفون بود بدست باستانشناسان افتاد. قسمتی از این اسناد مربوط به کتاب مقدس و بقیه مدارکی است که تاریخ گذشته این منطقه جهان را روشن می کند. ارزش واقعی این کتیبه ها، که بر قطعات پاپيروس نوشته شده، تا چندی قبل بر کسی معلوم نبود. در سال ۱۷۷۸، یک دلال اروپایی ورق پاپيروسی از یک دهقان مصری خرید که بنا بگفته آن دهقان قبلا او پنجاه عدد از آنها را برای بوی خوش آنها سوزانده بود. در قرن نوزده کشاورزان مصری، با آگاهی به اینکه این کتیبه ها خریدارانی دارد، شروع کردند آنچه را از اوراق مکتوب پاپيروس به دستشان می رسید به شهرها آوردند و برای فروش عرضه دارند. در اندک زمانی، معلوم شد در این کشور گنجینه عظیمی از کتیبه های پاپيروس موجود است که تاریخ مصریان قدیم و معتقدات آنها را روشن می سازد. در سال ۱۸۷۷، توده عظیمی از کتیبه های پاپيروس یافت شد که در جهایی نزدیک به شهر قدیمی «کرو کودیلوپولیس»^۱ مدفون بود. این شهر در مجاورت واحه متروکی در بیابان، در هشتاد مایلی جنوب قاهره، واقع شده و محل پرستش «کروکودیل» بوده است. در جنوب واحه مزبور شهری به نام «اکسیرهینکوس»^۲ قرار داشت که در قرون چهار و پنج میلادی یکی از مراکز مسیحیان و محل تمرکز کلیساها و صومعه های متعدد بوده است. پس از حفاری ها منظمی که در این محل صورت

^۱ Crocodilopolis

^۲ Oxyrhynchus

گرفت بقایای شهرهای قدیم که دارای گنجینه‌هایی از کتیبه‌های پاپیروس بوده‌اند از زیر خاک بیرون آمد. در یکی از گورهای قدیمی سرفلیندرز پتری ۱ مقداری اوراق پاپیروس مستعمل یافت که با آنها جدار داخلی تابوت جسد مومیایی شده‌ای را پوشانده بودند. باستانشناس نامبرده سپس دریافت که این اوراق را می‌توان از هم جدا کرد و مضامین آنها را خواند.

خشم کارگری سبب شد که یکی از غنی‌ترین کتیبه‌های پاپیروس بدست این محقق باستانشناس بیفتد. این کارگر می‌دانست که کارگران برای یافتن قطعات پاپیروس تلاش می‌کنند. ولی در ضمن حفر زمین به جای اینکه پاپیروسی بدست آید او پیوسته به کورکودیل‌های مومیایی شده بر می‌خورد. سرانجام او خشمگین شد و یکی از این کورکودیل‌ها را بر زمین کوبید پاپیروس پیچیده است که آنها را می‌توان بهم الصاق نموده، خواند. پس از آن کورکودیل‌های بسیار دیگری نیز بدست آمدند که با اوراق پاپیروسی در دهان داشتند یا در لفاف پاپیروس پیچیده شده بودند. با کشف این پاپیروسها مقدار متناهی کتیبه پاپیروس بر کتیبه‌های سابق افزوده گشت.

در ویرانه‌های «اکسیرهینکوس» دو برگ پاپیروس بدست آمد که حاوی عباراتی است که به مسیح نسبت داده شده، ولی بیشتر این سخنان با آنچه در کتاب عهد جدید می‌خوانیم تفاوت دارد. تشابه و اختلاف مضامین این پاپیروسها با مطالب «عهد جدید» نکته شایان توجهی است. مضمون کتیبه‌های مزبور چنین است:

۱ - «و آنگاه نیک خواهی دید، تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی.» «این عین همان گفتاری

است که متی (در انجیل متی باب ۷ آیه ۵) از مسیح نقل می‌کند.

۲ - «عیسی گفت: بی آنکه نسبت به جهان روزه گیرید، ملکوت خدا را تحصیل نمی‌تواند کرد، و

بی آنکه روز سبت را نگاهدارید، پدر را نمی‌توانید دید.» «با توجه به سایر تعلیمات عیسی که در انجیل مرقس (۲):

۲۷ و ۲۸) آمده قسمت دوم عبارات بالا موثق به نظر نمی‌رسد، گرچه ممکن است قسمت اول آن موثق باشد.

۳ - «عیسی گفت: من در جهان ایستادم و جهانیان مرا در جسم دیدند، و همه مردم را مست

یافتم، و کسی را در میان آنان مشتاق و تشنه ندیدم. روح من برای فرزندان انسان افسرده است، زیرا آنها در دل

خویش نابینا هستند و فقیراند و از فقر خود آگاه نیستند. « این چند عبارت انعکاسی از تعلیمات انجیل است و می تواند صحیح تلقی شود.

۴ — « هر جا که دو نفر حضور دارند خدا در آنجا است، و هرگاه کسی در جایی تنها باشد، من می گویم که در آنجا نیز هستم. سنگ را در بردار و مرا در آنجا خواهی یافت، و هیزم را بشکن و من در آنجا هستم. » این عبارت را می توان با آیه ۱۸ باب ۲۰ انجیل متی قیاس کرد. مطمئناً، این حقیقتی است که مسیحیان در همه جا بدان باید گواهی دهند.

۵ — « عیسی گفت : پیغمبر در وطنش پذیرفته نیست، همانگونه که پزشک نمی تواند کسی را که وی را می شناسد شفا دهد. » بخش اول این عبارت شبیه آیه ۴ انجیل لوقا است. و قسمت آخر آن ممکن است تعبیر نادرستی از آیه ۲۳ باب چهار همان انجیل باشد.

۶ — عیسی گفت : شهری که بر فراز کوهی بلند ساخته شده و محکم بنا گردیده است، نه ویران می شود و نه پنهان « این عبارت نیز آیه ۱۴ باب ۵ انجیل متی را به یاد می آورد.

۷ — « تو با یک گوش می شنوی، ولی دیگری را فرو بسته ای. » این عبارت در انجیل نیست، ولی نموداری از حال کسانی است که مایل اند مواعید خدا را بشنوند، ولی حاضر نیستند سخنی درباره وظایف خویش بشنوند.

کتیبه پاپیروس دیگری که در سال ۱۹۰۴ در همان محل یافت شده با دیباچه ای آغاز می گردد، به این مضمون: « اینها سخنانی است که عیسی خداوند زنده به توما و (شاگردانش) گفت، و به آنها گفت هر کسی به این سخنان گوش فرا دارد هرگز مرگ را نچشد. » (کلماتی که در پرانتز آمده برای تکمیل جمله افزوده شده است.)

بعد چند عبارت نسبتاً بلندی به مسیح نسبت داده شده که نخستین آنها این است :

« عیسی گفت : نگذارید آن که می جوئید از جستن دست کشد، تا وقتی که مطلوب خود را بیابد. وقتی یافت، در شگفت خواهد شد، با شگفت به ملکوت خدا داخل خواهد گشت، و چون داخل شد، در آن خواهد آرمید ... » این جملات نیز به برخی از گفته های مسیح بی شباهت نیست.

و عبارت دیگر این است :

« عیسی گفت: (بپرسید کیان اند آنان) که ما را به ملکوت سوق دادند، اگر ملکوت در آسمان است. مرغان هوا و همه جانورانی که در زیر و روی زمین اند و ماهیان دریا (اینها هستند آنها که سوق دادند) ترا، و ملکوت آسمان در وجود تو است، و هرکسی خویشان را بشناسد، آن را دریابد. (از این روی) بکوش که خود را بشناسی، ولی درخواهی یافت که فرزند پدری (و) خواهی دانست که در (شهر خدا) ساکنی و تو (خود آن شهر هستی). صرفنظر از آن قسمت جمله که می گوید ملکوت آسمان در وجود تو است، بقیه آن در انجیل یافت نمی شود.

عبارت دیگر چنین است :

« عیسی گفت: انسان نباید هنگام تحقیق راجع به مقام و موقعیت خویش (در ملکوت آسمان) تردیدی به خود راه دهد. شما خواهید دانست بسیاری که اول اند آخر خواهند شد، و آخرین اولین خواهند گشت. »

یکی دیگر از عبارات این است :

« عیسی گفت هرچیزی که پیش روی تو است و از تو پنهان است آشکار خواهد گشت، زیرا چیز پنهانی نیست که آشکار نگردد و مدفونی نیست که بر نخیزد. قسمت اول این عبارت همآهنگ آیه ۲۶ باب ده انجیل متی است، ولی قسمت دوم به سبب ناقص بودن عبارات نامفهوم است.

هیچگاه نخواهیم دانست آیا سخنانی که در این کتیبه ها به مسیح نسبت داده شده موثق است یا نه. قسمتی از آنها ممکن است از گفتارهای عیسی باشد. لوقا در انجیل خود می نویسد که قبل از وی بسیاری به نوشتن زندگی عیسی و شرح سخنان وی دست بردند. و یوحنا می نویسد، اگر همه سخنان و اعمال عیسی نوشته

شود جهان گنجایش آن را نخواهد داشت. ما نیز معتقدیم که همه آنچه عیسی گفت و بجا آورد نوشته نشده است. و آنچه کتاب عهد جدید در این باره می گوید تنها قسمتی از اعمال و گفته های اوست. لذا، جز آنکه بگوییم این روایات ممکن است صحیح و موثق باشد، عقیده دیگری هم بدست آمده است که به روشن شدن اخلاق و روحیات مصریان باستان کمک می کند.

یکی از اینها نامه ای است که ظاهراً یک سال قبل از میلاد نوشته شده، و نویسنده که مرد کم سوادى به نظر می رسد زنی را که گویا همسر او بوده به نام خواهر خود مخاطب می سازد. قسمتی از مضمون آن نامه چنین است :

« از هیلاریون به خواهر او الیس، گرمترین سلامها. ما هنوز در اسکندریه هستیم. از تو خواهش می کنم که از طفل خردسال توجه و مواظبت نمایی. فوراً، پس از آنکه مزد دریافت داشتیم، آن را برای تو خواهم فرستاد. اگر کودکی که منتظر تولدش هستی پسر است، بگذار زنده بماند، و اگر دختر است، او را بدور افکن. به افرادیسیاس گفته ای که ترا فراموش نکنم. چگونه می توانم فراموش کنم؟ لذا، از تو خواهش می کنم که نگران نباش. « نویسنده، ظاهراً مرد صمیمی و خونگرمی است که درباره همسرش فکر می کند و می خواهد آسایش او را تأمین کند. با اینحال، مصرأ از او خواهش می کند که نوزادش را در صورتی که دختر است به دور اندازد. باید در نظر داشت که دور افکندن نوزادان دختر در آن روز عادت عمومی بود. با اینحال، در همان وقت کودک دیگری چشم به جهان گشود، و شاید هنگام تحریر این نامه در مصر بسر می برد که مقدر بود زندگی و تعلیمات او این رسم ستمگرانه را از جهان براندازد.

نامه دیگری که مضمون آن لحن تأثر انگیز و اندوه زایی دارد بدست آمده که ترجمان احساسات پسر مصرفی است که سرگذشت او بحال پهلوان داستان معروف و جاویدان عیسی بی شباهت نیست. مضمون نامه چنین است: « آنتونیست لونگوس به مادرش نیلوس درود فراوان می رساند. پیوسته برای تندرستی تو دعا می خوانم و هر روز به سراپیس (یکی از خدایان مصر) تضرع می کنم. می خواهم بدانی که در من دیگر امیدی نمانده است که تو به پایتخت بیایی. از این جهت، من تا کنون داخل شهر نگشته ام. ولی شرم و حیا نگذاشته است به کارانیس (

دهکده ای در مصر که ظاهراً موطن آنها بوده (بیایم، زیرا جامه های من مندرس شده. بتو می نویسم که برهنه مانده ام. از تو تمنا می کنم، مادر، که با من آشتی کنی. ولی می دانم که به سر خود چه آورده ام. از هر لحاظ متنبه گشته ام. می دانم که گناه ورزیده ام. از پستوموس که ترا ملاقات کرده ... لا ینقطع راجع بتو می پرسم. آیا می دانی که من ترجیح می دهم شل باشم از اینکه بدانم هنوز یک « او بول » (واحد پول قدیم یونان) به تو مدیونم؟! خودت بیا ... من شنیده ام که ... از تو خواهش می کنم ... من تقریباً ... از تو تمنا دارم ... جز این نخواهم کرد. « اتفاقاً برخی از عبارات این نامه — مانند از تو می خواهم بدانی، و از تو تمنا دارم — عین همان عباراتی است که پولس نیز در نامه های خود به کار برده.

نامه های طولانی متعدد دیگری نیز بدست آمده است. چیزی که در این نامه ها بیشتر جلب توجه می کند شباهت ترکیب آنها با ترکیب نامه های پولس است. این نامه ها معمولاً با دیباچه ای خطاب به مخاطب آغاز می گردد، و پس از آن متضمن شکر گذاری و دعا و مطلب اصلی نامه است، و به درود و تودیع پایان می پذیرد. لذا پیدا است که پولس در تحریر نامه های خویش از سبک و شیوه رایج زمان خود پیروی کرده است. ولی مضامین نامه های او چقدر با مطالب نامه های دیگران تفاوت داشت !

یکی از حقایق شایان توجهی که بر اثر کشف این نامه ها دستگیر باستانشناسان شده این است که همه آنها به همان زبانی نوشته شده اند که کتاب عهد جدید بدان نوشته شده. آشنایان به زبان یونانی می دانند که زبان یونانی که کتاب عهد جدید به آن نوشته شد با یونانی کلاسیک تفاوت دارد. این تفاوت سبب شده بود که از دیر زمانی محققین یونانی عهد جدید را وسیله ابراز الهامات بشمارند و آن را « زبان روح القدس » به نامند. ولی پرفسور آدلف دیسمان^۱ دریافت که این نامه ها عموماً به زبان یونانی کتاب عهد جدید نوشته شده اند. و بعد این موضوع نیز روشن گشت که در زمان نگارش این نامه ها این نوع زبان یونانی زبان رایج مردمان یونانی زبان ساکن مشرق مدیترانه بوده است. و شاگردان عیسی نیز به همین جهت پیام خویش را به زبان معمول خوانندگان خود نوشته اند. قبل از کشف این حقیقت مفهوم پانصد کلمه از پنج هزار کلمه ای که در نگارش کتاب عهد جدید به کار

¹ Dolf Deissman

رفته برای آشنایان به زبان یونانی نامعلوم بود و معنی آنها را می بایست از روی مفهوم کلی عبارت و جمله دریابند.
ولی با کشف کتیبه های پاپیروس مزبور، این معما نیز به موازات مسائل دیگر حل گشت.

فصل سیزدهم

نسخه های کهن کتاب مقدس

یکی از کوتاه ترین و در عین حال مهم ترین نسخه های قدیمی کتاب مقدس که کشف شده نسخه موسوم به «ریلند»^۱ است. این نسخه از دو نظر شایان توجه است. یکی از این جهت که کهن ترین نسخه کتاب عهد جدید است که تا کنون بدست آمده و به نظر کارشناسان در حدود سال ۱۲۵ میلادی نوشته شده است. دلیل دیگری که بر اهمیت آن افزوده این است که گرچه این کتاب در مصر یافت شده، بخشی از انجیل یوحنا است. در سالهای اخیر درباره انجیل یوحنا این انجیل را در سالهای کهولت نوشته است. ولی برخی از محققین زمان نگارش این کتاب را دیرتر از آن دانسته اند، و حتی گروهی معتقد بوده اند که زودتر از قرن سوم میلادی نوشته نشده است. از این روی، کشف نسخه «ریلند» حدود تحریر انجیل یوحنا را روشن می کند و معلوم می دارد که این کتاب در سال ۱۲۵ میلادی و حتی از مدتها قبل از آن در مصر به کار می رفته است.

ولی مهمترین نسخه های قدیمی که تاکنون از کتاب عهد جدید بدست آمده نسخه های موسوم به «تسخه بتی»^۲ است. سال ۱۹۳۱ این نسخه ها در بازار مصر به معرض فروش نهاده شد، و قسمتهایی از آن توسط آقای چستر بتی، اهل لندن، و قسمتهایی نیز از طرف دانشگاه میشیگان خریداری شد. این نسخه ها عبارت از یازده کتاب اند که شامل قسمتی از ۹ کتاب عهد عتیق و پانزده کتاب عهد جدید می باشند. قسمتی که رسالات پولس را در بردارد در حدود سال دویست میلادی نوشته شده. پس با توجه به اینکه پولس رسالات خود را در سالهای ۵۰ تا ۵۰ نوشته و با در نظر گرفتن اینکه نسخه «واتیکانوس» سابق الذکر که بعد از نسخ مورد بحث قدیم ترین نسخه موجود رسالات نامبرده است از سال تقریباً سیصد میلادی باقی مانده، فاصله زمانی تحریر این رسالات و تاریخ نگارش قدیم ترین نسخه موجود آن به نصف می رسد. ترتیب گردآوری رسالات پولس از رساله اول به رومیان تا رساله اول به تسالونیکیان همان است که در عهد جدید کنونی رعایت شده، و تنها در دو مورد ترتیب آن تفاوت

¹ Ryland

² Beatty Papyri

کرده است: یکی اینکه رساله به عبرانیان در بین رساله به رومیان رساله اول قرن‌تیان جا داده شده، و دیگر آنکه جای رساله به افسسیان با رساله به غلاطیان عوض شده است. با سنجش متن این رسالات با تازه ترین ترجمه های آنها معلوم می شود که تفاوت قابل ملاحظه ای در بین نیست و یک بار دیگر روشن می شود که نسخه برداران و مترجمین کتاب عهد جدید نهایت کوشش و دقت را جهت حفظ صحت و اصالت آنها به کار برده اند.

نسخه دیگری که نسبت به نسخه های مذکور دیرتر کشف شده نسخه سیرانی چهار انجیل است که در صومعه « سان کاترین » واقع در کوه سینا بدست آمده. این نسخه در قرون پنج و هفت میلادی از انجیلی که در قرون دوم به زبان سیرانی ترجمه شده نسخه برداری گردیده است به همین جهت، یکی از قدیم ترین و اصیل ترین نسخه های چهار انجیل شمرده می شود. این نسخه حاوی ترجمه چهار انجیل بوده است که بعداً شرح زندگانی زنان مؤمن و مقدس را بر روی آن نوشته اند. چون اوراق این نسخه وقتی بدست آمد بر اثر مرور زمان بهم پیوسته بود، با بخار آنها را از هم جدا ساختند و بعد به کمک مواد شیمیایی متن قدیم را ظاهر کردند. متن کامل چهار انجیل، به استثنای هشت صفحه که مفقود شده، در این نسخه مندرج است.

در میان نسخه های قدیم انجیل کتاب دیگری است که « دیانسرون » نامیده می شود. نویسنده آن شخصی به نام « تاتیان » عضو کلیسای سیرانی زبان در شمال بین النهرین بوده است. وی مضامین چهار انجیل را در هم آمیخته و از آن کتابی ساخته است که گرچه ترجمه کلمه به کلمه انجیل نیست، ولی همه مطالب آن را در بر دارد. از این کتاب در کلیسای اولیه استقبال شایانی شد و سرانجام از ترس اینکه مبدا جایگزین کتاب عهد جدید شود استعمال آن را در کلیسا ممنوع ساختند. گرچه در اسناد قدیم به این کتاب اشارات فراوان شده، ولی بسیاری از محققین عقیده داشته اند که کتاب نامبرده در تاریخی که به آن نسبت داده شده نمی توانسته است موجود باشد، زیرا تاتیان در سال صد و هفتاد میلادی در گذشته، حال آنکه به گمان آنها انجیل یوحنا در این هنگام هنوز نوشته نشده بود. نکته شایان توجه اینست که در سالهای اخیر نسخه های قدیمی که حاوی قسمت هایی از این کتاب است کشف شده. یکی از آنها صفحه ای از متن یونانی کتاب است که در شهر قدیم « دورا »، واقع در دره فرات بدست آمده و ظاهراً در فاصله سالهای ۲۵۴ و ۲۵۷ که مقارن انهدام شهر نامبرده است در آنجا مدفون شده. متن عربی این کتاب در کتابخانه واتیکان موجود بوده که در قرن سیزده به زبان فارسی ترجمه شده است. چون ترجمه

فارسی آن نمونه ای از سبک نگارش زبان فارسی در قرن سیزده است و گروهی از علاقمندان به زبان و ادبیات فارسی بخواندن آن ابراز تمایل کرده اند، اخیراً مقدمات چاپ مجدد آن بدست کمیته ادبیات شورای کلیسایی ایران فراهم شده است. کشف نسخ مزبور هرگونه شک و شبهه ای را درباره اصلت و قدمت کتاب دیاتسرون و مطالب منتسب به یوحنا که در فصل چهار کتاب آمده از میان برده است.

ولی در میان نسخه های قدیمی کتاب مقدس از همه مهم تر طومارهایی است که چندی قبل در دامن تپه ای در باختر دریای میت در هشت مایلی شهر اریحا بدست آمد. داستان کشف این طومارها چنین است: چند نفر چوپانی که از پی بز گمشده ای در صحرا می گشتند به غاری رسیدند. از روزن باریکی که در مدخل غار بود سنگی را به داخل پرتاب کردند و صدای شکستن سفالی بگوششان رسید. چوپانان، که صدای برخورد سنگ به خمره های سفالین حس کنجاوی آنان را برانگیخته بود، مدخل غار را گشودند و در داخل آن به کتیبه هایی برخوردند که بر طومارهای چرمی نوشته شده است. این طومارها را چوپانان برای فروش به شهر اورشلیم بردند و مطران مار آتاناسیوس، رئیس صومعه مرقس مقدس، که از درهای کلیسای یعقوبی سریانی است، آنها را، چنانکه شایع است، به بهای صد و چهل لیره از چوپانان خرید. پنج رشته از این طومارها که بدست مطران نامبرده افتاده به زبانی نوشته بود که وی با آن آشنایی نداشت، و از همین روی ارزش واقعی آنها تا چندی برخوردار و نیز پوشیده ماند.

چندی بعد، سه رشته دیگر از آنها را آقای سوکینیک^۱، که رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه اورشلیم بود، خریداری کرد. او از همان ابتدا ارزش آنها را دریافت و در یادداشتهای خود نوشت: « امروز قطعه طوماری به من نشان داده شد. جرئت نمی کنم نظر خود را درباره آن بنویسم. » چندی بعد جنگ اعراب و یهود در گرفت و سبب گشت که مطران آتاناسیوس و سوکینیک هر یک تحقیقات و مطالعات خود را درباره این طومارها بطور مجزا و بدون اطلاع از کار یکدیگر ادامه دهند. در ماه فوریه ۱۹۴۸، مارآتاناسیوس، چون از چند نفر شنیده بود که این طومارها فاقد ارزش است، با مدرسه باستانشناسی آمریکایی تماس گرفت. در اینجا آقای ترور^۲، باستانشناس

¹ Sukinik

² Trever

آمریکایی، طومارها را کتیبه قدیمی دیگری مقایسه کرد و دریافت که این طومارها نسخه ای از کتاب اشعیاء و بسیار قدیمی هستند. وی با کسب اجازه از صاحب طومارها از آنها عکس گرفت و عکس ها را به دکتر آلبرایت^۱، استاد مدرسه جان هاپکینز، که می توان گفت سر آمد باستانشناسان کتاب مقدس است، فرستاد. دکتر آلبرایت در پاسخ خود به یابندگان این طومارها تحنیت گفت و آنها را مهم ترین کتیبه باستانی شمرد که در این عصر بدست آمده. به عقیده این دانشمند، طومارهای مزبور در حدود صد سال قبل از میلاد نوشته شده اند. چندی بعد خبر کشف این طومارها به سراسر جهان فرستاده شد، و آقای سوکینیک نیز درباره نسخه های دیگری که خود بدست آورده بود و کمی دیرتر از طومارهای کتاب اشعیاء نوشته شده اند اعلامیه ای انتشار داد.

طومار کتاب اشعیاء فاقد عنوان است و از هفده قطعه پوست که بهم دوخته شده اند ساخته شده. پهنای این قطعات از پانزده تا بیست و پنج اینچ است و طول آنها رویهم به بیست و چهار پا می رسد. قدر مسلم این است که طومارها قبل از آنکه برای حفاظت در خمره استوانی شکل نهاده شوند مدتها مورد استعمال بوده اند، زیرا آثار سالیانگی در پشت آنها پیداست و حتی گوشه ای از آن پاره شده و سپس آن را مرمت کرده اند. با مطالعه دقیق مضامین طومار کتاب اشعیاء و با ملاحظه اسناد و قرائن مربوط به آن تاریخ نگارش آن را در حدود صد سال قبل از میلاد تعیین کرده اند. در این صورت طومار مزبور قریب هزار سال قدیم تر از قدیمی ترین نسخه هایی است که تاکنون از نسخ عبری کتاب مقدس به دست آمده. البته از قرون سوم و چهارم میلادی نسخه هایی از این کتاب باقی مانده است، ولی اینها عموماً به زبان یونانی هستند نه عبری. گرچه از نظر طرز املاء و قواعد زبان در بین این طومارها و نسخه های تازه تر تفاوت هایی ملاحظه می شود، ولی از جهت مضمون با نسخه ای که از قرن دهم بدست ما رسیده تفاوتی ندارد.

یک قسمت دیگر از این طومارها حاوی تفسیر کتاب حبقوق است. این نیز از قرن آخر قبل از میلاد مانده و احتمالاً در اواخر آن قرن نوشته شده است. این طومار به پهنای هفت اینچ و به طول شش پا است. تفسیری که بر آن نوشته شده متضمن اشاراتی است به حوادثی که ظاهراً در آن عصر روی می داده است، ولی چون این

¹ Albright

اشارات مبهم است محققین نتوانسته اند آنها را با حوادث زمان تطبیق دهند. طومار دیگری کشف شده که حاوی مقرراتی برای یک فرقه مذهبی است.

با احتمال قریب به یقین می توان گفت این فرقه همان دسته معروف به « اسین » است که یوسفوس در نوشته های خود بارها به آن اشاره کرده است و در دیری نزدیک آن حدود می زیسته اند. اخیراً محققین توانستند با تحمل زحمات فراوان این طومار را گشوده، بخوانند، و معلوم شد شامل چهار فصول از کتاب پیدایش با تفسیر همان فصل ها است. این طومار به زبان آرامی است.

خبر کشف این طومارها در محافل علمی و دینی جهان با علاقه و هیجان فراوان همراه شد. نسخه ای که بدست سوکینک افتاده بود مربوط به کتاب اشعیاء است، ولی زمان تحریر آن به نسبت دیرتر است و محتملاً دوپست سال تازه تر از طوماری است که از طرف مطران آتاناسیوس خریداری شده. یکی دیگر از نسخه های سوکینیک از جنگ در بین فرزندان ظلمت و روشنایی سخن می گوید. یکی دیگر مضمن « سرودهای حمد و ثنا » نظیر کتاب مزامیر است، ولی از نظر معنی به پای آن نمی رسد. چون گروهی از دانشمندان درباره قدمتی که به این طومارها نسبت داده می شد تردید داشتند جهت تعیین تاریخ قطعی آنها آزمایشهای متعددی بعمل آمد. دسته هایی از باستانشناسان از غاری که این طومارها در آن کشف شده و همچنین از غارهای مجاور آن بازدید کردند و در نتیجه این بررسی ها هزاران قطعه از نسخ بخش های دیگر کتاب مقدس و آثاری از کتابهای دیگری که تا آن تاریخ کسی از آنها اطلاع نداشت بدست آمد. مسکوکات و قطعات ظروف سفالین که در غارها دیده شد همگی حکایت می کرد که این غارها در قرن اول میلادی مسکون بوده اند. علاوه بر این، لفافی که این طومارها در آن پیچیده شده بود بطریق موسوم به کربن ۱۴ مورد آزمایش قرار گرفت و تاریخی که بدست آمد سال ۶۷ میلادی با احتمال دوپست سال اختلاف بود.

ولی از همه این تحقیقات اطمینان بخش تر حفاری های است که در ویرانه های « ویرانه قمران »، که در حوالی غار مزبور قرار دارد، بعمل آمد، و معلوم شد این ویرانه بقایای دیری است که در سه دوره مختلف مسکون و مورد استفاده بوده است. دوره اول به گواهی مسکوکاتی که در محل حفاری باقی مانده، مصادف با زمان

پادشاهی «ژان هبر کانوس»، یا «اسکندر جانیوس»، یا سال ۱۳۰ قبل از میلاد بوده است. این دوره از مسکونیت غار تا سال ۳۱ ق. م.، که در آن ظاهراً زمین لرزه شدیدی قسمتی از بنا را ویران ساخته، ادامه یافته است. چنین می نماید که در سالهای ۳۰ تا ۳۴ ق. م.، که مصادف با فرمانروایی هیروودیس بزرگ بوده، این دیر متروک شده و باز از سال ۴ ق. م. در زمان پادشاهی فرزند او آرشالوس مسکون گشته است، و این دوره تا سال ۶۸ میلادی به طول انجامیده. ظاهراً، در سالهای ۶۸ — ۷۰ میلادی، در بحبوحه جنگهای روم و یهود، دیر مجدداً ویران گشته است. گویا در همین زمان بود که دیر نشینان برای اینکه طومارهایشان از گزند حوادث مصون ماند، آنها را در غارهای مجاور پنهان کردند. از آن پس، به گواهی مسکوکات دیگری که از زیر ویرانه ها بدست آمده، سربازان روم تا پایان قرن اول در آن اقامت گزیده اند. ادوات تحریر که در اینجا بدست آمده و اطاقهای مخصوص کاتبان که در آن ساخته شده شکی باقی نمی گذارد که طومارهای مورد بحث بدست ساکنان همین دیر نوشته شده اند و زمان تحریر آنها بی شک مصادف با دوره هایی است که دیر مسکون بوده.

از آن زمان تا کنون غارهای مجاور بدقت مورد بررسی و کاوش قرار گرفته و در ۳۹ غار آثاری از سکونت انسان و همچنین ظروف سفالین یافت شده است. برخی از این غارها دارای هزاران قطعه از نسخ خطی بوده اند. و در یکی دو قطعه طومار مس بدست آمده که چون زنگ آن را پوشانیده بود آن را به قطعات کوچک بریده، مضامینش را خواندند. مجموع قطعات نسخه های خطی که در این غارها بدست آمده از پانصد بیشتر است، و اینها شامل قسمت هایی از کلیه کتابهای عهد عتیق اند. خواندن مضامین همه این کتیبه ها مستلزم دست کم پنجاه سال وقت است. با کشف این کتیبه ها و نسخه های بینظیر و منحصر بفرد، پرتوی بر دین و زبان و مراسم آن روزگار تابیده است، و سالها طول خواهد کشید تا ارزش واقعی آنها آشکار شود.

فصل چهاردهم

فصول اول انجیل لوقا

در پرتو کشفیات تازه باستانشناسی حوادثی را که در کتاب لوقا — اعمال رسولان منعکس گردیده است دنبال می کنیم و در ضمن آن به برخی از اماکنی که در انجیل های دیگر نام برده شده رجوع می نماییم. چون انجیل لوقا را می گشاییم، خود را در روزگار هیروودیس پادشاه یهودیه، می یابیم. برای آشنایی با او و سوابقش لازم است به سال ۶۳ ق. م. برگردیم. در این سال، دو برادر هیرکانوس و آریستو بولس برای تصاحب تخت و تاج یهودیه با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. هردوی اینها از پمپی، سردار رومی، استعانت کردند. پمپی به عنوان وساطت وارد یهودیه شد و حکومت خود را در آن مستقر ساخت. از آن پس یهودیه روی آزادی ندید. پس از آنکه ژولیوس قيصر پمپی را مغلوب ساخت، «آنتیپاتر»^۱ را به ولایت یهودیه گمارد. فرزند او هیروودیس، که در آغاز به عنوان یکی از گماشتگان پدرش انجام وظیفه می کرد، پس از اندک زمانی فرمانروای مطلق العنان یهودیه گشت. پس از کشته شدن قيصر، برای تصاحب تخت و تاج در بین هیروودیس، و آنتیگونوس فرزند آریستوبولوس، جنگ در گرفت شخص اخیر به پارتها متوسل شد و آنها آمده، اورشلیم را تسخیر کردند. این پیشآمد رومیان را بیدار ساخت. و آنها پارتها را از یهویه بیرون رانده، هیروودیس را به تخت پادشاهی نشاندند. (در سال ۴۰ ق. م.)

دوران سلطنت هیروودیس سی و شش سال، یا تا سال ۴ قبل از میلاد، به طول انجامید. نخستین سالهای فرمانروایی او توأم با مشکلات فراوان بود. او برای تحکیم پایه های فرمانروایی خویش سه سال با مخالفان دست و پنجه نرم کرد. در آغاز امر «آنتونی»^۲، که در شرق حکومت می کرد، اریحا و شهرهای ساحلی را به «کلوپاترا»^۳ بخشید. ولی او «کتابوس»^۴ پس از غلبه بر او این شهرها را به اضافه نواحی دیگری به هیروودیس باز

¹ Anttipater

² Antony

³ Cleopatra

⁴ Octavius

گرداند. هیروودیس به حق یکی از بزرگترین شخصیت‌های تاریخی است. او شهر سامره را که ویران شده بود از نو بنیاد نهاد و آن را به نام امپراتور روم، «آگستوس»^۱، «سیاست» نامید (این کلمه یونانی آگستوس است).

در این شهر پلکان مرتفعی بنا شده بود که به فضای با ستونهای متعدد منتهی میگشت. باستانشناسان در حین حفاری در پایین این پلکان به مذبحی برخوردند که در کنار آن پیکر آگستوس بر زمین افتاده بود. علاوه بر این، در بسیاری از شهرهای خاور نزدیک به آثار خیابانها و پرستشگاههایی بر میخوریم که توسط هیروودیس اشاره خواهد شد.

از همه بناهایی که در زمان این پادشاه ساخته شده بزرگتر بنای معبد اورشلیم است. از آنجا که هیروودیس ادومی بود و در امور دینی به بی بند و باری شهرت داشت، جمعی با بنای معبد بدست او بنای مخالفت گذاردند. ولی او با دقت و پشتکار به کار ساختمان ادامه داد، تا از اختیارات کاهنان یهود که در حفظ آن وسواس داشتند کمترین انحرافی رخ ندهد. خود او از دخول به محوطه معبد اجتناب می کرد و برای اینکه دست ناپاکی ساختمان را آلوده نکند هزار مفر از کاهنان را وادار ساخت بنای و درودگری بیاموزند، تا فقط آنها اجازه دخول به محوطه معبد را داشته باشند. همچنین، برای اینکه به سنت جاری یهود بی اعتنائی نشود، او این بنا را بر شالوده قدیم معبد نهاد، با این تفاوت که دیوارهای آن را بلندتر و با شکوه تر ساخت. ساختمان بنای اصلی در هیجده ماه به پایان رسید. دیوارهای جلو و سقف، که ۱۷۲ پا ارتفاع داشتند، از ورقه های طلا پوشیده بودند. این بنا را به «کوه پرف پوشیده از طلا» تشبیه کرده اند. بنای معبد اورشلیم اگر باقی میماند حتی امروز یکی از عجایب معماری روزگار باستان بشمار میرفت. ولی در سال هفتاد میلادی، مقارن تسخیر اورشلیم بدست تیتوس، آن را آتش زدند.

هیروودیس فرمانروای توانا و هوشمند و در عین حال سنگدل بود. او، علی رغم دشمنی و کارشکنی مخالفان، مقام خود را حفظ کرد و بمقتضای مصالح سیاسی هرگاه با یکی طرح دوستی و الفت ریخت. او ده زن گرفت که در میان آنها به «ماریان»^۲، که یکی از افراد خاندان «مکابی» بود، بیش از همه محبت و دل بستگی داشت. هنگامی که ناگزیر گشت برای دریافت حکم سلطنت به جزیره رودس برود و بازگشتش قطعی نبود، فرمان

¹ Augustus

² Marianne

سری صادر کرد که در صورت عدم مراجعت او زنش را بکشند، زیرا نمیخواست مرد دیگری او را تصاحب کند. ولی زن از آن آگاه گشت، و چون شوهرش با پیروزی و کامیابی بر میگشت، آن را با خونسردی تلقی نمود. ولی هیرودیس چون بعداً بر او بدگمان شد، وی را معدوم ساخت و پس از چندی از این عمل سخت پشیمان گشت. بدگمانی و واهمه او بعدها بجاهایی کشید که مادر و برادر و مادر زن و دو فرزندش را نیز بدیار نیستی فرستاد. هیرودیس قبل از مرگ فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه هنگام مرگ او گروهی از یهودیان سرشناس را گرد آورده، به قتل رسانند، تا یهودیه در مرگ او ماتم واقعی بگیرد. بقایای قبر او هنوز بر کوه «فرانک»، که در آن برجهای مدور و آپارتمانهای مجلل ساخته است، دیده می شود.

دوران فرمانروایی هیرودیس مصادف با پایان اعصار قبل از میلاد و آغاز عصر مسیحیت است. هرگاه او سری از گور بر آورده، بشنود واقعه ای که در زمان او روی داده مبدء تحول تاریخ بشریت گردیده است، درباره آن و چگونه فکر خواهد کرد؟ قدر مسلم اینست که او هرگز باور نخواهد کرد این تحول شگرف با تولد کودکی از یک دختر روستای در خانه درودگری گمنام آغاز گشته است! هیرو «آرکلائوس»^۱ جلیل و پیریه را «آنتیپاتر»، و ماوراء اردن را به فیلیپ بخشید. آگستوس این وصیت را تایید کرد، با این تفاوت که «آنتیپاتر» و فیلیپ به جای پادشاه تیتراخ نامیده شوند. با اینحال، هر سه نفر نامبرده پادشاه نامیده شدند. و هیرودیس پادشاه که بعدها فرمان قتل یحیای تعمید دهنده را صادر کرد آنتیپاتر، فرزند هیرودیس مورد بحث بود. توضیح آنکه هر سه فرزند هیرودیس خویشان را، به نام سر سلسله خودشان هیرودیس لقب داده بودند.

ناصره:

در آغاز انجیل لوقا می خوانیم که خبر تولد عیسی در قریه ناصره از طرف فرشته اعلام می شود، و سپس داستان بازگشت یوسف و مریم را به این قریه ملاحظه می کنیم. نام ناصره با دوران کودکی عیسی همراه است. ناصره در ولایت جلیل بر روی تپه ای در دره ای به شکل کاسه بنا شده و در کنار آن چشمه ای قرار دارد که امروز چاه مریم خوانده می شود. این دره از روی کوهی که در پشت شهر واقع است دورنمای بس زیبا و دلکشی

¹ Archelaus

دارد. در مغرب قریه کوه « کارمل » در کنار آبهای نیلگون مدیترانه سر به آسمان کشیده، در شمال شرق کوه « هرمون » که بیشتر ایام سال پوشیده از برف است واقع شده، و در مشرق کوه تاریخی « تابور » قرار دارد که بر روی آن « باراک » لشکریان خود را برای مصاف دادن با سیسرا بیاراست. در زمان مسیح، ناصره در کنار راه اصلی شمال و جنوبی که به شهر مهم « سیفوریس » منتهی می شد واقع شده بود و در شش مایلی جنوب آن شاهراه شرقی و غربی امتداد داشت. دامن کوههای آن شیبدار ولی حاصلخیز است و در بهار از گلهای خودروی وحشی پوشیده می شود. چندی قبل که از این شهر می گذشتیم، در ظرف ده دقیقه که در آنجا توقف کردیم بیش از سی نوع گل خودرو در دامن این کوه شمردیم. در ایام طفولیت عیسی شهر « سیفوریس »، که به فاصله پنج مایل از ناصره واقع شده بود، بزرگترین شهر جلیل بشمار میرفت و هیروودیس بناهای عظیم با شکوه در آن ساخته بود. در زمان کودکی عیسی « یهودا » ی جلیلی علیه روم قیام کرد و شهر « سیفوریس » را تسخیر نمود. وی با ارتشی مرکب از ده هزار یهودی به « تیرپاس » حمله برد و آنجا را اشغال کرد. ولی در اثر حمله سردار رومی، « واروس »^۱، مهاجمین نابود شدند و شهر سرتا پا طعمه حریق گشت. دو هزار تن از یهودیان را در کنار ابنیه ای که هنوز از آنها دود برمی خاست به صلیب کشیدند و بقیه را به اسارت به روم بردند. این فاجعه می بایست خاطره هراس انگیزی توأم با ترس از سنگدلی و توانایی رومیان در خاطر اهالی جلیل باقی گذارده باشد. پس برای عیسی که در این هنگام دوران کودکی را در ناصره میگذرانید، مصلوب شدن واقعیتی بود که خود شاهد وقوع آن بوده است. هیئت باستانشناسی دانشگاه میشیگان در زیر ویرانه های شهر « سیفوریس » به بقایای قلعه و تماشاخانه ای دست یافته است که گویا هر دو در زمانی که شهر مجدداً بدست « آنتیپاس » ساخته شد بنا گردیده اند.

چند پرسشی درباره آیات ۱ - ۳ فصل دوم انجیل لوقا :

آنانی که آیات ۱-۳ فصل دوم انجیل لوقا را با نظر تحقیق می خوانند ممکن است از وقوف به این امر که روایات این آیات در میان دانشمندان اختلاف نظر پدید آورده دچار حیرت شوند. در آیه اول گفته شده اگستس (اگستس) قیصر فرمان داد هر شخصی در زادگاه خود برای سرشماری آماده شود. این روایت را بسیاری دور از

¹ Varus

حقیقت پنداشته اند، زیرا با اینکه تاریخ نویسان نامی آن عصر وقایع زمان را به تفصیل در نوشته های خود نقل کرده اند در هیچ یک از اسناد و مدارک موجود اشاره ای به این سرشماری نرفته است. عبارت دیگر که می گوید هر فردی ناچار بوده است برای شرکت در سرشماری به زادگاه خود برود، بیش از روایت قبلی موجد اختلاف نظر گشته است. جمعی از مفسرین گفته اند هرکسی ملزم بوده است در همان جایی که مسکن داشته در سرشماری شرکت کند و لوقا برای اینکه بیت لحم را زادگاه عیسی قلمداد کند تمام جهان را در جوش و خورش توصیف کرده است. و مضمون آیه دوم مبنی بر اینکه کورینیوس در آن هنگام والی سوریه بوده با روایت یوسفوس که می گوید نامبرده در سال ششم میلادی حکم انتصاب خود را به فرمانروایی سوریه دریافت داشت سازگار نمی باشد. لذا پاسخی که باستانشناسی به این پرسش ها می دهد بسیار جالب و قابل ملاحظه است.

در ابتدا باید در نظر داشت بطوری که محقق شده سرشماری های مرتب متناوب از ملزومات حکومت رومیان بوده و هر چهارده سال یک بار تکرار می شده است. از جمله اسنادی که به این موضوع گواهی می دهد پاپیروس بزرگ مصری است که از سرشماری ۱۷۴ - ۵ میلادی گفتگو می کند و در ضمن به دو سرشماری قبلی که یکی در ۱۶۰ - ۶۱ و دیگری در ۱۴۶ - ۷ واقع شده اشاره می کند. چنانکه ملاحظه می شود فاصله این سرشماری درست چهارده سال بوده است. پاپیروس دیگری به سرشماری ۶۲ - ۳ میلادی اشاره می شود. پاپیروس دیگری از کسانی که در چهل و یکمین سال سلطنت اگستس از پرداخت مالیات معاف شدند نام می برد، و معلوم است که اگستس در سال ۲۷ ق. م. به سلطنت رسیده است. و از آنجا که این پادشاه مدعی است از آغاز سلطنتش در صدد برآمده امور امپراتوری را اصلاح و مرتب کند، ممکن است سرشماری اول دوران حکومت او در سالهای ۲۳ - ۲۲ ق. م.، یا چنانکه لوقا روایت می کند، در سالهای ۹ - ۸ ق. م. بعمل آمده باشد. بدینسان ملاحظه می شود یکی از ایراداتی که به روایت لوقا می شود منتفی است، چه که بی شک سرشماری هایی بطور مرتب و متناوب در امپراتوری روم اجرا می شده است.

و اما به این پرسش که آیا شرکت در این سرشماری ها مستلزم حضور اشخاص در زادگاهشان بوده است، پاپیروسی که در مصر بدست آمده و متضمن دستورهایی درباره سرشماری آینده است پاسخی قانع کننده می دهد. مضمون این پاپیروس چنین است: « نظریه سرشماری که در پیش است، لازم است کلیه کسانی که به جهتی

دور از موطن خویش به سر می برند بی درنگ آماده بازگشت به موطنشان شوند تا با خانواده خود در این احصاء و سرشماری شرکت کنند، و اراضی مزروعی و متعلقات و مایملاک آنان را نگاه دارند. « به این ترتیب ملاحظه می شود روایت لوقا در این مورد هم مقرون به حقیقت است و شک و شبهه ای در آن باره جایز نیست.

ولی تاریخ صحیح و دقیق انتصاب کورینیوس به حکمرانی هنوز معلوم نیست. با اینحال، در انطاکیه، واقع در غلاطیه جنوبی، در سال ۱۹۱۲ کتیبه ای بدست آمد که شامل نام اشخاص است، و به کمک این نامها تاریخ تحریر کتیبه را در حدود سالهای ۱۰ تا ۸ ق. م. تخمین می زنند. این کتیبه از کورینیوس نیز به عنوان سرور نام می برد و از انتصاب او به مقام افتخاری فرمانداری در ازای غلبه اش بر طایفه « هامونود » سخن می راند. لذا، معلوم است که وی در این زمان در آن ناحیه سمت فرماندهی داشته است. از این روی، یا کورینیوس دو بار به اینجا آمده، یا یوسفوس که تاریخ ورود او را سال ۶ میلادی ذکر می کند در قول خود مرتکب خطا گشته است. در هر حال، او از سالها قبل در آن حدود مسکن داشته و مقارن سرشماری زمان تولد عیسی فرماندار آن ناحیه بوده است. در ضمن، لوقا می نویسد این سرشماری نخستین سرشماری دوران حکومت وی بوده است، و تلویحاً اشاره می کند که سرشماری دیگری نیز در دوران فرمانداری او صورت گرفته است. پس هرگونه شکی را که ممکن است درباره روایات این قسمت انجیل لوقا پیش آید تحقیقات باستانشناسی با ادله محکم و قانع کننده مرتفع می سازد.

بیت لحم :

درباره موقعیت بیت لحم، که در شش مایلی جنوب شهر اورشلیم واقع است، تردیدی نیست. یکی از اماکن مورد توجه مسیحیان کلیسای است که در این قریه در محلی که گمان می رود در آن مسیح چشم به جهان گشوده برپا شده است. باید دید این محل مفروض محل حقیقی تولد عیسی است یا نه. گفته می شود که کلیسای اولیه در اینجا از طرف ملکه هلنا، مادر قسطنطین، که در هشتاد سالگی از اراضی اقدس دیدن کرد، بر غاری که محل تولد مسیح شناخته می شد ساخته شده است.

بعدها، بنای این کلیسا توسعه یافت و با شکوه تر شد، ولی محل و موقعیت آن تغییر نیافت. گفته می شود این قدیم ترین کلیسای دنیا است که لاینقطع و مداوم مورد استفاده بوده است. حدیثی که اینجا را محل

تولد عیسی معرفی می کند بسیار قدیمی است. جوستین شهید در ۱۵۵ - ۶۰ نوشت: « به هنگام تولد طفل در بیت لحم، چون یوسف نتوانست مسکنی در دهکده فراهم کند، در غاری نزدیک ده مسکن گزید. » اورینگن نیز در سالهای ۲۴۶ - ۸ نوشت: « در بیت لحم به غاری اشاره می کنند که او در آن چشم به جهان گشوده و در آن آخوری است که وی را در قنذاق پیچانیده، در آن خوابانیدند. » راجع به این غار حتی دشمنان دین زیاد صحبت می کنند و گفته می شود در این غار همان عیسی که مورد پرستش و احترام مسیحیان است به جهان آمد. « ژروم می گوید که از زمان هادریان (۱۱۷ - ۱۳۸) بیشه آدونی بر بیت لحم سایه افکنده بود و در داخل غار آنجا که عیسی کودک نخستین گریه خود را سرداد برای معشوق ونوس سوگواری می کردند. از آنجا که « هادریان » پرستشگاهای مسیحیان را مورد بی حرمتی قرار می داد، از این عبارت بر می آید که از آغاز سلطنت او این محل جایی شناخته می شد که در آن این واقعه شگفت انگیز، یعنی تولد عیسی، صورت گرفته است.

کلیسای اولیه، که به فرمان قسطنطین در اینجا ساخته شده بود، در زمان ژوستینین، امپراتور روم، ویران شد و به جای آن در سالهای ۵۲۷ - ۵۶۵ کلیسای بزرگتری ساخته شد. وی فرمان داد این بنا را چنان بسازند که حتی معبد اورشلیم در شکوه و عظمت نتواند با آن برابری کند. همچنین، گفته اند وی هنگام بازدید از این کلیسا چنان برآشفته و ناراحت شد که دستور داد سازنده آن را به جرم اختلاس مجازات کنند. به هر حال این بنا هنوز باقی و پا برجا است.

روایت کرده اند ایرانیان هنگام اشغال فلسطین در سال ۶۱۴ به خاطر تصاویر موزاییک جلوی بنا که مغان را در جامه ایرانی نشان می دهد از ویران ساختن آن خودداری کردند. اعراب مسلمان نیز، با اینکه خلیفه حکیم از خلفای فاطمی در سال ۱۰۰۹ بسیاری از کلیساهای مسیحیان را در فلسطین ویران ساخت، از تخریب آن صرفنظر کردند. در میلاد ۱۰۰۱، یکی از مجاهدین جنگهای صلیبی به نام بالدوین ۲ در این کلیسا تاجگذاری کرد و از آن پس خود را پادشاه اورشلیم خواند. در قرون دوازده میلادی مجاهدین دیگر جنگهای صلیبی آن را با تصاویر موزاییک عالی و دلربا آراستند. در سال ۱۹۳۴، هاروی ۳، باستان شناس، قسمت کوچکی از داخل این کلیسا را حفر

¹ Hadrian

² Baldwin

³ Harvey

کرد و در زیر کف کنونی آن بقایای کلیسای قسطنطین برخورد. قسمتی از پله هایی که وی از زیر خاک بیرون آورد پوشیده از موزاییک است، و این قدیم ترین موزاییکی است که در فلسطین بدست آمده. در کلیسای قدیمی «سانتا پودنزیانا»^۱ در روم موزاییکی است که از قرن چهار میلادی مانده و به عقیده باستانشناسان تصویر کلیسایی را که بر محل تولد عیسی ساخته شده نمایش می دهد. در صورتی که این عقیده مقرون به حقیقت باشد، به تصویر اصلی کلیسایی که به فرمان قسطنطین در بیت لحم ساخته شده دست می یابیم.

اورشلیم :

در فصل دوم انجیل لوقا می خوانیم که عیسی در دوازده سالگی به اورشلیم سفر کرد. در اینجا وضع آن روز این شهر را که تماشای آن بی شک در ذهن کودک دوازده ساله خاطره جاویدان گذاشته است از نظر می گذرانیم. شهر قدیم اورشلیم در خلال تاریخ به عمق چهل تا هفتاد پا در زیر انبوهی خاک مدفون شده و امروز جز قسمت کوچکی از شهر قدیمی نمانده است. در زمان عیسی دره «تیروپی»^۲ ، که امروز جز شکاف کم عمقی نیست، شهر را به دو بخش تقسیم می کرده است. عیسی، که از شمال وارد شهر می شد، می بایست از میان دو دیوار هم مرکزی که شهر را در آن سو محصور کرده بود گذشته باشد. هرودیس آگریپا^۳ دیوار دیگری بر این دیوار افزود، ولی در جایی که به دریاچه جلیل می ریزد مجرای آن ۶۹۸ یا پایین تر از سطح دریا است. پس از دریاچه جلیل تا دریای میت اردن مسیر پرپیچ و خمی را طی می کند و در بین این دو دریاچه، که فاصله آنها به خط مستقیم شصت و پنج مایل است، طول مسیر آن به دویست مایل می رسد. از آنجا که اختلاف سطح این دو دریاچه پانصد و نود پا است، مسیر رود در این قسمت در هر مایل قریب ۹ پا شیب دارد. نتیجتاً سرعت جریان رود سبب شده است مسیر آن که از زمین خاکی می گذرد پیوسته تغییر پذیرد. در مسیر رود گرداب ها و آبشارهای کم ارتفاع متعددی وجود دارد. پهنای متوسط رود نود تا صد پا و عمق متوسط آن سه تا ده پا است. در نزدیک دریاچه جلیل آب رود زلال و صاف است، ولی پس از طی مسافتی در اثر آغشته شدن به خاک زمین گل آلود و کدر می شود. از این روی،

¹ Santa Pudenziana

² Tyropin

³ Herod Agripa

شگفت نیست که نعمان سریانی که در کنار آبهای زلال رودهای «ابانا» و «فرپر» دمشق پرورش یافته بود، بر رود اردن نگریسته، با استهزاء می گوید: «آیا آبهای ابانا و فرپر بسی بهتر از همه نهرهای اسرائیل نیست، و آیا من نمی توانم در آنها شستشو کرده، پاک شوم؟»

در فاصله دریاچه های جلیل و میت، اردن از زمینهایی می گذرد که از بیشه های بید و خرزهره و نی و تبریزی و گیاهان دیگر پوشیده شده. این بیشه ها گاهی چنان انبوه و متراکم است که گذشتن از میان آنها مشکل می نماید. پیش از آنکه باستانشناسان اینجا را عرصه فعالیت پهناور خود سازند، بسیاری از جهانگردان با ملاحظه گرما و مالاریا و خطر انسانهای وحشی و جانوران درنده عقیده داشتند این ناحیه هیچگاه ممکن نبود که مسکن جمعیت های متراکم انسانی شود. ولی داستان ابراهیم و لوت حاکی است که این منطقه فلسطین در آن روزگار مسکون و آباد بوده است. تحقیقات باستانشناسان در اینجا نیز گواه بر صحت مندرجات کتاب مقدس است و ثابت می کند روزی سر تا سر این منطقه مسکن اجتماعات بزرگ و کوچک بشری بوده ظروف سفالینی که بدست باستانشناسان افتاده حاکی از وجود تمدن پیشرفته ای در این منطقه است. از این گذشته آثاری که سدها و نهرهای آبیاری و قنات ها بر جای مانده شکی نمی گذارد که کشاورزی نیز در میان ساکنان باستانی اینجا رونق داشته است. تنها در ناحیه خاوری اردن بیش از هفتاد جامعه مختلف قدیمی شناخته شده که قریب پنج هزار سال قبل وجود داشته اند. از این روی، اینجا یکی از آبادترین نواحی فلسطین بوده است. با اینکه جمعیت کنونی ماورای اردن از سیصد و پنجاه هزار نفر تجاوز نمی کند، «گلوئک»^۱، باستانشناس، با استناد به نتیجه تحقیقات خود، تخمین می زنند که در زمان عیسی محتملا یک میلیون و پانصد هزار نفر در آنجا زندگی می کرده اند. پس جای شگفت نیست که یحیای تعمید دهنده چنین جای پرجمعیتی را برای موعظه برگزیده بود. در این منطقه دست کم یازده نهر جریان دارند که به دریاچه های جلیل و میت می ریزند. «گلوئک» با شگفت از احادیث شایع در میان ریش سفیدان کنونی ابلات اینجا داستانه نقل می کند. او می گوید جمعی از پیرمردان قبائل اینجا احادیثی نقل می کنند که از چهل نسل گذشته یا هزار سال قبل در میان آنها شایع بوده است. و اضافه می کند هرگاه یکی از پیرمردان قبیله ای در ضمن نقل داستان مرتکب کوچ ترین خطایی شود، دیگران اشتباه او را اصلاح می کنند.

¹ Glueck

باستانشناس نامبرده معتقد است این احادیث که هزار سال دهان به دهان گشته اند می توانند قابل استناد و مقرون به حقیقت شمرده شوند.

دریاچه جلیل :

دریاچه جلیل دریایی به شکل گلابی است که سیزده مایل طول دارد و در عریض ترین قسمت پهنای آن به هشت مایل می رسد. گودی آن از چند پا تا صد و پنجاه پا است. در روزهای آفتابی به کاسه زمردین می ماند که از آب زلال بشقابی بلور انباشته است. بهنگام غروب آفتاب که ابرهای سرخ فام در افق پدیدار می شود، این دریاچه، همانگونه که در کتاب مکاشفه یوحنا (۱۵ : ۲) توصیف شده، چون « دریایی مخلوط به آتش » تجلی می کند. به سبب اختلاف فاحش ارتفاع کوه هرمون (۱۰۰۰۰ پا بلندتر از سطح دریا) و دریاچه جلیل (۷۰۰ پا پایین تر از سطح دریا)، این دریاچه در معرض بادهای و طوفانهای ناگهانی سهمناک قرار دارد. تپه های اطراف آن بسیار حاصلخیزاند و از نهرهای متعدد سیراب می شوند. در زمان مسیح ۹ شهر مهم در کنار دریاچه جلیل قرار داشتند که برخی از آنها از آبادترین شهرهای خاور نزدیک بشمار می آمدند. این شهرها دارای پرستشگاه ها، کنیسه ها، کاخ ها، میدان های اسب دوانی و گرمابه هایی بودند که اکثراً از سنگ مرمر به سبک معماری یونانی ساخته شده بودند.

از زمین های حاصلخیز این ناحیه میوه و سبزی فراوان بدست می آمد و ماهی که از دریاچه جلیل صید می شد به نقاط دور دستی چون روم صادر می گشت. اکنون از جنوب غرب شروع کرده، در کنار این دریاچه به گردش می پردازیم، و از نقاط تاریخی آن دیدن می کنیم

نخستین جایی که در انجیل از آن ذکری به میان آمده «تیبریوس»^۱ است (انجیل یوحنا ۶ : ۲۳). این شهر بدست هیروودیس بزرگ ساخته شده و بزرگترین قلعه جلیل بود. هیروودیس برای اینکه بنای این شهر را به اتمام رساند، ناگزیر بود یک گورستان قدیمی را محو کند. به همین جهت در زمان مسیح یهودیان متعصب این شهر را ناپاک می شمردند و از نزدیک شدن به آن خودداری می کردند. و هرگاه احتیاج آنان را ناگزیر می ساخت به شهر

¹ Tiberius

وارد شوند، از نظر شریعت ناپاک می شدند و میب ایست هفت روز مراسم تطهیر را بجا آورند. از این روی، اکثر ساکنان شهر را در آن زمان ارازل و اوباش تشکیل می دادند. با اینحال، پس از سقوط شهر اورشلیم، هیبریوس مهم ترین مرکز فرهنگ و آموزش و محل دیوان عالی یهود گردید و تلمود فلسطین در آنجا تکمیل شد. هیروودیس بزرگ بر تپه های اطراف شهر کاخهای مجللی ساخت که ویرانه های آنها تا امروز باقی است. سبب اشتها دیگر این شهر چشمه های آب گرم آن بود که درمان برخی بیماریها شمرده می شد. هیروودیس، کمی قبل از مرگش، به امید اینکه بیماریش شفا یابد، به این شهر آمد. این چشمه ها هنوز هم وجود دارند و مورد استفاده بیماران و رنجوران می باشند. ولی از اینکه عیسی به این شهر آمده باشد، خبری در دست نیست.

در شمال و مغرب تیبریوس دو قلۀ کوه قرار دارند که « شاخه های هایتن » نامیده می شوند و ارتفاعشان از سطح دریا در حدود دو هزار پا است. این قله ها کوه های آتشفشان خاموش شده ای هستند و معمولا محلی شمرده می شوند که عیسی وعظ معروف روی کوه خود را بر آن ایراد نمود. از روی این قله ها دریاچه جلیل دورنمای بس دلکشی دارد. بر روی همین کوه بود که مجاهدین صلیبی برای آخرین بار در سال ۱۱۸۷ موضع گرفتند. اینان که رابطه شان با دریاچه جلیل قطع شده بود، با سرسختی آمیخته به نومییدی پیکار کردند و سرانجام بجز معدودی همگی کشته شدند، و آنانی که بدست دشمن اسیر شده بودند بی درنگ اعدام گردیدند. همانگونه که جرج ادم سمیت ۱ نوشته است، در اینجا « مسیحیتی زورگو و خون آشام، که به اندازه بقایای صلیب حقیقی مسیح که صلیبیون بدورش گرد آمده بودند دور از مسیحیت واقعی بود، در همان جایی که مسیح انجیل صلح را اعلام داشته بود، با سرنوشت طبیعی و منطقی خود مواجه گشت»، و این گفته معروف او که « هرکس شمشیر کشد به شمشیر نیز کشته شود»، بتحقق پیوست.

به فاصله سه مایل در شمال تیبریوس، در کنار دریاچه جلیل، شهر مجدل واقع بود که مریم مجدلیه لقب خود را از آن گرفته است. این آبادی، که در حاشیۀ جنوبی جلگه « جنسره » واقع شده، امروز مجدل نامیده می شود. در زمان عیسی مجدل چهل هزار نفر جمعیت داشت و شهرتش مدیون کارگاههای رنگرزی آن بود.

¹ George Adam Smith

از روزگار کهن جلگه « جنسره » به حاصلخیزی معروف بوده است. یوسفوس این جلگه را چنین توصیف می کند: « طبیعت آن چون مناظر زیبایش شگفت انگیز است. خاک آن چنان حاصلخیز است که همه نوع درخت در آن می روید، زیرا میزان اختلاط هوای آن رشد انواع درختان را میسر می سازد. به ویژه، درخت گردو که درخت منطقه سرد سیر است در آن به فراوانی می روید، درخت خرما که مخصوص مناطق گرمسیر است در آن بارور می شود، و در کنار اینها درختان انجیر و زیتون نیز که به هوای ملایم تری احتیاج دارند دیده می شوند. در اینجا بلند همتی طبیعت درختانی را که طبعاً مخالف یکدیگراند در کنار هم نهاده است. بر سر این سرزمین در بین فصول سال نزاع و کشمکش مسالمت آمیز در گرفته است، چنانکه گویی هریک اینجا را از آن خود می داند، زیرا نه تنها میوه های پاییزی به فراوانی در آن بدست می آید، بلکه میوه های اصلی دیگری چون انگور و انجیر نیز ده ماه از سال را در دسترس بشر است. « با توجه به وضع افسانه ای این محیط می توان حدس زد که وقتی عیسی تعلیمات خود را با مثالهایی از بذرافشانان، دروگران، گندمی که در حال روییدن است، لاله های صحرا و بارانی که بر عادلان و ظالمان نازل می شود توأم می ساخت، سخنان او تا چه اندازه بگوش مردم مأنوس می آمد و در دل آنها می نشست.

در گوشه شمال غربی دریاچه جلیل شهر کفرناحوم قرار داشت. این شهر مرکز اصلی خدمات مسیح در ایالات جلیل بود. در همین شهر بود که مسیح در روز سبت در کنیسه تعلیم داد، دیوانه ای را شفا بخشید، تب مادر زن پطرس را برید، و بیمارانی را که پس از غروب آفتاب به او پناه آورده بودند بهبودی بخشید. در همین جا بود که لنگی را از سوراخ سقف اطاق فرود آوردند تا مسیح او را شفا دهد، و در همین جا مسیح غلام یوزباشی را از بیماری شفا بخشید. و همین شهر بود که مسیح علیه آن اعلام خطر کرد (لوقا ۱۰ : ۱۵) باستانشناسان برای دست یافتن به تاریخ کفرناحوم در « طل هورا »، که محل این شهر باستانی شمرده می شود و بزرگ ترین ویرانه ای است که از روزگار باستان در کنار این دریاچه مانده، به کاوش و حفاری پرداخته اند. مهم ترین کشف باستانشناسان در اینجا ویرانه کنیسه ای است که توسط باستانشناسان آلمانی از زیر خاک بیرون آورده شد و قسمتی از آن بدست راهبان فرانسیسکان مرمت گردید. این بنا از سنگ آهکی رو به اورشلیم ساخته شده است، و ساختن بناهای دینی رو به اورشلیم به تشخیص باستانشناسان سنت مذهبی بوده که در سراسر فلسطین مراعات می شده است. با اینکه

گروهی از باستانشناسان این کنیسه را یادگار قرن اول میلادی می دانند، با توجه به اینکه تیتوس، سردار رومی، در سال هفتاد، و « هادرین »، امپراتور روم، در سال ۱۳۰ میلادی امحای کنیسه ها را معمول ساختند، می توان حدس زد که بنای این کنیسه دیرتر از زمان آنها یا در حدود سال دویست میلادی ساخته شده است. آن دیوار کنیسه که روبه دریاچه جلیل ساخته شده دارای سه در ورودی و یک پنجره بزرگ بوده است، و انسان می تواند پسران بی علاقه به مراسم مذهبی را که از این پنجره قایق های سفید روی دریاچه را می نگریستند در نظر مجسم کند.

فضای داخل کنیسه به طول هفتاد و به عرض پنجاه پا بود، و از سه طرف با ایوان ستوندارای محصور بود. در بالا فضای دیگری قرار داشت که محتملاً زنان از آن استفاده می کردند. نکته جالب توجه این است که قسمت هایی از این بنا، به گواهی کتیبه هایی که در آن تعبیه شده، از طرف اشخاص مختلف اهداء و وقف شده اند. هنوز بر روی قطعه یکی از ستون ها کتیبه ای دیده می شود که نام زبدي، فرزند یوحنا، بر آن مکتوب است. در کتاب مقدس ما با یوحنا فرزند زبدي آشنا می شویم. رسم معمول اهالی فلسطین این بود که در هر نسلی دو نام را به تناوب استعمال می کردند. لذا، بعید نیست که این ستون در سنوات بعد از طرف یکی از افراد خانواده یوحنا رسول اهداء شده باشد. نکته شگفت انگیز در ساختمان این بنا عقاب رومی است که در تزئینات آن به کار رفته، در حالی که می دانیم یهودیان از رومیان نفرت داشتند. در اینصورت آیا ممکن نیست این عقاب به دستور همان یوزباشی رومی، که به یهودیان مهر می ورزید و کنیسه کفرناحوم را که در انجیل لوقا (۷ : ۲ - ۵) بدان اشاره شده برای آنها ساخت؛ تعبیه شده باشد؟

در محلی موسوم به « عین طبقه »، واقع در جنوب غربی کفرناحوم، بقایای یک کلیسای قرن چهار میلادی برمی خوریم که به نام کلیسای « نان و ماهی » معروف شده. کسی از تاریخ بنای این کلیسا آگاه نیست، و بظن قوی این کلیسا در زمان رومیان ساخته شده و بعداً بنای آن تجدید گردیده است. از این کلیسا امروز جز راهرو آن و پایه چند ستون شکسته اثری برجای نمانده است دکتر مورتون در کتاب خود موسوم به « در جای گام های استاد » دیدار خود را از این کلیسا چنین شرح می دهد: « عرب بادیه نشین کهنسال، که این یادگار گرانها را محافظت می کند، جارویی بدست گرفت و مشغول رفتن زمین شد. با هر جارویی که بر زمین می کشید، تصویر زیبای کوچکی در نور خورشید می درخشید. زمین از موزاییک های ریزی که با سلیقه و مهارت رنگ آمیزی شده

اند پوشیده شده و در میان این رنگها آبی و سبز بیش از رنگهای دیگر است. سازنده این موزاییک ها، هر کی بوده باشد، شیفته پرنندگان دریاچه جلیل بوده است، زیرا تصویر آنها را در سنگ های ریز رنگ آمیزی شده خود منعکس ساخته است. کف اطاق به مربع های متعددی منقسم شده که هر یک به اندازه یک قالیچه معمولی وسعت دارد. هر یک از این مربع ها با تصویر پرنندگان و جانوران تزیین شده است. ولی در ترسیم و رنگ آمیزی آنها چنان ذوق و هنر به کار رفته است که انسان می تواند سازنده این تصاویر بدیع را در ذهن خود مجسم کند که در پشت نیزارهای کنار دریاچه پنهان شده، در حالی که بر حرکات اردک ها و درناها می نگرد و به چهجه مرغانی که از نی ها آویزان اند گوش می دهد، تبسمی حاکی از رضایت بر لب دارد. من تصویر غاز نر فوق العاده زیبای او را که گل شاخه نیلوفری را به سوی خود می کشد بیش از همه می پسندم.

« یکی دیگر از مناظر جالب این تصویر نزاع یک حواصل با افعی است. تصویر بلدرچین فربهی نیز در میان تصاویر جلب توجه می کرد. و من به استادی و مهارت سازنده این موزاییک که توانسته است حالت نادر مرغابی را که بر روی آب ایستاده، بالهای خود را بهم می کوبد اینسان زنده مجسم کند، آفرین می گویم. »

در انجیل لوقا (۱۰ : ۱۳ - ۱۵) مسیح بر شهرهای خرزین، بیت صیدا و کفرناحوم اعلام خطر می کند، و از آنها چنان یاد می کند که گوی نزدیک هم بوده اند. به فاصله کمتر از دو مایل از ویرانه های کفرناحوم ویرانه ای واقع است که امروز « کرزه » خوانده می شود و احتمالاً بقایای همان شهر خرزین است.

در اینجا نیز ویرانه اصلی متعلق به کنیسه یهود است. بنای کنیسه با پیکر چهار پایان و تصاویری که گردآوری انگور و گرفتن آب آن را نمایش می دهد آراسته است. شهر بیت صیدا در مشرق رود اردن قرار داشت. فیلیپ آن را از سر نو ساخت و به نام دختر امپراتور ژولیان نامید. بیت صیدا با توجهات این پادشاه شهری با عظمت و با اهمیت گشت. تنها یک ویرانه دیگری تپه صخره ای است که برخی از باستانشناسان آن را با بقایای این شهر اشتباه می کنند. اعلام خطر مسیح چه سان مهیب و دهشتناک درباره این شهرها تحقق یافته است!

در سمت شمال و در کنار دریای مدیترانه به جایی می‌رسیم که شهر باستانی « صور » در آن واقع بوده است. در کتاب مقدس و در کتیبه‌های دیگر بارها به این شهر اشاره شده است. « صور » به معنی صخره است و این نام هم از آن جهت که این شهر بر روی صخره‌ای بنا شده بود و هم از این جهت که شهری مستحکم بوده نام مناسبی برای آن بوده است. « صور » در جزیرای به فاصله تقریباً نیم مایل از ساحل بنا شده بود. نام اولیه این شهر «اوشو»^۱ بوده و در کتیبه‌های « طل عمرنا»، که قبلاً از آن سخن گفتیم، بدان مکرر اشاره رفته است. ساکنان « صیدون » این شهر را بنا کرده، آن را مستعمره خود ساختند و بعدها این شهر بزرگ‌ترین مرکز بازرگانی در خاور نزدیک شد. در سنوات بعد توسط هیرام پادشاه، که در کارهای عمرانی سلیمان پادشاه دخالت فراوانی داشته، در بین این شهر و سرزمین اصلی شاهراهی احداث شد. در آن روزگار شهر صور از نظر هنر و صنعت سرآمد همه شهرهای جهان بود. از این روی، سلیمان بدو پیغام داد: « می‌دانی که در میان ما کسی نسبت که چون صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد » (اول پادشاهان ۵ : ۶). این پادشاه در برونزکاری ماهرانه و عظیم هیکل اورشلیم از هیرام و هنرمندان او استفاده کرد. در تاریخ قرون بعد به نام « جزبیل»، از اهالی شهر صور، و دختر « اتبعل » بر می‌خوریم که برای منسوخ ساختن پرستش یهوه دست به حيله گری و شرارت زد. وی، که زن و ملکه آهاب پادشاه بود، توانست وی را به اجرای نقشه‌های شیطانی خود وادار سازد. در باب ۲۷ از کتاب حزقیال با ثروت سرشار این شهر و کالاهایی که به ملل دیگر صادر می‌کرده آشنا می‌شویم. این کالاها عبارت بودند از : نقره، آهن، قلع، سرب، عاج، آبنوس، زمرد، منسوجات ارغوانی و زردوزی، کتان ظریف، مرجان، عقیق، ادویه و سنگهای بهادار. در این کتاب ویرانی و انهدام کامل شهر صور نیز پیشگویی شده است. ولی موقعیت مستحکم این شهر که بر جزیره‌ای قرار داشت تا چهار قرن آن را از دستبرد حوادث مصون داشت. شلمانصر چهارم، پادشاه آشور، این شهر را پنج سال در حلقه محاصره گرفت، ولی به تسخیر آن توفیق نیافت. یکی دیگر از پادشاهان مقتدر بابل، به نام نبوخذنصر، نیز این شهر را سیزده سال محاصره کرد، ولی نتوانست از عهده تسخیر آن برآید. شهر صور با پشتیبانی نیروی دریایی مقتدر خود و با دسترسی به دخایر خارج از راه دریا، با سرسختی در برابر مهاجمین ایستادگی کرد. ولی سرانجام کاری که مهاجمین دیگر از عهده انجامش برنیامده بودند بدست اسکندر انجام گرفت. چون ساکنان صور، که در این

¹ Ushu

هنگام فرمانبردار پادشاه ایران بودند، از تسلیم شهر به اسکندر سرباز زدند، از طرف اسکندر حملات وحشتناکی به این شهر صورت گرفت. اسکندر که می دانست از راه دریا به گشودن شهر توفیق نخواهد یافت، قسمتی از شهر را که در خشکی قرار داشت ویران ساخت و در آن شاهراهی به عرض دویست پا احداث نمود که در کنار دریا به روبروی جزیره منتهی می شد. در این شاهراه او برجهای مرتفع و استحکامات جنگی احداث کرد. اهالی صور با پرتاپ کردن مشعلهای آغشته به نفت و گوگرد از دریا و با فرو ریختن ریگهای سرخ سوزان از منجنیق های خود، برجها را ویران ساختند. اسکندر، که دریافته بود تنها از راه دریا ممکن است به تسخیر شهر توفیق یابد، کشتی های جنگی گردآورد و با نیروی دریایی صور به پیکار برخاست. ولی این بار هم نیروهای او نابود گشتند. ولی غلبه او در خشکی بر ایرانیان و وحشتی که قدرت رو به رشد وی بر دلها افکنده بود، سرانجام اوضاع را دیگرگون ساخت. پادشاه قبرس به کمک اسکندر شتافت و نیروی دریایی خود را، که مرکب از دویست کشتی جنگی بود، در اختیار وی نهاد.

در بین نیروهای دریایی اسکندر و صور نبرد شدیدی در گرفت و پس از هفت ماه مقاومت صور درهم شکست. ده هزار تن از ساکنان صور کشته شدند و سی هزار تن به اسارت رفتند.

از آن پس شهر صور به تدریج مرمت شد، هیرودیس بزرگ معبدی در آن بنا کرد، و کشتی حامل پولس رسول برای باراندازی در بندرگاه آن لنگر انداخت. در قرن دوم میلادی این شهر اسقف نشین شد، ولی نخستین کلیسای آن در حین جفاهای بعدی ویران و نابود گشت. پس از آنکه قسطنطین، امپراتور روم، به مسیحیت گروید، بازلیک بزرگی در صور بنا شد و هنگام تقدیس آن یوسیوس، تاریخ نویس تانی کلیسا، خطابه ای خواند. این کلیسا حیاط مسقفی داشت که فواره ای در وسط آن جستن می کرد و درهای سه گانه بزرگش آن را به کلیسا مربوط می ساخت. کف این درها از مرمر ساخته شده بود و سقف آنها را چوب سر آزاد می پوشانید. در کتابی که به نام « بنیاد نامه رسولان » معروف شده وضع این کلیسا و ترتیب و مراسم مجالس آن به تفصیل توصیف گردیده است :

« این بنا که رویش به سوی شرق است و رختدارخانه هایش در سمت مشرق در دو سوی آن قرار گرفته و آن را شبیه کشتی ساخته است، مدت مدیدی پایدار بماند. در وسط تخت اسقف نهاده شود و در طرفین او

کشیش ها بنشینند؛ و خدام با جامه های تنگ در نزدیک ایستاده، آماده خدمتگذاری باشند، زیرا آنان چون کشتیبان اند. به راهنمایی آنها، جماعت مؤمنان در دو سوی آرام و با نظم بنشینند و خاموش باشند. در وسط قارای بر جای بلندی بایستد و کتابهای موسی ... و رسالات پولس و انجیلها را بخواند ... در پشت سر آنها کشیش ها، یکی یکی، نه لا هم، مردم را اندرز دهند، و اسقف در جای خود چون فرمانده انجام وظیفه کند. باربران در مدخل مخصوص مردان بایستند و از واردین مراقبت کنند، در حالی که خدام زن چون کشتیبانان در مدخل زنان ایستاده اند. ولی هرگاه کسی در خارج از جای مخصوص خود بایستد، خادمی او را مؤاخذه کند و به جای مناسب هدایت نماید، زیرا کلیسا نه تنها چون کشتی است بلکه مانند گله گوسفند است. همانگونه که چوپان گوسفندان سرکش را جدا نگاه می دارد، در کلیسا نیز باید چنین باشد. مردان جوان، در صورتی که جایی برای نشستن باشد، در کنار هم بنشینند، و در غیر اینصورت برپا بایستند. آنان که از نظر سن بزرگتراند به ترتیب بنشینند، و کودکان در کنار مادران و پدرانشان بایستند. زنان جوان با هم بنشینند، و در صورتی که جایی برای نشستن نباشد، در پشت سر زنان بزرگتر بایستند. زنان شوهردار و صاحب فرزند در کنار هم بنشینند و زنان باکره، یا بیوه یا کهنسال در جلو همه حاضرین بنشینند یا بایستند. خدام واردین را به جای مخصوص آنها راهنمایی کنند. ولی هرکسی که وارد کلیسا می شود می تواند به جای مخصوص خود برود و در مدخل بنا بنشیند. خدام مراقب حاضران باشند که کسی نجوا نکند، بخواب نرود، نخندد، و اشاره نماید زیرا همه حاضران در کلیسا باید مؤدب و متین باشند و بدقت به کلام خداوند گوش فرا دارند. پس از آن، همه با هم برخیزند، و در حالی که رو به مشرق ایستاده اند، بعد از آنکه منتظرین تعمید و آنان که برای توبه آمده اند بیرون رفتند، به حضور خدا دعا بخوانند. پس از پایان دعا، گروهی از خدام با وقار و ترس تدارک عشای مقدس را بینند. گروهی دیگر از خدام مراقب حاضران باشند و آنان را ساکت نگاه دارند. لیکن خادمی که در دسترس کاهن بزرگ است به جماعت گوید : کسی با دیگری نزاع نکند و احدی با ریا و تزویر به اینجا نیاید. پس از آن، مردان به مردان و زنان به زنان بوسه خداوند دهند. سپس، همان خادم برای همه کلیسا و همه جهان دعا کند: اسقف برای مردم دعا بخواند. بعد مراسم عشای ربانی برپا شود، جماعت ایستاده، دعا کنند، و بعد از آنکه نذر و نیاز پایان یافت هر دسته ای جداگانه و به ترتیب در بدن خداوند و خون گرانهای او شرکت کند، و این را با احترام و

ترس مقدس بجا آورند، چنانکه با بدن پادشاه خود می کنند. زنان با سرهای پوشیده، همچنانکه عادت آنها می شود، در این کار شرکت کنند ولی متوجه باشید که احدی بی ایمان به کلیسا وارد نشود. «

شکوه و رونق شهر صور تا عصر جنگهای صلیبی دوام یافت، و صلیبیون آن را پایگاه نظامی خود ساختند. ولی پس از سقوط «عکا»^۱ و تسخیر مجدد فلسطین بدست مسلمین، شهر به کلی منهدم گشت و تا امروز ویران مانده است. نکته جالب توجه کثرت پیشگوییهای است که درباره ویرانی و انهدام این شهر شده است، زیرا نه تنها حزقیال بلکه اعیاء، ارمیا آموس و ذکریا نیز این انجام شوم را برای آن پیشگویی کرده اند. پیشگویی ذکریا در آیه ۴ از باب نهم کتاب او نمونه ای از این پیشگوییها است: « اینک، خداوند او را اخراج خواهد کرد، قوتش را که در دریا می باشد تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد. « ویرانی این شهر چنان وحشتناک است که در روزگار خودمان کیپلینگ آن را چون حادثه ای اعراب انگیز به یاد ما می آورد.

ماورای اردن و اورشلیم :

یکی از آبادترین و جدیدترین نواحی فلسطین در زمان عیسی منطقه ای بود که « دکاپولیس » یا « دو شهر » نامیده می شد. همه آبادیهای این ناحیه، که شهرهای یونانی نوسازی بودند، بجز یکی، در مشرق رود اردن قرار داشتند. شهر « جرسا » نمونه این شهرها است که یکی از باستانشناسان ویرانه های آن را با عبارت « رضایتبخش ترین ویرانه ای که تاکنون دیده ام » توصیف می کند. این شهر در پنجاه مایلی جنوب خاوری دریای جلیل در کنار شاخه ای از رود « یبوق » واقع بود و ظاهراً یکی از آبادترین و با شکوه ترین شهرهای ماورای اردن بوده است. این شهر دارای خیابانهای زیبا، میدان مدور، معابد باشکوه، تماشاخانه ها و گرمابه های متعدد بوده است. این شهر را نباید با شهر جدریان، که در کتاب انجیل لوقا (۸ : ۲۶) نامش آمده و همان شهری است که عیسی در آن دیوانه ای را شفا داد، اشتباه کرد، چه که این شهر احتمالاً در محلی قرار داشته است که امروز « کرسا » نامیده می شود. این محل در مشرق دریای جلیل واقع است و در نزدیک آن کوههای بلند دامن خود را در آب دریاچه فرو برده اند.

¹ Acre

در « جرسا » به بقایای میدان وسیعی که به مسابقات شمشیر زنی اختصاص داشته و به صورت گودالی احداث شده بود برمی خوریم. در اینجا روی تپه دریاچه مصنوعی به عرض و طول ۳۰۰ و ۷۰۰ پا وجود داشته که در آن قایق ها با هم نبرد می کردند. خیابان اصلی این شهر بیش از نیم مایل طول داشته و چرخهای گاری ها در آن خطوط گودی برجای نهاده بود. در طرفین آن پیاده روهای مرتفعی قرار داشت. برای خروج فاضل آب مجاری ای در زیر زمین احداث شده بود و یک تماشاخانه به سبک یونانی در آن قرار داشت که هنوز هم می توان تعداد ردیف صندلیهای آن را برشمرد. در نیمی از آن صندلیهای حکاکی شده ای به شکل جعبه ظاهراً برای شخصیت های محلی نهاده شده بود. پهنای صحن نمایش آن بیش از صد پا است، و این صحنه قطعاً شاهد مناظر هیجان انگیزی بوده است. معبد آرتیمس دارای ایوانی است که با ستونهایی از سنگ آهکی سرخ فام به طول چهل و پنج و قطر پنج پا ساخته شده است.

در راه پرپیچ و خمی که اریحا را به اورشلیم می پیوندد، به جایی می رسیم که کاروانسرای سامری نیکو نامیده می شود. این تنها کاروانسرای است که در این راه قرار دارد و از روی سنگهایش می توان تشخیص داد که در زمان رومیان یا حتی قبل از آن ساخته شده است. قطعات موزاییک که در یک سوی آن دیده می شود ظاهراً آثار یک کلیسای مسیحی قدیمی است. این کاروانسرا نیز مانند همه کاروانسراهای خاور نزدیک دارای فضای روبازی است که به دیوارهای مستطیل شکلی در چهار طرف محدود می شود و در وسط آن چاه آبی قرار دارد. البته کسی نمی داند که داستان سامری نیکو که عیسی نقل کرد صرفاً یک داستان خیالی است یا شرح واقعه حقیقی است. ولی، در هر حال در این شکی نیست که وقتی عیسی آن داستان را بر زبان راند همین کاروانسرا را در نظر داشت.

بیت عنیا :

این شهر، بی شک، در خاور کوه زیتون، درجایی که امروز دهکده « العازریه » یا محل ایلعازر قرار دارد، واقع بود. در وسط آن مسجدی است که بر روی کلیسای مسیحی ساخته شده و خود کلیسا نیز بر فراز غاری که ظاهراً مدفن ایلعازر بوده بنا گردیده است. پس از استیلای مسلمین بر فلسطین، مسیحیان تا چند قرن از نزدیک شدن به این غار ممنوع بودند. و در نتیجه دریاچه آن مسدود گردید. در قرن هفده شخصی به نام « کاستوس »

توانست اجازه دخول مجدد مسیحیان را به آن تحصیل کند. امروز کسانی که به دیدن این غار می روند پس از پیمودن بیست پله در قعر آن به فضای تاریک و غبار آلودی می رسند که دو پله پایین تر از آن گوری منتسب به ایلعازر قرار دارد. این شهر امروز ویرانه ای بیش نیست و، همانگونه که یکی از سیاحان گفته، « دارای خانه هایی است که چون ویرانه می مانند و پر از ویرانه هایی است که به خانه شباهت دارند. » در این شهر به اماکنی اشاره می شود که گویا مسکن مریم و شمعون بوده است، ولی در صحت آن تردید است. ولی عیسی پس از ترک موطن خویش اینجا را به اورشلیم چندان نزدیک بود که در اندک زمانی می شد فاصله آنها را پیمود و از طرفی نیز آنقدر از آن شهر فاصله داشت که جای نسبتاً امن و آرامی بشمار می رفت و بسبب تسلط بر رود اردن و تپه های موآب دارای چشم اندازهای دلکشی بود، مسکن و مأوای خود ساخت. در اینجا مارتا، که زن عمل بود، کوشید حوایج جسمی عیسی را مرتفع سازد، و مریم، که زنی صوفی مسلک بود، با تلمذ در نزد وی او را خشنود می ساخت. لازار برادر آنها بود، و او همان کسی است که شاگردان عیسی وی را عبارت « آنکه او را دوست می داری » به یاد وی می آوردند. بنا به روایت یوحنا، زنده شدن او بدست مسیح خشم و کینه فرمانروایان یهود را علیه مسیح برانگیخت.

آخرین روزهای عمر عیسی بیشتر در کنار معبد زیبا و باشکوه هیرودیس سپری شده، و در انجیل لوقا (۲۱ : ۵) این معبد چون پرستشگاهی که با « سنگ های خوب » ساخته شده، توصیف گردیده است. از سنگهای آن بزرگترین سنگی که تاکنون بدست آمده سنگی است به طول ۵ و ۱۶ و عرض ۱۳ پا، ولی یوسفوس می نویسد سنگهای بزرگتر از این به ابعاد ۵ و ۳۷، ۱۲ و ۱۸ پا در ساختمان آن به کار رفته است. کهنه و پیشوایان دین یهود این پرستشگاه باشکوه و با عظمت را چنین توصیف می کردند: « آنکه شهر اورشلیم را به زیبایی خود ندیده باشد، شهر قشنگی هرگز ندیده است. کسی که بنای دوم هیکل را ندیده باشد، در عمرش بنای باشکوهی ندیده است. »

در برابر این پرستشگاه مذبحی به قاعدهٔ چهل و هشت پای مربع بنا شده بود. روی آن بنایی با ارتفاع ۷ و ۴۵ پا، روی آن دو پلیکان، و در بالای همه مذبح دیگری به طول ۳۶ پا قرار داشت. میزان کار و کوششی که صرف بنای این پرستشگاه و بناهای متعلق به آن شده از اینجا معلوم می شود که ارتفاع بلندترین نقطهٔ آن از قاعدهٔ دیوار بیرونی، که در دره ساخته شده بود، قریب پانصد پا است.

جایی که این همه سنگ از آن استخراج شده، بنا به روایت یوسفوس، به شاه تعلق داشته است. با گذشت زمان محل این معدن به فراموشی سپرده شد، تا اینکه بیش از صد سال پیش یک نفر انگلیسی به نام «بارسلی»^۱، که با سگی در خارج دیوارهای اورشلیم نزدیک دروازه دمشق می گشت سگش را گم کرد. لحظه ای بعد متوجه شد که سگ او از حفره ای بیرون می جهد. «بارسلی» نزدیک تر رفت و دید این حفره به غاری باز می شود که در زیر دیوار شهر قرار دارد. روز بعد او همراه چند نفر دیگر به اینجا آمد. اینان حفره را گشوده، وارد غار شدند، و از مشاهده غار بی پایان وحشتناکی که در برابر آنها قرار داشت برجای خود خشک شدند. وسعت غار به حدی بود که نور مشعل های آنها به انتهای آن نمی رسید. مرد انگلیسی نامبرده بعد دریافت معدن پادشاهی را که از زمان سلیمان محل استخراج سنگهای ساختمانی بوده کشف کرده است. در این غار پهناور پرتگاه ها و چاه های فراوان و همچنین دالانهایی قرار دارد که به سوی کوهستان کشیده شده. تخمین می زنند که سه بار از آن استخراج می شده نوعی سنگ سفید است که به آسانی تراشیده می شود، ولی در مجاورت هوا سخت می گردد. هم اکنون جای ادوات سنگتراشانی که دو هزار و هشتصد سال قبل بکندن سنگهای آن اشتغال داشتند به چشم می خورد، و کسانی که امروز از آن دیدن می کنند می پندارند سنگتراشان لحظه ای پیش آنجا را برای استراحت ترک گفته اند و بزودی باز خواهند گشت. گفته می شود در بین غار و معبد اورشلیم دالانی بوده است که تابوت معروف یهود را هنگام انهدام اورشلیم همراه غنایم دیگر در آن پنهان ساخته اند. ولی چنانکه از کتیبه طاق تیتوس در روم برمی آید، غنایم معبد اورشلیم توسط این سردار رومی به روم برده شده است.

جلجتا و کلیسای قیامت :

مدت ها عقیده عمومی بر این بود که مرگ و قیام مسیح در جایی که امروز کلیسای «قیامت» واقع است صورت گرفته. باید به یاد داشت که شهر اورشلیم در سال هفتاد میلادی بدست تیتوس، سردار رومی، به کلی منهدم گشت. یوسفوس می نویسد در این فاجعه یک میلیون و نهصد هزار یهودی کشته شدند و قریب نود و هفت هزار تن به غلامی فروخته شدند. مسیحیان قبل از وقوع حادثه به تبعیت از اعلام خطر مسیح شهر را ترک گفته، به

¹ Barclay

شهر « پالا » در ماورای اردن، گریختند و بدینسان زنده ماندند. بجز دیوارهای غربی اورشلیم، که اشغالگران پس از تسخیر و انهدام شهر برای نمایاندن دلاوری خود از تخریب آنها چشم پوشیدند، بقیه دیوارهای این شهر با خاک یکسان گردید و کوچکترین اثری از آن برجای نماند. رهگذری پس از تخریب شهر آنجا را دیده است، می گوید: « اثری که دلالت کند روزی انسان در اینجا می زیسته بچشم نمی خورد. » بعدها اورشلیم بار دیگر ساخته شد و آبادی را از سرگرفت. در زمانی که شهر روبه آبادی می رفت، بی شک، جمعی از مسیحیان نیز بدانجا بازگشتند و در نقاطی که شاهد وقایع مهم تاریخ دین آنها بوده است بناهایی بنیاد نهادند و در این میان جایی را که کلیسای « قیامت » در آن ساخته شد همان جایی پنداشتند که مسیح در آن مدفون شده است.

در سال ۱۲۲، « هادرین »^۱ امپراتور روم، به اورشلیم آمد و فرمان داد این شهر از نو ساخته شود. او مایل بود اورشلیم مطلقاً به صورت یک شهر رومی درآید. در این وقت یهودیان از ترس اینکه مبادا به محل معبد آنها بی حرمتی شود، علیه رومیان شوریدند. سرسختی و شدت مقاومت آنان به جایی کشید که هادرین ناگزیر گشت برای خوابانیدن انقلاب لایق ترین سردار خود ژولیوس سوروس را به فلسطین بفرستد. این بار رومیان پس از تسخیر ششصد شهر و دهکده، که به صورت دژ درآمد بودند، و با از پا درآوردن پانصد و هشتاد هزار تن از شورشیان، توانستند آتش انقلاب را خاموش سازند. از این پس تجدید بنای اورشلیم آغاز گشت. هادرین فرمان داد برای تحقیر جلجتا پرستشگاهی برای بت پرستان در آن بنا شود. به دستور او، تپه جلجتا با دیوار محکمی به ارتفاع بیست پا محصور شد و در میان آن برای معبد قرار گاهی به طول سیصد و به عرض صدو شصت پا احداث گردید. در اینجا که با درختان متعدد تزیین شده بود، مجسمه ژوپیتر بر کلیسای قیامت و مجسمه ونوس بر جلجتا نصب گردید. این وضع تا دویست سال دوام یافت، تا مسیح بر روم غالب آمد و خود امپراتور روم به مسیحیت گردید. در این هنگام ماکاریوس، اسقف اورشلیم، فرمانی از روم دریافت داشت که کلیسایی که بر جلجتا بنا شده باید ترمیم شود. در سال ۳۳۶، معبد بت پرستان ویران گشت و گوری که در زیر آن بود بیرون آمد. ظاهراً یوسیوس، که در آن هنگام پسر بچه ای بیش نبود، شاهد این تحول بوده است. یکی از نویسندگان بعدی ترمیم بنای جلجتا را به زمان متأخر تری که مصادف با سفر هلنا، مادر امپراتور روم، به اورشلیم است، منتسب می کند. در این تردیدی نیست که هلنا به

¹ Hadrian

اورشلیم سفر کرده و در آنجا صلیبی یافته است که به تصور او صلیب حقیقی مسیح بوده. به دستور او بنایی که بر روی جلجتا ساخته شده بود ویران شد و به جای آن گنبدی به قطر صد و نه پا بنا گردید. مساحت تپه ای که تصور می شود همان محلی است که مسیح بر آن مصلوب شده، به ابعاد ۱۸ و ۱۵ پا است. در دوره های زمانی بعدی این کلیسا را آتش زدند، بار دیگر بنا کردند و چندی بعد باز ویران شد. از آن زمان تاکنون چند بار در آن تغییراتی داده شده و بعضی قسمت‌هایش تجدید بنا گردیده است، ولی قسمت‌هایی از آن یادگار عصر جنگ‌های صلیبی است.

کلیسای مزبور امروز عبارت از بنای کهنه و کثیف پرپیچ و خمی است که دارای نمازخانه ها و حریم‌های متعددی می باشد و برای تماشای همه آنها انسان باید چند روز وقت صرف کند. در نتیجه رقابت فرقه های مختلف مسیحی هرگوشه این کلیسا امروز نمایشگاهی از مراسم و سنن گوناگون گردیده و هر تصویر و هر نقطه فرش آن به فرقه و دسته خاصی تعلق دارد و کمترین تخطی به حقوق دیگران کافی است که آشوب خونینی برپا کند. در حال حاضر شش کلیسای مختلف، که عبارت اند از کلیسای ارمنی کریگوری، کلیسای قطبی، کلیسای سوریه، کلیسای ارتدکس، کلیسای جیشی و کلیسای کاتولیک رومی، در اداره این کلیسا سهیم اند. در عصر جنگ‌های صلیبی اداره کلیسا منحصرأ در دست کلیسای روم بود. پس از آن کلیساهای دیگری نیز تدریجاً در آن برای خود جایی باز کردند. در وسط کلیسا، آنجا که گمان می رود قبر مسیح بوده، حریمی است که اجازه داده شده چهل و سه چراغ از سقف آن آویزان شود. از اینها سیزده چراغ به کلیسای روم، ۱۳ چراغ به کلیسای ارتدکس، ۱۳ چراغ به کلیسای ارمنی، و چهار چراغ به کلیسای حبشه تعلق دارد.

رسم سالانه آتش مقدس از جمله موهومات هراس انگیزی است که این پرستشگاه باستانی را در بر گرفته. این رسم مبتنی بر حدیثی است که می گوید قرن‌ها پیش راهبی که شغلش روشن داشتن چراغ در حرم « قیامت » بود بخواب رفت و در اثر غفلت او چراغ خاموش گشت. چون چشم گشود، از قصوری که مرتکب شده بود افسرده و هراسان گشت و از خداوند طلب بخشش کرد. در این هنگام آتش مقدس از آسمان نازل گشت و چراغ روشن شد. از آن پس، هر سال در ایام عید قیام مسیح این معجزه تکرار می شود. کلیسا از هزاران مؤمنی که هر یک شمع خاموشی در دست دارد انباشته می شود. در میان مراسم مفصل با شکوه اسقف اعظم ارتدکس سه بار بدور حرم طواف می کند. بعد گروهی از کشیشان که جامه های آراسته گرانبها در بر و درفش های پرزق و برق در دست

دارند و پیوسته سرود می خوانند به میان جمعیت روان می شوند. سپس، اسقف اعظم، در حالی که توده ای شمع خاموش در دست دارد، به تنهایی داخل حرم می شود. در این هنگام ناکهان شعله ای میدرخشد و اسقف با شمعهای فروزان بیرون می آید. مؤمنین که در کلیسا گردآمده اند پیش آمده، شمع خود را با آن آتش « آسمانی » روشن می سازند. پس از آن، جماعت در کوچه های باریک شهر پراکنده می شود و در حالی که هرکس بدقت می کوشد شمع خود را از خاموش شدن باز دارد، به خانه های خود روان می شوند. هریک از پیروان کلیسای ارتدکس شمع خود را از شعله شمع دیگری روشن می کند، و بدینسان این آتش « مقدس » به اکناف عالم ارتدکس برده می شود.

کینه و حسد و مکر و تزویر چنان این کلیسای بزرگ را در گرفته است که انسان از دیدن آن پریشان و نومید می شود. شاید مساعدترین توصیفی که بتوان از این کلیسا کرد همان عبارتی باشد که به اسقف گور نسبت داده می شود. چون از او پرسیدند به نظر وی عیسی این وضع را چگونه تلقی خواهد کرد، پاسخ داد: « به نظر من، او با همان تبسم دلنشین خود خواهد گفت کودکان من محتاج بازیچه اند. آیا همه کودکان گاهی بر سر بازیچه نزاع نمی کنند؟ »

« گور باغ » که در نزدیکی محلی موسوم به « جلجتای گوردون » واقع است، وضعیتش از هر جهت با وضع کلیسای « قیامت » تفاوت دارد. چند سال قبل یک سرلشکر انگلیسی که به نام «چاینز گوردون»^۱ معروف بود، به اورشلیم آمد، و در خارج دیوارهای شهر متوجه تپه ای شد که غارهای کوچکش آن را به شکل جمجمه درآورده است. به نظر او رسید که اینجا باید جلجتای حقیقی یا محل جمجمه درآورده است. به نظر او رسید که اینجا باید جلجتای حقیقی یا محل جمجمه باشد. افسر نامبرده در زیر تپه غاری یافت که محل دفن اجساد بشری بوده، و از آن پی برد که این غار باید همان جایی باشد که بدن مسیح را در آن نهادند. این غار که در باغی واقع شده جای وسیعی است ظاهراً مدفن شخص ثروتمندی بوده. دریچه آن با سنگ بزرگی که در برابرش نهاده بودند مسدود شده بود و از منفذی که در بالا قرار داشت نور به داخل آن می تابید، چنانکه اگر کسی در مدخل آن ایستاده، به داخل می نگریست، به کمک این نور می توانست درون آن را تماشا کرد. آثاری که از زیر خاک این باغ پس از حفر

¹ Chines Gordon

آن بدست آمده عبارت است از یک منگنه قدیمی شراب سازی و سنگهای یک معبد بت پرستان. معلوم شده است کسانی که در مجاورت این تپه می زیستند آن را « تپه جمجمه » می خواندند. هنگام تجزیه خاک این غار، به خلاف غارهای دیگر، اثری از استخوان در آن نیافته اند.

با اینحال کسانی هستند که اینجا را جلجتای حقیقی می شماردند. البته این فرضیه را نمی توان اثبات کرد، ولی از آنجا که این امکان کاملاً پاک و منزّه و دست نخورده نگاهداری شده، کسی که سحرگاه روز عید قیام در آنجا حاضر می شود، همانگونه که نویسنده چند سال قبل در آن حضور یافت، در می یابد این غار باید چنان جایی باشد که مسیح در آن مدفون شد، و می توان حالت زنی را که سحرگاه آن روز با بیتابی به سر قبر رفت در نظر مجسم سازد و صدای فرشته را که می گفت، « در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. بروید و این را به شاگردان بگویید »، بگوش دل بشنود.

فصل شانزدهم

کلیسای رشد کننده

پس از پنتیکاست مرکز جنبش مسیحیت از اورشلیم به شهر تاریخی دمشق انتقال یافت. این شهر، که در حاشیه دشت سوریه واقع شده، عظمت و پایداری خود را مدیون دو رود ابانا و فرپر است که از کنار آن می گذرند. از این دو رود یکی از دامن کوه هرمون به سوی جنوب غرب، و دیگری از کوههای لنان در شمال غرب روان است. هر دو رود نامبرده دارای آب زلال و مناظر دلکش و دشت بارور پهناوری را سیراب کرده، باغهای سحرانگیز دمشق را بوجود آورده اند. سخنوران عرب این باغها را با باغهای فردوس برابر دانسته اند و گفته اند که چون از حضرت محمد، هنگامی که لشکریان اسلام شهر دمشق را تسخیر کردند، تقاضا شد وارد شهر شده، باغهای آن را تماشای باغهای دلفریب دمشق شوق دیدار باغهای فردوس را از دلم بیرون کند. دمشق حتی امروز شهری زیبا و آباد با سقف سفید و مغازه ها و باغهای سر سبز فریبنده است، و کهن ترین شهر جهان بشمار می رود که دائماً مسکون بوده. در کتاب مقدس، از زمان ابراهیم گرفته تا زمان تدوین کتاب عهد جدید و هنگام گرایش پولس به مسیحیت، به نام این شهر مکرر اشاره رفته است. در روزگار پادشاهان اسرائیل دمشق پایتخت سوریه بود و یکی از سرسخت ترین دشمنان یهود بشمار می رفت. این شهر، که به نوبت استیلای سلاطین آشور، یونان و روم را تحمل کرده بود، در زمان مسیح بخشی از قلمرو حکومت آرتاس چهارم، که از سال ۹ ق. م. تا سال ۴۰ میلادی از شهر پیترا حکومت کرد، بشمار می رفت. هیروودیس آنتپاس با دختر او ازدواج کرد، بعد برای اینکه زن برادرش را به نکاح خود در آورد وی را طلاق داد، و این کار جنگ انتقامجویانه ای را دامن زد که در نتیجه آن قسمتی از قلمرو حکومت هیروودیس از سلطه وی خارج گشت.

پولس تنها کسی است که در نوشته های خود اشاره کرده است آرتاس در آن زمان فرمانروای دمشق بود، ولی مسکوکات آن زمان نیز بر صحت گفته او گواهی می دهد. مسکوکات دمشق شامل تصویر تیبزیوس امپراتور روم است که تا سال ۳۴ ق. م. سلطنت کرد. از آن پس اثری از امپراتوران روم — چون کالگولا، که از سال

۳۷ تا ۴۱ سلطنت کرد، و کلادیوس، که حکومتش از ۴۱ تا ۵۴ به طول انجامید — در این سکه ها مشاهده نمی شود. از زمان سلطنت نرون، که از سال ۶۲ میلادی آغاز می شود، تصاویر سایر امپراتوران روم بار دیگر بر سکه های دمشق ظاهر می شود، و همین گواه بر این است که در فاصله سالهای ۳۴ و ۶۲ شاه دیگری بر دمشق حکومت می کرده است.

در مشرق دمشق دروازه ای است که قسمتی از آن یادگار روزگار رومیان است، و خیابان مستقیمی که از آن امتداد دارد هنوز « درب المستقیم » نامیده می شود، و در کتاب اعمال رسولان بدان اشاره رفته است. در زمان پولس این خیابان با یک مایل طول و صد پا پهنا که در دو سو با ایوانهای مسقف احاطه شده بود از مشهورترین معابر جهان بشمار می رفت. بزرگترین مسجد شهر امروز مسجدی است که چنانکه از ظاهر آن پیدا است در آغاز کلیسای مسیحی بوده و بعدها در ترکیب آن تغییراتی داده اند. شهرت این مسجد بیشتر از این جهت است که گفته می شود سر یحیای تعمیر دهنده در حرم مزینی که در وسط آن است نهاده شده. با توجه با اینکه کالوین می نویسد تعداد کلیساهایی که در زمان وی مدعی بودند سر یحیای تعمیر دهنده را در اختیار دارند از بیست کمتر نبود، خوانندگان ما را معذور خواهند داشت هرگاه ادعای کلیسای دمشق را نیز با تردید تلقی کنیم. آنچه اعتقاد ما را به اینکه این مسجد قبلا کلیسای مسیحی بوده تقویت می کند سرستون سنگی است که بر روی مدخل آجری پیدا است، کتیبه ای است که « هنری وان دایک » آن را « شهادت آمیزترین کتیبه جهان » نامیده. مضمون کتیبه چنین است: « فرمانروایی تو، ای مسیح، از آن همه اعصار است، و حکومت تو تا همه نسلها پایدار خواهد ماند. »

در کتاب اعمال رسولان (۱۱ : ۲۶) با داستان انتشار مسیحیت به شهر انطاکیه آشنا می شویم، و ملاحظه می کنیم در همین جا بود که پیروان مسیح برای نخستین بار مسیحی خوانده شدند. در واقع، پس از سقوط روم، انطاکیه مهم ترین مرکز نفوذ و قدرت مسیحیت در خاور نزدیک شد. از اینجا هدایایی توسط پولس و برنابا به قحطی زدگان اورشلیم فرستاده شد، و از اینجا بود که همان دو رسول نخستین سفر بشارتی خود را آغاز کردند و گاهی از سفرهای خود به همین جا باز می گشتند. وسعت و موقعیت سوق الجیشی انطاکیه آن را کانون مناسبی برای مسیحیت ساخته بود. انطاکیه در کنار رود اورنتوس به فاصله بیست مایل از دریا واقع شده، و در اینجا

رود نامبرده یگانه معبری را که در بین کوههای لبنان و « تائوروس » واقع است بوجود آورده است. شهر انطاکیه به امر شاه یونان، سلوکوس اول نیکاتور، ساخته شد. این شاه شهرهای بسیار دیگری هم بنا کرد که ۹ تا از آنها « سلوکیه »، شانزده تا « انطاکیه »، و شش تا « لائودیکیه » نام داشتند، و نام اخیر به مناسبت نام مادر او به این شهرها داده شده بود. در زمان پولس شهر انطاکیه از چهار شهر مجاور و متوالی که هر یک دیواری مخصوص به خود داشت ولی همگی با یک دیوار مشترک محصور بودند تشکیل شده بود. این شهر پس از سقوط بدست رومیان شهری آزاد اعلام شد و پایتخت سوریه گردید. امپراتوران تالی روم با ساختن فواره های زیبا بر شکوه و جلال آن افزودند. هیرودیس بزرگ با تسطیح یکی از خیابانهای پهناور شهر و ایجاد ایوانهای مسقف در طرفین آن از خود یادگاری جاودان بر جا نهاد. یکی از خیابانهای شهر، که چون شریانی شرقی و غربی آن بود، چهار مایل طول داشت.

لیوالاس در داستان کلاسیک شورانگیز خویش به نام « بن هور » از وضع شهر در آن زمان آنچنانکه هر رهگذری ممکن بود به دوست خود گوید شرح شورانگیزی بیان داشته است. وی می گوید: « در اینجا رودی به سوی باختر روان است و به یاد دارم روزی را که آب این رود تا به دیوارهای شهر می رسید. اکنون قسمت جلوی رود را لنگرگاه ها و حوضچه های تعمیر کشتی پوشانیده است. آنطرف تر، در جنوب، کوه « کاسبوس » واقع است که در برابر برادرش « آمنوس » که در شمال واقع است سر به آسمان کشیده، و در بین آنها جلگه انطاکیه قرار دارد. کمی دورتر، کوههای « سیاه » واقع است که از آن « نهر پادشاهان » آب زلالی را برای خیابانهای خشک و مردم تشنه همراه می آورد. دیوار این شهر شاهکار هنر « کزرائوس » استاد معماری دیوار می باشد. این دیوار مرتفع با زوایای ناهنجار خود در جنوب از نظر ناپدید می گردد. بر روی این دیوار چهار صد برج و بارو قرار دارد که هر یک منبع آب بوده است. بر آخرین نقطه مرتفع آن ارکی بنا شده که در تمام سال توسط سربازان رومی نگهبانی می شده است. در سوی دیگر پرستشگاه ژوپیتر سر به آسمان کشیده و در زیر آن مقر نایب السطنه واقع است که مملو از اطاق های متعدد است، و با اینحال چنان ساخته شده که از دستبرد اوباش مصون باشد. بر روی پلی که قدری دور تر قرار دارد علامت محدودیت کشتی رانی دیده می شود. از بالای پل جزیره ای شروع می شود که « کالینیکوس » بر آن شهر تازه خود را با پنج پل بزرگی که بر روی دره ساخته شده بنا کرد. این پلها چنان محکم و استوار است که طول زمان و سیل و زمین لرزه نتوانسته است بر آنها گزندی وارد سازد. « انطاکیه در آن روزگار

سومین شهر مهم امپراتوری روم بود و تنها خود روم و اسکندریه با آن می توانستند رقابت کنند. این شهر که در زیبایی شهره عالم بود مساحتی بیش از یک برابر و نیم شهر روم را در برداشت، ولی از نظر اخلاق مردمش نیکنام نبود. انطاکیه مرکز مهم بازرگانی و داد و ستد و همچنین مرکز ادیان خاور زمین بشمار میرفت. « جوونال » می گوید موهوم پرستی و فساد اخلاق شرق از « اورنتوس » به « تیبیر » سرایت کرد. گمان می رود در سراسر تاریخ بشری هیچ مردمی به اندازه ساکنان این شهر رومی — یونانی به فساد و موهوم پرستی آلوده نشده باشند.

در سال ۱۹۳۲، در این شهر حفاری هایی بدست یک هیئت مختلط آمریکایی و بریتانیایی و فرانسوی آغاز گشت. از آنجا که شهر کنونی انطاکیه کوچک تر از شهر قدیمی است، نقاط بسیاری در آن وجود داشت که نظر باستانشناسان را به خود جلب کرد. محل دیوارهای قدیمی شهر شناخته شد، آکروپولیس کشف گردید، و بقایای تماشاخانه بزرگی که در قرن اول میلادی توسط رومیان بنا شده و در زمان خود با گنجایش دویست هزار نفر عظیم ترین تماشاخانه جهان بشمار میرفت از زیر خاک بیرون آورده شد. گرمابه ها، ویلاها، و بعد از آن بناهای متعددی دیگری کشف شدند که یکی از آنها کلیساهای مسیحی است که در سال ۳۸۴ ساخته شده. علاوه بر این، قطعات فراوان مجسمه و مقداری موزاییک کف اطاق، که متعلق به قرون اول تا ششم میلادی است، بدست باستانشناسان افتاد. این موزاییکها دارای تصاویری از تاریخ و اساطیر یونان — روم و مناظر طبیعت و صحنه های شکاراند و از نظر هنری ارزش فراوان دارند.

ولی گرانبهاترین یادگار تاریخی که در انطاکیه کشف شده توسط کارگران عرب از زیر خاک بیرون آورده شده است نه باستانشناسان. گروهی از کارگران عرب که در سال ۱۹۱۰ زمین را می کندند به پیاله مخصوص عشای ربانی برخوردند که به نام « پیاله انطاکیه » معروف شد. این کارگران از افشای نام محلی که در آن به این پیاله برخوردند اند امتناع ورزیدند، ولی گفتند در زیر بنای یک کلیسای قدیمی آن را یافته اند. علاوه بر این پیاله، یک صلیب، چند جلد سیمین کتاب، و یک پیاله دیگر نیز در اینجا بدست آنها افتاده بود. این پیاله در حقیقت، ظرفی است که ساغر کوچکتری در آن جا می گرفته و روی آن تصاویری حک شده است که گمان می رود تصویر مسیح و رسولان اوست.

دو تصویر از مسیح در طرفین آن دیده می شود. یکی از آنها مسیح را در دوران جوانی و دیگری او را به صورت مردی بالغ نمایش می دهد. تصویر ده نفر دیگر نیز جلب توجه می کند که با دستهای افراشته بر دو مسیح درود می فرستند. در دست راست مسیح بشقابی است که پنج قرص نان و دو ماهی در آن دیده می شود، و در کنار آنها کبوتری جلب توجه می کند. در زیر پاهای مسیح تصویر عقاب رومی قرار دارد. طرح بوته تاک با تصاویر دیگر درهم آمیخته است. ایسین، باستانشناس، پس از ده سال دقت و بررسی این پیاله، کتاب مصور جالب توجهی انتشار داد که مضامین آن ما حاصل مطالعات اوست. باستانشناس نامبرده تصاویر دور مسیح جوان را متی، مرقس، لوقا، یوحنا، یعقوب پسر زبدی، و آنانی را که بدور مسیح بالغ گردآمده اند پطرس، پولس، یعقوب، یهوذا و آندریاس تلقی می کند. این تصاویر هر یک دو اینچ طول دارد و با هم متفاوت اند. ایسین با توجه به شکل و ترکیب این پیاله آن را متعلق به سال هفتاد میلادی می داند. پیاله های دیگری که چون این دارای قاعده کوچک باشند پس از دوران تیبریوس که فرمانرواییش در سال ۳۴ به پایان رسید، تاکنون بدست نیامده است. لذا، او تصاویر روی این پیاله را مستند می شمارد. مسیح در این تصویر فاقد ریش است و وقار و ملاحظت از چهره اش هویدا است. از نظر هنر، این پیاله به سبک یونانی ساخته شده، و ظاهراً به آخرین مراحل هنر یونان تعلق دارد پیاله منقور برونی ظرفی است که ساغر ساده کوچکتی را در خود جای می داده است. قطعاتی از این پیاله کوچک تر را به مرور زمان از آن جدا کرده، با خود برده اند. دکتر ایسین این فرضیه را که پیاله درونی ممکن است همان پیاله ای باشد که مسیح و شاگردانش در شب بازپسین از آن شراب نوشیدند، محتمل تلقی می کند. این فرضیه، گرچه قابل اثبات نیست، ولی جالب توجه و جذاب است.

پس از کشف این پیاله، درباره آن و بخصوص قدمتش اختلاف نظر شدیدی در میان باستانشناسان پدید آمد. دکتر بارتون معتقد است عقاید منعکس در تصاویر و تزاینات این پیاله بیشتر مربوط به اوائل قرن دوم میلادی، یعنی حدود سالهای ۱۲۰ - ۱۴۰ می باشد. دکتر کوک، استاد کامبریج، برعکس عقیده دارد که این تصاویر یا باید متعلق به عصر فلاوین (۷۰ - ۹۶) باشد یا به زمان تراژان (۹۸ - ۱۱۶). فوکس جانسن آن را کار قرن اول میلادی می داند. برخی دیگر معتقداند متعلق به قرن پنجم است و سبک هنری آن به زمانی دیرتر از قرن اول میلادی تعلق دارد. با اینحال پرفسور بیکن گفته است آثار هنری مشابه این از معابدی که در قرن دوم میلادی

در بعلبک بنا شده اند بدست آمده است، و « دورتی » ثابت کرده است هنرمندان خاور زمین از مدت ها قبل این سبک را پیروی می کرده اند. توماس کوستین، داستانسرا، در اثر کثیر الانتشار خود موسوم به « پیاله »، شرح خیالی دلکشی از نحوه تهیه این اثر گرانبها بیان داشته است. اکنون پیاله مورد بحث در یکی از موزه های شهر نیویورک به نام « دیرها » نگاهداری می شود، و در میان آثار گرانبهای دیگری که از صنعت اولیه مسیحی در این موزه گردآمده، محتملاً، از همه زیباتر و شگفت انگیز تر است.

دو کلیسای ویران نادر در مجاورت انطاکیه کشف شده است. یکی از اینها در « سلوکیه پبریه »، که بندر قدیم انطاکیه است و پولس و برنابا، به روایت کتاب اعمال رسولان (۱۳ : ۴)، سفر بشارتی خود را از آنجا آغاز کردند، واقع شده. این کلیسا، ظاهراً در سال ۴۸۰ میلادی بنا شده، و کلیسای بزرگی بوده است. کف متحرک آن با مجموعه موزاییک نادر و خارق العاده ای که صحنه هایی زنده از فردوس طبیعت را با جانوران، پرندگان، درختان و گلها نمایش می دهد پوشیده شده است. در میان جانوران زرافه و اسب کوهی دیده می شوند که از دیدن مرغ عظیم الجثه ای از طایفه درنا، یک فیل خروشان، شیران غران، اسبان لجام گسیخته، یک دسته آهو، گوسفندان، بزها، یک کفتار و جانوران دیگر رم کرده اند. پرندگانی که در روی پیاله منعکس شده اند عبارت اند از یک عقاب، در حالی که بالهای خود را بهم می زند، یک مرغابی، که سرش را چنگ می زند، چند طاووس و درنا و مرغابی و غاز. تصاویر مربوط به داستانهای کتاب عهد عتیق عبارت اند : از دانیال، موسی، بوتۀ فروزان و یوسف و شاول. از داستانهای کتاب عهد جدید تصویر مجوسیان، مرد توانگر و ایلعازر و اطعام پنج هزار نفر توسط عیسی بر روی پیاله منعکس است.

در هشتاد مایلی شمال شرق انطاکیه ویرانه های کلیسای « سیمون مقدس » واقع است. سیمون مقدس در حدود ۳۹۰ در شمال سوریه متولد شد و سی سال آخر عمر خود را بر روی ستونهایی به سر برد که ارتفاع آنها پیوسته افزایش می یافت. ستون اول شش پا و ستون آخر قریب شصت پا ارتفاع داشت. بیشتر روزها را او در دعا و مناجات به سر می برد و در ضمن آن از کمر تا به زمین خم شده، دوباره راست می گردید. یک تماشاچی روزی بشمردن حرکات او پرداخت، و پس از آنکه هزار و دویست و چهل بار آن را شمرد خسته شد و از شمردن باز ایستاد، در حالی که سیمون مقدس خسته نشده بود و هنوز به این حرکت شگفت انگیز ادامه می داد. مشهور است

که او یک سال تمام را روی یک پا ایستاد. از همه جا زائران برای تماشای او هجوم می آوردند، و گفته اند که هزاران تن با دیدن او به مسیحیت گرویده اند. می گویند ستارهٔ فروزانی بر فراز ستون او نور افشانی می کرد، و جماعتی از پیشوایان دین جسد او را تا گور مشایعت کرده اند. او نمونه ای فنا ناپذیر از قدوسین مرتاض مسیحی شناخته شده است. اندکی پس از مرگ وی، کلیسای بزرگی در محل ستون او ساخته شد که ویرانه های تأثر انگیز آن هنوز بر جا است. این کلیسا از چهار اطاق بزرگ تشکیل شده بود که به شکل صلیب در کنار هم قرار داشتند. روی این اطاق ها را با سقف پوشانده بودند و ستون سیمون مقدس، که هنوز قسمتی از آن پا برجا است، در وسط آنها قرار داشت. اواگریوس، که در سال ۵۶۰ این کلیسا را دیده، آن را چنین توصیف می کند: « ستونها صیقلی زیبا سقف نسبتاً بلندی را بر روی خود نگاهداشته اند. در وسط کلیسا صحنی است که در مرکز آن ستونی به ارتفاع چهل ذراع قرار دارد. بر روی این ستون فرشتهٔ مجسم زندگی آسمانی خود را بر روی زمین به سر برده. « صومعه های متعددی در دور این کلیسا بنا شده بود، و از روی ویرانه های شهر می توان دریافت برای پذیرایی از زائرانی که برای زیارت این کلیسا می آمدند چه تدارکاتی مفصلی لازم بود در این شهر بعمل آمده باشد.

فصل پانزدهم

راههایی که پولس پیمود

در کتاب اعمال رسولان (۱۳ : ۴ و ۵) با نخستین سفر بشارتی پولس و برنابا به قبرس، که وطن برنابا بود، آشنا می شویم. قبرس جزیره طویل و زیبا و باروری است که در مشرق مدیترانه در مدخل خلیج انطاکیه واقع شده و در و در روز روشن از این بندر دیده می شود. مبشران نامبرده در شهر سیلامیس، که در آن روزگار از بندرهای مهم مدیترانه بود و مرکز بازرگانی قبرس بشمار می رفت، پیاده شدند. این شهر در کنار جلگه ای واقع است که وسیع ترین جلگه جزیره می باشد. چنانکه کتاب اعمال رسولان روایت می کند، در زمان پولس کنیسه های متعددی در این شهر قرار داشت. با توجه به اینکه سیلامیس در آن زمان مرکز مهم بازرگانی بود و یهود همواره سوداگر بوده اند، وجود این کنیسه ها را در آنجا امری عادی باید تلقی کرد. امروز در این شهر صومعه ای قرار دارد که به نام « برنابای مقدس » خوانده می شود و در کنار آن گوری منتسب به برنابا قرار دارد. راهبان صومعه حدیثی دارند که می گوید دومین باری که برنابا همراه مرقس به جزیره آمد، مردی که پولس در نخستین سفر خود وی را نابینا ساخته بود، با وی بنای مخالفت نهاد و یهود را علیه وی بشورانید و آنها در میدان اسب دوانی برنابا را سنگسار کرده، به قتل رسانیدند.

همان شب مرقس جسد وی را روده، در خارج شهر دور از دیده بدخواهان به خاک سپرد. چهار صد سال بعد از این ماجرا، کلیسای قبرس در صدد برآمد خود را از سلطه و فرمانبرداری کلیسای انطاکیه برهاند، و برای حصول این منظور استدلال کرد چون خود آن کلیسا نیز بدست یکی از رسولان مسیح بنیانگذاری شده در شأن و منزلت کمتر از کلیسای انطاکیه نیست. در اثنایی که بحث و گفتگو در این باره جریان داشت، اسقف اعظم قبرس اعلام داشت برنابا در خواب به سراغ وی آمده، او را به محل گور خویش راهنمایی کرده است، و به او تکلیف نموده که مسأله مورد اختلاف را به زنو ۱ ، امپراتور قسطنطنیه، بفهماند. آن را شکافت، و در داخل آن جسد برنابا را یافت

که نسخه‌ای از انجیل متی را به سینه خود نهاده است. وی آثاری را که در گور یافته بود برداشته، نزد امپراتور شتافت، و امپراتور از سخنان وی چنان به هیجان آمد که بی درنگ شورای کلیسا را برای تایید استقلال و خودمختاری کلیسای قبرس تشکیل داد. علاوه بر آن، شورا به اسقف اعظم اجازه داد که از آن پس نامش را با مرکب سرخ امضا کند، که پیش از آن حق اختصاصی امپراتور بود. همچنین اسقف اعظم اجازه یافت کلاه ارغوانی بر سر نهد و عصای سلطنتی با خود حمل نماید. کلیسای قبرس در طی ۱۴۵۰ سال گذشته تا روزگار ما این حقوق و مزایا را با سرسختی و تنگ نظری برای خویش محفوظ داشته است.

شهر سیلامیس در روزگار ما در زیر درختان انبوه کهنسال پنهان شده و از خلال درختان پایه ستونهای مرمر و بقایای سه بازار قدیمی با میدانهای وسیع که کف آنها با سنگ مرمر پوشیده و با بناهای عظیم احاطه شده بود، نمایان است. از جمله آثاری که از میان ویرانه های شهر قدیمی بدست آمده ابنیه ای به سبک خانه های رومی است که دارای گرمابه های متعدد و دستگاه حرارت مرکزی بوده اند. در بزرگ ترین میدان شهر پلکانی است که به احتمال قریب بقین همان پلکانی می باشد که رسولان از آن گذشته اند. شهر سیلامیس و بندر آن در زمین لرزه شدیدی ویران شده است.

در وسط جزیره معادن بزرگ مس قرار دارد که در روزگار رومیان از آنها بهره برداری می شد و آنها را هیرودیس بزرگ از آگستوس قیصر کرایه کرده بود. نکته جالب توجه اینجا است که معادل کلمه مس در زبان انگلیسی از کلمه قبرس گرفته شده است. امروز یک شرکت آمریکایی با وسائل و شیوه های نوین از این معادن بهره برداری می کند. مبشران نامبرده از سیلامیس پافوس، که مقر فرمانروای رومی جزیره بود، در آمدند. در مجاورت پافوس دهکده ای است. به نام «سالامیو»، که درختان زیتون کهنسال در آن روایده است، و ساکنان آن بر خود می بالند که تخم این درختان را پولس و برنا هنگامی که برای صرف ناهار در آن توقف کردند بر زمین افشاندند. نزدیک تاماسوس گوری است که گفته می شود به مناسون تعلق دارد، و این همان شخصی است که در کتاب اعمال رسولان (۲۱ : ۱۶) نامش آمده. معروف است که این شخص بدست یوحنا تعمید یافته و به فاصله راه یکروز از اورشلیم خانه ای داشته که در آن از پولس و لوقا پذیرایی کرده. و بعدها با خشکانیدن دست صرافی بی وجدان و ستمگر معجزه ای از او سر زده است.

در پافوس مبشران به سرژیوس پولس، « خلیفه ولایت »، که مردی دانا و هوشمند بود و پس از سیسرو، خطیب مشهور رومی، به این مقام گماشته شد، برخوردند. در آن روزگار ایالات تابع روم بر دو گونه بودند. برخی از آنها تابع مجلس عوام بودند و حکومت آنها بدست « خلیفه ولایت » سپرده می شد، و گروهی دیگر را امپراتور توسط فرماندار خویش اداره می نمود. نکته جالب توجه اینجا است که وقتی لوقا از پیلاطوس، فیلکس و فستوس چون والی، و از پولس به عنوان « خلیفه ولایت » نام می برد، در تعیین مقام و مسئولیت آنها راه خطا نرفته است. زمانی گمان میرفت لوقا در جایی که از سرژیوس پولس چون « خلیفه ولایت » قبرس نام برده دچار خطا گشته است، زیرا آگستوس، امپراتور روم، این جزیره را مستقیماً توسط والی خویش اداره می کرده است. ولی معلوم شد که اداره امور این جزیره بعدها از امپراتور به مجلس اعیان انتقال یافت. سکه ای بدست آمده که بر آن نام یکی از « خلفای ولایت » قبرس منقوش است، و همچنین در سالهای اخیر کتیبه ای متعلق در سال ۱۵۵ میلادی یافت شده که بر روی آن نوشته است: « در زمان پولس، خلیفه ولایت » پلینی نیز از سرژیوس پولس چون نویسنده رساله ای درباره دانش قبرس نام می برد، و بدینسان یک گواه دیگر بر آنانی که حضور و مقام وی را در این جزیره تایید کرده اند افزوده می شود. »

در همین جا بود که در حضور سرژیوی پولس بحث و گفتگوی شدیدی در بین مغی به نام باریشوع علیمایا از یک طرف و پولس رسول از طرف دیگر در گرفت و به نایبناپی اولی و قبول پیام پولس از طرف « خلیفه ولایت » انجامید. از اینجا دو تغییر در نحوه بیان داستان جلب توجه می کند. نخست آنکه، نام سولس از این به پولس بر می گردد، و دیگر آنکه تا اینجا نام برنابا مقدم برنام پولس ذکر می شد، و از ظاهر امر برمی آید که او رهبری و ابتکار عمل را در دست داشته است. ولی از این پس هر جا که از مبشران نامی به میان آمده به نام « پولس » و همراه او « از آنان یاد شده است، و این نشان می دهد که از آن پس رسولی که جوان تر بوده ابتکار عمل را بدست گرفته است. چنانکه پیداست، پولس رسول پس از آنکه به جهان رومی گام نهاد، ترجیح داد به جای سولس که نام عبری است به نام پولس خوانده شود.

مبشران پس از ترک قبرس به آسیا باز گشتند و در انطاکیه پامفلیا پیاده شدند. این شهر از جمله شانزده شهر موسوم به انطاکیه است که بدست سلوکوس نیکاتور اول بنا شدند. شهر مورد بحث، چنانکه ویرانه های

آن گروهی می دهد، شهری یونانی – رومی بوده است. بقایای مجرای آب که به سبک رومی ساخته شده هنوز جلب توجه می کند. پرستشگاه اصلی شهر که برای الهه «من»^۱، بنا شده دارای مذبح وسیعی با الواح منقور بود و خاک زیر آن مملو از استخوانهای چهارپایان است. شهر دارای دو میدان وسیع بوده که یکی از آنها به نام اگستوس قیصر و دیگری به نام تیبریوس خوانده می شده است، و در آنها طاق هایی بنا شده بود که کتیبه هایی یادبود در بر داشت. پرستشگاه « من » حاوی تصاویر سر گاو نر است که در میان تاجهای بافته شده از شاخه درختان و میوه احاطه شده اند. سرگاو نر علامتی برای « من »، خدای باروری بوده است. این پرستشگاه نمونه ای برجسته از ظرافت یونان و شکوه و عظمت ابنیه رومی است. آبی که از مجری مخصوصی به شهر می آمد توسط لوله هایی در داخل شهر تقسیم می شد. اخیراً فرمانی که به خط لاتین از میان بقایای شهر بدست آمده، بهای گندم را پس از یک زمستان سخت تثبیت می کند و سودجویان را از تجاوز و تخلف باز می دارد. پیداست که انطاکیه از شهرهای مترقی و با رونق آن روزگار بوده است.

نخستین محقق که ویرانه های انطاکیه توجه وی را به خود معطوف داشت کشیش نظامی انگلیسی مقیم از میر، به نام فرانسیس اروندل^۲، است. این شخص در اثر تماس با برادر زنش جیمز موریر^۳، که با نگارش کتاب حاجی بابای اصفهانی در ایران شهرت یافته است، به باستانشناسی علاقمند شد. پولس، پس از ورود به این شهر، به عادت دیرین خود، روز شنبه به کنیسه یهود در آمد و پیام عیسی را به جماعت اعلام داشت. ظاهراً یهودیان ساکن این شهر اندک بودند، و به همین جهت تنها یک کنیسه در آن وجود داشت. این کنیسه یقیناً به شکل کنیسه های امروزی بوده و در وسط آن میزی برای قرائت کتاب عهد عتیق قرار داشته است. صندوق حاوی نسخه خطی کتاب عهد عتیق در کنار میز در آنسوی که به اورشلیم نزدیکتر است نهاده می شد و در اطراف میز صندلی هایی برای حاضرین چیده می شد، و زنان نیز در جای مخصوصی که معمولاً در پشت معجری مشبک یا راهرو که به آنان اختصاص داشت گرد می آمدند. لوقا شرح مبسوطی از بیانات پولس در این کنیسه می دهد که نمونه ای از مواعظ او برای یهودیان است. سخن پولس در اینجا دوستانه و دلنشین است. از پیشگوییهای پیامبران یهود آغاز

¹ Men

² Francis Arundell

³ James Morrier

می شود و به یحیای تعمید دهنده و عیسی می رسد. در نخستین هفته اقامت پولس در این شهر، یهودیان ساکن آنجا واکنش دوستانه ای به او ابراز داشتند، ولی مخالفتی که بعداً از جانب آنان سر زد سبب گشت که پولس از یهود دل کند و به امتهای روی آورد.

این ماجرا در حقیقت مبدا تحولی در مشی فعالیت بشارتی پولس بود، زیرا از آن پس او نام « رسول برای امتهای » را به خود گرفت. بدیهی است که در شهری چون انطاکیه، که در تحت نفوذ و سلطه رومیان بود، هر شکایتی به قانون علیه پولس از جانب یهود بی ثمر و بلا اثر می ماند. از این روی، مخالفان و بدخواهان به زنان مقتدر و با نفوذی که به یهودیت گرویده بودند متوسل شدند و آنان را علیه مبشران برانگیختند و مبشران را ناگزیر ساختند « خاک و غبار شهر را از پاهای خود افشانده »، به قونیه، یا ایقونیه، که در شصت مایلی انطاکیه واقع است، رهسپار شوند.

نزدیک ایقونیه دو تپه ای هست که به نامهای پولس و تکلا خوانده می شود. تکلا جوانی از اهالی قونیه بود که به مسیحیت گروید، و داستان او در شرح جعلی کارهای پولس و تکلا که در قرون اول میلادی در کلیساها خوانده می شد، آمده است.

تنها توصیفی که از اندام و وضع ظاهری پولس در دست داریم در همین کتاب است. نویسنده کتاب می گوید پولس « مردی بود با اندام ریز، سرکم مو، پاهای کج، تندرست، ابروان بهم رسیده، بینی نسبتاً خمیده، و شخصی پر از فیض و رحمت، زیرا گاهی چون انسان می نمود و زمانی چون فرشتگان به نظر می آمد. » ایقونیه مستعمره رومیان نبود بلکه به شیوه دموکراسی اداره می شد. از این روی، هنگامی که ساکنان آن علیه مبشران شوریدند، دموکراسی در آن به کریه ترین صورتی نمایان گشت، و پولس و برنابا ناگزیر گشتند به لیستره بگریزند. تنها بخش کوچکی از شهر قدیمی، که شاید همان باشد که پولس دیده، تا زمان ما باقی مانده است، زیرا این شهر بارها ویران شده و از سر نو بنا گردیده است.

لیستره به فاصله بیست و پنج مایل از ایفونیه واقع است و ویرانه های آن در سال ۱۸۸۵ توسط ج. ر. ستیلینگتون سترت^۱، محقق آمریکایی، کشف گردیده است. در میان بقایای شهر سنگ مذبحی به ارتفاع سه و نیم اینچ بدست آمده که بر آن نام شهر به خط لاتین حک شده و ضمناً اشاره گردیده است که شهر مستعمره رومیان بوده. از آنجا که این سنگ یادگار روزگار آگستوس است، یقیناً پولس و همراه او آن را دیده اند. در همین شهر بود که چون پولس مرد لنگ را شفا داد کاهن معبد مشتری وی را خدا پنداشت و خواست برای او قربانی بگذارد، و مردم برنابا را چون الهه مشتری و پولس را چون خدای عطارد سجده و پرستش کردند. درک اینکه چرا در لیستره مردم این مبشران را چون خدایان مشتری و عطارد پنداشتند مشکل نیست. سبب آن این بود که افسانه کهن فیلمون و بائوکیس در ذهن مردم این شهر ریشه دوانده بود. این حدیث می گوید مشتری و عطارد به صورت انسان در شهر نمایان شدند و روستاییان نامهربان آنان را بیرون راندند. تنها فیلمون، مرد کهنسال نیک سیرت، و زن او بائوکیس با خودشروای از آنان پذیرایی کردند. موجودی آذوقه آنان بطرز معجزآسایی افزایش یافت تا کفاف مهمانان را بدهد، و بامداد فردا در جای شهر دریاچه ای ظاهر گشت که در آن روستاییان نامهربان به ماهی مبدل گشته بودند. با استناد به همین حدیث، وقتی مردم پنداشتند خدایان فرود آمده اند، آنان را خدایان مشتری و عطارد شمردند. به نظر می رسد که مشتری و عطارد خدایان حامی این شهر بوده اند. بر اثر کاوشهایی که در میان ویرانه های شهر صورت گرفته بقایای معبد مشتری به همان صورتی که در کتاب اعمال رسولان توصیف شده کشف گردیده، و همچنین الواح فراوانی بدست آمده است که از طرف پرستندگان مشتری و عطارد به آنان تقدیم گردیده است.

لذا پیداست که شور و هیجانی که از مشاهده پولس و کارهای او به کاهن معبد مشتری دست داد و اعتقاد او به اینکه این بار پذیرایی از این خدایان به جای شوربختی مایه برکت شهر خواهد گشت بی مبنا نبوده است. در محل شهر دربه، که مبشران از لیستره بدان رهسپار شدند و آخرین نقطه خط سیر پولس در این سفر بود، تاکنون حفاری صورت نگرفته است. پولس و برنابا از اینجا به انطاکیه سوریه بازگشتند.

¹ J. R. Stillington Sterret

پولس و سیلاس در دومین سفر بشارتی خود پس از عبور از برخی شهرهایی که در سفر قبلی دیده بودند به ترواس، در آسیای صغیر، رسیدند. در اینجا پولس رؤیای مرد مقدونی را که استعانت می کرد علامتی از میل و اراده خدا برای عزیمت خود به قاره اروپا تلقی می کند. در این سفر تیموتائوس در لیستره و لوقا در ترواس به مبشران می پیوندند، و بدینسان تعداد آنها ظاهراً به چهار می رسد. تفاوت شیوه این مبشران برای تسخیر اروپا با راهی که خشایارشا، شاه ایران، در سال ۴۸۰ ق. م، یا قریب پانصد سال قبل از آنان، تقریباً از همان نقطه به این منظور برگزیده بود، نکته شایان توجه و آموزنده ای است. خشایارشا، به گواهی اسناد تاریخی با اتکای به بزرگ ترین نیروی نظامی آن عصر تعرض خود را آغاز کرد. هرودوت توصیفی روشن و مستند از کثرت سربازان خشایارشا و ترکیب نیروهای او باقی گذارده است. سربازان او از سراسر امپراتوری پهناور ایران، که از هند تا حبشه و از افغانستان تا شبه جزیره عربستان گسترش داشت، گردآوری شده بودند. نیروهای او از پیاده نظام، که به شمشیر و نیزه مجهز بود، تشکیل می شد و در میان سربازان او جمعی با کلاه خود برنجین، گروهی با کلاه خود ساخته شده از جمجمه اسب و عده ای با کلاه نمدی بودند و جامه های رنگارنگ گوناگون برتن داشتند. کثرت سربازان او به حدی بود که برای شمارش آنان ده هزار تن را جدا ساخته، حصارى برگرد آنان کشیدند، و چون گنجایش محوطه داخل حصار معلوم شد، از آن برای شمارش بقیه سربازان استفاده کردند. در نتیجه این احصاء معلوم شد که تعداد سربازان خشایارشا بر یک میلیون و هفتصد هزار تن بالغ است. هزار و دویست و هفت کشتی نیز که در تنگه داردانل گرد آمده بودند از سربازان او در خشکی حمایت می کردند. شاه ایران که بر تخت مرمر نشسته بود از آنجا بر این سفاین نظر افکند و از عظمت نیروی خویش خشنود گشت. فرمان حمله صادر شد و سربازان شروع کردند از روی پلی که از اجتماع قایق ها تشکیل شده بود خود را بکرانه اروپا برسانند.

تاریخ نتیجه این تعرض نیرومند را ثبت کرده است. می دانیم که هجوم خشایارشا با ایستادگی سخت یونانیان روبرو شد. نیروی دریایی او منهدم گشت و تنها گروه معدودی از سربازان او که ظاهراً شکست ناپذیر بودند به وطن خویش باز گشتند. هجوم خشایارشا را برای تسخیر اروپا با شیوه ای که پولس به همین منظور برگزیده مقایسه کنید چهار مرد بر آن شدند که قاره اروپا را برای مسیح تسخیر کنند. چهار مبشر تهیدست گمنام و بی سلاح کاری کردند که شاه توانای ایران به انجام آن توفیق نیافت. اینان دین و دل و شیوه زندگی مردم یونان و،

با آمال سراسر اروپا را دیگرگون ساختند. خشایارشا به فرمانبرداری ظاهری مردم و به وصول باج از آنان دل خوشی داشته بود. ولی نیت و هدف پولس بسی عالی تر از ان بود. هیچ فتحی، جز اینکه مردم اروپا تن و روان و فکر خود را تسلیم مسیح سازند، این مبشر بزرگ را نمی توانست از تلاش باز دارد. با اینحال، میبینیم در همان جایی که خشایارشا با شکست مواجه شد پولس شاهد پیروزی و موفقیت را به آغوش می کشد. جنبشی که بدست او آغاز گشت، نه تنها به یونان بلکه سراسر اروپا گسترش یافت.

فیلیپی نخستین شهر اروپایی است که پولس و همراهان او برای اعلام پیام مسیح در آن توقف کردند. این شهر به نام فیلیپ مقدونی، که در قرن چهارم قبل از میلاد آن را بنا نهاده، نامیده می شد. بعدها با جنگ فیلیپی که در آن روی داد و به مغلوبیت « کاسیوس » و « بروتوس » بدست « آنتونی » و « اوکتاویان » انجامید، بر شهرت این شهر افزوده گشت. مقارن جشنی که به مناسبت این پیروزی برپا شده بود، شهر فیلیپی مستعمره رومیان شناخته شد و سربازان رومی که در جنگ شرکت جسته بودند اتباع آن گشتند. پولس و همراهان در « نیا پولیس »، که در کنار یکی از شاهراههای یونان به روم قرار داشت، توقف کردند. خاکی را که با گذشت زمان بر این شاهراه نشسته است در نقاط متعددی از روی آن برداشته اند و در آن خراشهایی به عمق ۳ تا ۴ اینچ یافته اند که چرخ گاریهایی که از آن می گذشته اند برجای نهاده است.

در فاصله سال های ۱۹۱۴ و ۱۹۳۸ یک رشته کاوشها و حفاری دامنه داری توسط مدرسه فرانسوی آتن در ویرانه های شهر فیلیپی صورت گرفت. حفاران مدرسه نامبرده در مرکز شهر میدانی به طول سیصد و به پهنای صد و پنجاه پا یافتند که در همه طرف به پرستشگاههایی منتهی می شد، در سه سمت آن ایوانهایی قرار داشت، و ابنیه بسیاری در اطراف آن ساخته شده بود. در سمت شمال بنایی است که گویا مقر فرمانروای شهر بوده. نهرهای آب که توسط رومیان در شهر احداث شده بود هنوز به صورت قابل استفاده ای باقی مانده است. در نقطه دیگر تپه ای با قله مسطح، یک تماشاخانه، کلیساهایی که تاریخ بنای آنها خیلی دیرتر از زمان پولس است ساخته شده. یکی از بناهایی که ظاهراً قبل از زمان پولس ساخته شده ایوان ستون داری است که بقایای آن در انتهای غربی شهر قدیمی دیده می شود. با توجه به عادت رومیان باستان، می توان احتمال داد که این بنا پس از آنکه شهر مستعمره رومیان شد بنا گردیده و ظاهراً امتهای پومریم را، که خدایان بیگانه را بدان راهی نبوده، تعیین می کرده

است. به فاصله تقریباً یک مایل از این شهر، در کنار شاهراه، به رود « گنجاتیس » می رسیم که از آن در کتاب اعمال رسولان (۱۶: ۱۳) نام برده شده، و مبشران در کنار آن به گروهی از زنان دیندار برخوردند که در روز سبت مشغول بجا آوردن مراسم دینی خود بودند. لیدیا، دلال ارغوان، که نخستین زن اروپایی است که مسیحیت را پذیرفت، یکی از همین زنان بود.

« گنجاتیس » رودی است به پهنای ۱۰ – ۱۲ یارد که آب زلالی در آن جاری است. این شهر چون پایگاه نظامی بود و چون از نظر سوداگری اهمیت چندانی نداشت، یهودیان آن بسیار اندک بودند. شهری نیز که دختری مال اندیش در آن شفا یافت، مبشران مضروب و زندانی شدند، هنگام شب زمین لرزه ای در آن حادث گشت و زندانبان به مسیحیت گروید، از نظر اهمیت و موقعیت نظامی به همین شهر شباهت داشت. احساسات گرم و آتشین پولس نسبت به مسیحیان این شهر از نامه او به « فیلیپیان » پیداست. این نامه از آن جهت که از سخنان گله آمیز و تحذیر کننده خالی است با سایر نامه های پولس تفاوت دارد.

رسولان از اینجا به تسالونیکي رهسپار شدند. تسالونیکي نیز در آغاز همان شاهراه به فاصله هفتاد مایل از شهر قبلی قرار داشت. این شهر، در سال ۳۱۵ ق. م. به فرمان « کاساندر » ساخته شده، و به نام زن او که خواهر اسکندر کبیر است نامیده شده. در جنگ فیلیپی تسالونیکي از فاتحان پشتیبانی کرد و به همین جهت شهری آزاد اعلام شد. خیابان اصلی آن در امتداد همان شاهراه معروف احداث شده است. بر دروازه ویران آن، که « دروازه واردار » نام دارد، این عبارت دیده می شود: « در زمان پولیتارخ ها » این کتیبه از این جهت قابل ملاحظه است که قبل از کشف آن گروهی از منتقدان لوقا را، که در کتاب اعمال رسولان (۱۷ : ۶) از فرمانروایان این شهر به عنوان پولیتارخ نام برده، متهم به استعمال القابی می کردند که در تاریخ آنها را به یاد ندارد. علاوه بر این، کتیبه های متعدد دیگری که حاوی این لقب اند از زمان آکستوس به یادگار مانده. پس انتقادی که از این نظر بر اعمال رسولان می شد پایه و مبنای صحیحی نداشته است. در همین شهر تسالونیکي بود که مخالفان با اشاره به کارهای مبشران گفتند: « اینان جهان را زیر رو کرده اند. »

کمی پس از آن در شهر آتن، که کانون فرهنگ و معماری و دانش یونان بود، بار دیگر به پولس برمی خوریم. تماشای این شهر و مشاهده آثار و ابنیه شگفت انگیز آن در فکر و روح پولس چه اثری بخشیده است؟ که او با ملاحظه پیروزیهای درخشان مردم این شهر در زمینه فرهنگ و هنر و معماری از خود پرسیده باشد آیا دین ساکنان آتن برای ارشاد آنان کافی نیست؟ هنوز در این شهر آثاری به چشم می خورد که تاکنون دست بشر در زیبایی و فریبندگی نظیر آنها را نیافریده است. بسیاری از نویسندگان و جهانگردان شکوه و زیبایی خیره کننده آن را ستوده اند. در سال ۱۸۴۱ و. م. لیک در ویرانه های آتن به کاوش پرداخت، و سپس شش مؤسسه خارجی با همکاری دولت یونان این کار را در ابعاد وسیعی ادامه دادند. مرکز شهر که « آکروپولیس » نام داشت بر صخره بلندی به ارتفاع پانصد و دوازده پا، که از عصر حجر جدید پیوسته مسکون بوده، بنا گردیده است. آتن شهرت خود را در قرن هفتم ق. م. بدست آورد و مقارن جنگ با ایران خود را به رهبری حکومت های یونان رسانید. در فاصله سالهای ۴۴۳ – ۴۲۹ ق. م. این شهر به رهبری و سرپرستی « پریکلسی »^۱ به اوج ترقی و عظمت رسید و با استفاده از هنر « فیدياس »^۲، پیکر تراش نامی، خود را با ابنیه عمومی، پرستشگاه ها و آثاری هنری فراوان بیار است. با استفاده از مصالحی که در جنگ ماراتون بر جای مانده بود « فیدياس » پیکر عظیم « آتنا » را از مفرغ به ارتفاع هفتاد پا ساخت و آن را در « آکروپولیس » قرار داد. بلندی و عظمت این پیکر به حدی بود که کشتیبانانی که با صفاین خود از دماغه « دانیوس » می گذشتند آن را از دور می دیدند و اشعه خورشید که بر نيزه و کلاه خود آن می تابید چشم آنان را خیره می ساخت. علاوه بر آن، پیکر دیگری برای آتسا در داخل معبد پارتنون برپا شد. این پیکر آتنا از چوب به ارتفاع چهل پا ساخته شده بود و روی آن را با عاج پوشانده بودند. چهره و دستها از عاج، چشمها از جواهرات گرانبها، و گیسوان و کلاه خود آن از طلا ساخته شده بود. « مهافی »^۳ نوشته است: « در سراسر جهان ویرانه ای نیست که این همه زیباییهای شگفت انگیز تاریخی در خود گرد آورده باشد. فرهنگ و تمدن جهان در یونان، تمدن یونان در آتن، تمدن آتن در آکروپولیس، و تمدن آکروپولیس در پارتنون تجلی کرده است. » میزای شیوع فساد اخلاق در یونان آن روزگار از اینجا معلوم می شود که « فیدياس » طلايي را که در مجسمه به کار برده

¹ Pericles

² Phidias

³ Mahafy

بود چنان ساخت که از آن قابل تفکیک باشد. سپس هنگامی که او را متهم به اختلاس طلای مزبور کردند، او قطعات طلا را از پیکر جدا ساخته، و وزن نمود.

پس از آکروپولیس، مهم ترین محله شهر بازار آن بود که ضمناً مرکز فرهنگی نیز بشمار می رفت. لوقا در کتاب اعمال رسولان (۱۷ : ۲۱) به کنجاوی ساکنان آتن اشاره می کند، و گروهی از نویسندگان دنیای قدیم نیز آن را تایید کرده اند. به روایت لوقا، در همین جا بود که پولس با یهودیان مردمان دیندار و دیگران مباحثه کرد. مدرسه باستان شناسی آمریکایی با برداشتن در حدود دویست و پنجاه هزار تن خاک بخش وسیعی از این بازار را به صورت اول در آورده است.

این بازار با بناهای شگفت انگیز — از جمله ایوانهای ستوندار، معبد آپولو پتراس، تالار شورای پانصد نفری، بنای مدور شورای اجراییه، معبد آریس، تالار موسیقی و کتابخانه — محصور بود. در چنین شهری بود که پولس پیام مسیح را بگوش مردم رسانید.

در کتاب اعمال رسولان (۱۷ : ۲۲ و ۲۳) می خوانیم که پولس در آتن با مردمی که بر کوه مریخ گرد آمده بودند سخن گفت. این کوه صخره ای به ارتفاع سیصد و هفتاد و هفت پا است که در شمال غرب « آکروپولیس » قرار گرفته. قریب پانزده یا شانزده پله که در روی صخره تراشیده شده به زمین همواری در بالای کوه منتهی می شود. در سه طرف محوطه مزبور نیمکت های سنگی چیده شده است. اینجا محل انعقاد شورای بود که از بزرگان شهر آتن تشکیل می شد و در نخستین ادوار تاریخ یونان عالی ترین مرجع سیاسی و دینی به شمار می رفت. نکته شایان توجه اینجاست که سخنان پولس در این شهر با آنچه وی به یهودیان انطاکیه می گفته تفاوتی شگرف دارد. وی در آتن به کتاب عهد عتیق که مضامین آن بگوش یونانیان نا آشنا و نامفهوم بود اشاره ای نمی کند، ولی در ضمن بیانات خود از گفتار شعرا و فیلسوفان یونان شاهد می آورد و به مذبح ها و پرستشگاههای ساخته شده بدست انسان اشاره می کند. اشاره او به مذبح و خدای ناشناخته به نظر باور نکردنی می آید، ولی نویسندگان متعدد صحت آن را تایید کرده اند. شخصی به نام اپولونیوس، اهل تپانا که مقارن سفر پولس به آتن از این شهر دیدن کرده، می گوید: « شرط حکمت و خردمندی این است که انسان از همه خدایان به نیکی یاد کند،

بخصوص در آتن که مذبح هایی به احترام خدایان ناشناخته برپا گشته است. « جغرافی دانی به نام پائوسانیوس، در نیمه قرن دوم به آتن سفر کرده، می نویسد که در فاصله بندر و شهر آتن به مذبح های خدایان ناشناخته برخورد کرده است، و از مذبح خدایان ناشناخته در اولومپیا نام می برد. اخیراً در پرگاموم نیز کتیبه ای بدست آمده که در آن گفته می شود: « به خدایان ناشناخته، کاپیترا، مشعلدار »

پولس مدت کوتاهی در آتن توقف کرد و در طی آن معدودی از ساکنان این شهر به مسیحیت گرویدند. با اینحال، درباره یکی از ایمان آورندگان آن شهر، به نام دیونیسیوس آریوپاگی، احادیث شنیدنی نقل کرده اند. گفته می شود که او همراه پولس و تا زمان شهادت او در روم به سر برد. بعدها او از طرف کلمنت روم با سمت میسیونر به گال فرستاده شد. در جزیره ای در رود سن رحل اقامت افکند، بسیاری را به مسیحیت کشانید و سر انجام به مقام اسقفی شهر پاریس ارتقا یافت. گفته می شود که او هنگام جفای « دومیتین » بر کوه « مارتی » که امروز کوه شهید نامیده می شود، شربت شهادت نوشیده است. او که در زمره قدیسین مسیحی است، در نزد مردم فرانسه به نام دیانیسیوس مقدس یا دنیس مقدس شهرت یافته و قدیس خاص فرانسه بشمار است.

پولس و همراهان از شهر آتن به قرننس رهسپار شدند. این شهر، به خلاف آتن اهمیت فرهنگی نداشت و مرکز بازرگانی و داد و ستد بشمار می رفت. از قرائن پیداست که لوقا در فیلیپی مانده، ولی تیموتائوی و سیلاس پس از اندکی به پولس پیوسته، در فعالیت مهم او در شهر قرننس شرکت کرده اند. این شهر در مغرب برزخ باریکی که پلپونزی را به سرزمین اصلی یونان می پیوندد قرار داشت. تقریباً رو بروی آن در سمت شرق بندر کنخریه واقع بود. لذا، کشتی هایی که از اسپانیا، سیسیل و روم می آمدند در بندر قرننس لنگر می انداختند. بسبب کمی پهنای برزخ تنها کشتی های کوچک می توانستند در آن از بندری به بندر دیگر حرکت کنند، و بار کشتی های بزرگ را تخلیه کرده، با گاری یا چهار پایان حمل می کردند. بدینسان، کشتی ها هنگام طوفان و تلاطم دریا از پیمودن راه پر پیچ و خمی که از میان صخره های خطرناک بر دور بندر « مالیا » می گذشت، بی نیاز می گشتند. سترابو نوشته است: « وقتی مالیا را دور می زنی، امید بازگشت به وطن را از سر بیرون کن. » تعجب نباید کرد که در زمان اسکندر کبیر حفر کانالی از میان این برزخ مورد توجه قرار گرفت. این طرح در سال ۶۶ میلادی وارد مرحله عمل شد، بدینسان که نرون، امپراتور روم، با بیل زرین زمین را کند و شش هزار تن از یهودیان را که « وسپاسین »

در جنگ با یهود آنان را به اسارت آورده بود برای حفر کانال به کار واداشت. ولی در اثر تحذیر دانشمندی که می گفت سطح دریای غربی بالاتر از سطح دریای شرقی است و حفر این کانال سبب خواهد شد که جزیره گرانبهایی به زیر آب رود، نرون از ادامه کار منصرف شد. لذا، این طرح به فراموشی سپرده شد، تا در فاصله سال های ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ بدان جامعه عمل پوشانند. کانال جدید چهار مایل طول دارد و روی آن پلی به ارتفاع صد و هفتاد پا ساخته شده است.

قرن‌تس در نتیجه رونق یافتن بازرگانی و داد و ستدش با دو سوی مدیترانه رو به پیشرفت و عظمت نهاد. از روزگار باستان این شهر محل پرستش « افرودیت » بوده است. در حدود سال ۶۰۰ ق. م. قرن‌تس یکی از مهم ترین مراکز بازرگانی جهان بشمار میرفت، و ظروف سفالین و برنجی که از آن صادر شده در شهرهای سراسر مدیترانه بدست باستانشناسان افتاده است. در سال ۱۴۶ ق. م. در جنگ با ارومیان قرن‌تس به کلی ویران گشت و ساکنان آن به غلامی فروخته شدند. صد سال بعد، یعنی در سال ۴۶ ق. م. ژولیوس قیصر شهر را از نو بنا کرد و گروهی از اهالی ایتالیا و یونانیان پراکنده را در آن جا داد. از آن پس شهر به سرعت توسعه یافت و مقر حکومت ایالتی آگستوس، یا همانگونه که در اعمال رسولان (۱۸ : ۱۲) آمده مقر خلیفه ولایت گشت. ترقی آن ادامه، یافت تا در قرن پانزده به دست ترکان عثمانی سقوط کرد و قرن‌تس در مرکز سرزمینی واقع است که زرشک آن شهرت دارد و کلمه زرشک در زبان انگلیسی از نام همین شهر گرفته شده. در قرون اخیر دو بار، یکی در ۱۸۱۵ و دیگری در ۱۹۲۸، زمین لرزه این شهر را ویران ساخته.

از سال ۱۸۹۶ یک رشته حفاری توسط مدرسه باستانشناسی آمریکایی در قرن‌تس آغاز شده. در نتیجه تحقیقات هیئت های اعزامی این مؤسسه، معلوم شده است که شهر قدیم قرن‌تس در دو سطح مختلف که یکی صد پا بلندتر از دیگری است بنا شده. در پشت شهر کوههایی قرار دارد که ارتفاع آنها به هزار و پانصد پا می رسد. شهر با دیواری به طول شش مایل محصور بود و از آن یک دیوار مضاعف به طول دو مایل و ارتفاع چهل و یک پا به بندر « لکایوم » کشیده شده بود. بر سر راه لکایوم در شمال شهر دروازه باشکوهی ساخته شده بود. در شمال غرب شهر در سال ۶۰۰ ق. م. معبدی برای اپولو بنا گردیده بود که از آن هفت ستون هنوز پا بر جا است. علاوه بر این، پرستشگاهی برای افرودیت در آن ساخته شده بود که هزار تن کاهن زن به خدمتگذاری آن اشتغال داشتند. در

زیر دکانها قنات سر پوشیده ای یافت شده که ظاهراً برای آوردن آب آشامیدنی و، همچنین، خنک ساختن هوا از آن استفاده می شده است. کتیبه ای که در اینجا بدست آمده از دکانهای شهر با همان عنوان یاد می کند که در کتاب اول قرنیتیان (۱۰ : ۲۵) از آن یاد شده است. کتیبه دیگری از شخصی به نام اراستوس نام می برد. آیا ممکن است این همان شخصی باشد که در اعمال رسولان (۱۹ : ۲۲) و رومیان (۱۶ : ۲۳) از او نام برده شده؟ محتمل است این همان شخص باشد، زیرا چون به روایت رساله به رومیان وی خزانه دار شهر بوده و شخص برجسته ای بشمار می آمده است. در سال ۱۸۹۸، لوحی در نزدیکی راه لگایوم بدست آمده که بر آن نوشته « کنیسه یهود » و تاریخ آن از سال صد ق. م. تا دوپست میلادی است. ممکن است این لوح سر در همان بنایی بوده باشد که پولس در آن موعظه کرد. پولس در رساله اول به قرنیتیان (۱ : ۲۶) از این ماجرا چنین یاد می کند: « بسیاری از دعوت شدگان توانا نیستند. » این سنگ در کنار محله مسکون شهر یافت شده و محتمل است خانه تیتوس یوستوس که در کتاب اعمال رسولان (۱۸ : ۷) بدو اشاره رفته، در مجاورت آن واقع بوده باشد. در این شهر سکوی بلندی دیده شده که محققاً مسند گالیون، والی شهر بوده، و همان جایی است که پولس را، همانگونه که کتاب اعمال رسولان (۱۸ : ۱۱ — ۱۷) روایت می کند، در آن در برابر گالیون حاضر ساختند.

تاریخ گالیون را در برادر سنکای فیلسوف می شناسد، و تاکیتوس ۱ و دیوکاسیوس ۲ به نام وی اشاره کرده اند. کتیبه ای متعلق در سال ۲۶ سلطنت کلادیوس یا سال ۵۲ میلادی، در کنار خلیج قرنتس به فاصله شش مایل از ساحل یافت شده که نویسنده در آن به گزارشی که از « دوستم لوکیوس جونیوس گالیون، خلیفه ولایت اخایه » دریافت داشته اشاره می کند.

این کتیبه، نه تنها گواه برحضور و مسئولیت گالیون در آن ناحیه است، بلکه تاریخ ورود پولس را به قرنتس نیز تعیین می کند. با توجه به اینکه هنگام ورود گالیون به قرنتس یک سال و نیم پولس در این شهر اقامت داشت و از طرفی گالیون باید قبل از تقریر گزارش یاد شده دست کم چند ماهی در آنجا مقیم بوده باشد، معلوم می شود که پولس در حدود سال پنجاه میلادی به این شهر رسیده است.

¹ Tacitus

² Dio Cassius

شهر تازه قرن‌تس ثروتمند بود، ولی شهر اشرافی بشمار نمی رفت. این شهر به سرعت توسعه یافت و اوباش و ارازل از همه جا برای اشتغال به کار و فعالیت بدان روی آوردند. از این روی به عنوان مرکز شرارت و میگساری انگشت نما شد. در نمایشهای آن عصر معمولاً بازیگرانی که نقش میگسار را ایفا می کردند از اهالی قرن‌تس بودند و قرن‌تسی شدن مفهوم آلودگی به فساد و انحطاط اخلاق را در برداشت. چنانکه از رساله اول به قرن‌تسیان (۶ : ۹ - ۱۱) برمی آید، کلیسای جوان و نوبنیاد این شهر از مردمی که به این مفاسد آلوده بودند تشکیل شده بود، و سایر مندرجات این رساله حاکی است که اینان افرادی سست، پرخاشگر، خودبین و دستخوش عقاید اشفته بوده اند. در همین شهر بود که فرسکا و اکیلا، که همراه یهودیان دیگر به امر کلادیوس از روم اخراج شده بودند به پولس پیوستند. تاکیتوس اخراج آنان را از روم تایید می کند و می گوید اینان پیوسته به تحریک شخصی به نام کزستوس آشوب برپا می ساختند، و منظور او از این آشوبها، بی گمان حملاتی است که از جانب یهودیان به مسیحیان تازه می شد. در شهر قرن‌تس پولس و فرسکا و اکیلا به کار خیمه دوزی و فروش آن پرداختند. ظاهراً شهری چون قرن‌تس جای مناسبی برای این کار بوده است.

یکی دیگر از خصوصیات شهر قدیم قرن‌تس مسابقات موسوم به «برزخی» است که هر دو سال یکبار در این شهر برپا می شد و در میان آنها مسابقات المپیک از همه بیشتر شهرت داشت. از آنجا که پولس دو سال متوالی در این شهر اقامت داشت، به گمان یکی از این مسابقات هیجان انگیز را دیده است. در نامه های او به مسیحیان شهر قرن‌تس مکرر به این مسابقات اشاره رفته است. مثلاً، در آیات ۲۴ تا ۲۷ باب ۹ رساله اول به قرن‌تسیان، پولس هنگامی که از این مسابقات یاد می کند از مسابقه دو، جایزه ای که به برندگان مسابقه داده می شد، از تمرینات دشواری که ورزشکاران برای آماده شدن جهت شرکت در مسابقه می کردند و تاج پیروزی که به سر قهرمانان نهاده می شد، سخن می گوید. در قسمتهای دیگر رسالات پولس به اشارات دیگری که به دوره مسابقات داوران، پیکار با جانوران و منادی مسابقه شده بر می خوریم. همچنین چنانکه از نوشته های دیگران برمی آید، ورزشکارانی که خواهان شرکت در مسابقات و زور آزمایی بودند سوگند یاد می کردند که از ده ماه قبل از آغاز مسابقات خویشان را با انجام تمرینات دثیث و دشوار برای شرکت در آن آماده سازند. بدینسان، ملاحظه می شود

توصیفی که در کتاب اعمال رسولان و رسالات پولس از وضع زندگی در شهر قرنتس شده تماماً با آنچه از این بابت در رساله‌های اخیر دستگیر باستانشناسان شده سازگار است.

اقامت پولس در شهر افسس سه سال طول کشید، و این از مدت اقامت وی در هریک از شهرهای دیگری که او در سفرهای بشارتی خود از آنها دیدن کرده طولانی تر است. در زمان پولس دیر زمانی از هنگام تأسیس شهر افسس می گذشت. این شهر در طول تاریخ خود حوادث فراوان دیده و به طور متوالی بدست کروئسوس، کوروش، اسکندر و رومیان تسخیر شده بود. در زمان نامعلومی افسس پایتخت ایالت بود و در زمان پولس در ردیف انطاکیه و اسکندریه قرار داشت و یکی از بزرگ ترین شهرهای امپراتوری روم شرقی بشمار میرفت. افسس در ساحلی غربی رود « کایستر » به فاصله سه مایل از دریا بنا شده ، و در زمان پولس، چون رود نامبرده قابل کشتیرانی بوده، از آن برای بارگیری و باراندازی کشتی ها استفاده می شده است. نزدیک ترین ایستگاه راه آهن به این شهر «آیاسالوک»^۱ نام دارد که مخفف «آگیوس تئولوگوس»^۲ می باشد، و این لقبی است که به یوحنا ی حواری، که سالهای آخر عمرش را در این شهر گذراند، داده شده بود. ژوستین امپراتور در افسس کلیسای زیبایی به یادگار نهاده است.

افسس به ویژه برای پرستش آرتیمس شهرت داشت. آرتیمیس در اصل خدای محلی این شهر بود، ولی یونانیان آن را معبود خویش ساختند و با دیانا خدایشان یکی گردانیدند. باستانشناس انگلیسی به نام ج. ت. وود^۳ در سال ۱۸۶۳ در محله متروک افسس به کاوش پرداخت و امیدوار بود که به معبد دیانا دست یابد. شش سال مجاهدات او توأم با سختی ها و ناملایمات فراوان بدون اخذ نتیجه ادامه یافت، تا سرانجام لوحی بدستش افتاد که وی را به محل معبد دیانا راهنمایی کرد. در این لوح به پیکرهای ذرین و سیمین به وزن ۶ — ۷ پوند، که به دیانا تقدیم شده و در معبد آن جای دارد اشاره رفته است.

¹ Ayasaluk

² Agios Theologos

³ J. T. Wood

برای شستشوی این پیکرها و مراقبت از آنها اهالی افسس ترتیب خاصی داشتند، بدینسان که در روز تولد دیانا پیکرها را در طی مراسمی آمیخته به وقار و شکوه از دروازه «ماگنیزین»^۱ به تماشاخانه شهر می بردند و از دروازه «کوریسین»^۲ به معبد باز میگرداندند. با تفحص در امتداد راهی که این دو دروازه را بهم می پیوندند، باستانشناس نامبرده سرانجام موفق شد به ویرانه معبد که در حدود یک مایلی شمال غرب شهر قرار دارد دست یابد. از حفاری هایی که بعدها بدست باستانشناسان انگلیسی و اطریشی در افسس صورت گرفته نتایج شگفت انگیز دیگری بدست آمده است. معبد اصلی در قرن ششم قبل از میلاد حرم شاده ای با سقف چوبی بوده است. بعدها در جای این حرم پرستشگاه های دیگری ساخته شد و ساختمان یکی از آنها که در سال ۴۳۱ ق. م. وقف شد صد و بیست سال به طول انجامید. این پرستشگاه طعمه حریق شد و در جای آن در حدود سال ۳۵۰ ق. م. بنای معبد یونانی آغاز گشت که اسکندر آن را به پایان رساند. این بنا به پهنای صد و شصت و بلندی سیصد و چهل پا بود. در آن صد ستون مرمر به ارتفاع پنجاه و پنج پا قرار داشت. سقف آن با تخته سنگهای بزرگ مرمر آراسته به نقوش و طلا پوشیده بود. مسافری که این پرستشگاه را دیده می نویسد: « من دیوارها و باغهای معلق بابل قدیم، پیکر خدای المپیک، مجسمه عظیم الجثه رودس، رنج و تعبی را که صرف ساختن اهرام مرتفع شده، و گور قدیمی موزولوس را دیده ام. ولی وقتی چشمم به معبد افسس که سر در میان ابرهای آسمان فرو برده است افتاد، همه این خاطرات را فراموش کردم. » حقیقتاً این معبد سزاوار آن بود که اهالی افسس بگویند: « بزرگ است دیانای افسسیان! »

ساکنان افسس را عقیده بر این بود که پیکر دیانا از آسمان افتاده است. در صورت صحت این ادعا، محتمل است که این سنگ از احجار سماوی بوده باشد. یکی از ماههای سال در افسس به زیارت اختصاص داشت. در طول این ماه اهالی از کلیه فعالیتها و مشغولت های عادی دست می کشیدند و برنامه هایی اجرا می کردند که شامل مسابقات پهلوانی، نمایش و حرکت دسته های مذهبی بود. هزارها قبر سیمین به عنوان یادگار به زوار فروخته می شد. در روزهای جشن پیکر عظیم دیانا را روی گاری که با قاطر و گوزن و آهو کشیده می شد در شهر حرکت

¹ Magnesian

² Corissian

می دادند. در زیر مذبح پرستشگاه هزاران قطعه اشیاء ساخته شده از زر و کهربا بدست حفاران افتاده است که در میان آنها پیکر ارتیمس نیز دیده می شود. هویت این معبد از روی پایه های ستونهای منقوش معروف آن که اکنون در لندن به معرض تماشای مردم نهاده شده، مشخص گردیده است.

پولس همچنانکه در کتاب اعمال رسولان (۲۰ : ۳۱) آمده، در این شهر به کار و موعظه پرداخت. بعد از ظهر را در مدرسه تیرانوس^۱ تدریس می کرد، و در اینجا چنان موفقیتی نصیب وی گشت که بسیاری از مردم با میل و طیب خاطر کتابهای سحر و افسون را به ارزش پنجاه هزار قطعه نقره آورده، آتش زدند. کار پولس چنان لطمه ای به رونق بازار بت فروشان زد که آنان مردم را علیه پولس شوراندند و جماعتی از مردم به تماشاخانه ریخته، فریاد بر آوردند: « بزرگ است دیانای افسسیان! » تماشاخانه ای که این تظاهرات در آن روی داد کاملاً از زیر خاک بیرون آورده شده.

این تماشاخانه بر روی تپه ای مشرف به شهر که گودی میان آن، آن را به صورت آمفی تآتر طبیعی در آورده و گنجایش بیست و پنج هزار تماشاچی را داشته است واقع بود. نمای جالب این تماشاخانه را با مجسمه های زیبا تزیین کرده بودند. چنانکه از بقایای آن برمی آید، پس از زمان پولس، بنای تماشاخانه تجدید شده، ولی محل آن تغییر نکرده است. راهی نیم مایل و به پهنای سی و پنج پا از تماشاخانه به بندر کشیده شده است. در این شهر میدانی قرار داشت که در میان بناها، پرستشگاه ها، ایوانها مسقف و کتابخانه ای محصور بود. یک دروازه تاریخی بر سر راه بندر قرار داشت.

یکی از آثاری که از زمان نسبتاً متأخر در افسس مانده ویرانه کلیسای مضاعف « مریم باکره » است که شورای کلیسایی معروف افسس در سال ۴۳۱ در آن تشکیل شده. علاوه بر این دخمه های زیرزمینی وسیعی در این شهر قرار دارد که آنها را به افسانه هفت خفته ربط می دهند. افسانه نامبرده می گوید در سال ۲۵۰، مقارن جفای «دکیان»^۲، هفت نفر مسیحی به دخمه های زیر زمینی پناه بردند. به فرمان امپراتور مدخل دخمه ها را مسدود کردند تا مسیحیان در درون آنها جان بسپارند. ولی اینها بخواب طولانی فرو رفتند و دویست سال بعد که

¹ Tiranus

² Decian

درها گشوده گشت زنده و تندرست از دخمه خارج شدند، نزد تئودوسیوس^۱ دوم، امپراتور، و اسقف ماگزیم^۲ پایداری خود را در ایمانشان تایید کردند و در سال ۴۵۰ میلادی بدرود زندگی گفتند.

آخرین شهری که می خوانیم پولس در آن اقامت گزید روم بود. در زمان پولس هشتصد سال از زمان تأسیس این شهر می گذشت. هفت رشته تپه های معروفی که شهر بر روی آنها بنا شده چون انگستان دست به سوی رود تیبر اشاره می کردند و ارتفاع آنها بتفاوت از صد و پنجاه تا چهار صد و پنجاه پا بود. شهر روم نخست در جلگه بنا شد و سپس به شکلی تدریجی چون تهران کنونی وسعت یافت و دامنه آن به ارتفاعات اطراف کشیده شد. این شهر از محلات فقیر نشین پرزدحام، بناهای با شکوه دولتی، خانه های مردم متوسط، ویلاهای توانگران، و باغها و اقامتگاه های زیبا بر روی تپه ها تشکیل شده بود و در کنار رود تیبر لنگرگاه ها و باراندازهایی داشت. شهر روم چون همه شهرهای باستانی با دیوار محصور بود. طول این دیوارها در سه سمت شهر در زمان پولس به پنج مایل می رسید و در سمت دیگر رود تیبر آن را محاصره کرده بود. در دور شهر خندقی به عمق سی و پهنای صد و سی پا احداث شده بود و در خارج آن دیوار شهر با سی پا بلندی و صد پا ضخامت قرار داشت و در آن انبارهای متعددی برای اسلحه و سربازان ساخته شده بود. رود تیبر با هفت پل قطع می شد که وجود آنها در زمان جنگ مایه تشویش و نگرانی مدافعین شهر بود.

آب توسط مجاری معروفی که روی آنها را با طاقهای محکمی پوشانده بودند از چشمه ها و جویبارهای واقع در کوههای اطراف به شهر آورده می شد. آب پس از خروج از هفت دریچه بزرگ که در انتهای مجاری مزبور تعبیه شده بود در صد مخزن بزرگ ذخیره می شد و از آنجا به هفتصد استخر و پانصد فواره که در میدانهای عمومی شهر قرار داشت جریان می یافت. آب گرمابه های مجلل عمومی نیز که محل اجتماع مردم عشرت طلب بود از همین مخازن تأمین می شد.

روم نیز چون دیگر شهرهای قدیم دارای میدان مرکزی وسیعی به عرض و طول صد و پنجاه و سیصد پا بود و در انتهای آن سکوای به ارتفاع یازده و طول هشتاد پا برای نشستن شخصیتهای برجسته و ممتاز

¹ Theodosius

² Maxim

شهر قرار داشت. این میدان مرکز دینی، قانونی و بازرگانی شهر بشمار می رفت. در آن معبدی نیز برای خدایان مختلف بنا شده بود. گفته می شود که آگستوس هشتاد و دو معبد از این معبدها را مرمت کرده است. علاوه بر معابد مزبور، حرم ها، مذبح ها و پیکرهای متعددی در این میدان بچشم می خورد.

شهر روم دارای دو تماشاخانه رو باز بزرگی بود که هر یک گنجایش بیست هزار نفر را داشت. برای مسابقات عمومی و مسابقات شمشیر زنی سه میدان پهناور و به نامهای نرو، فلامینیوس و ماکزیوس در این شهر قرار داشت که طول و عرض آخری به هفتصد و صد و سی یارد می رسید. این میدان محتملا دویست هزار نفر را در خود جا می داده است. طاق هایی به یاد آگستوس و تیبریوس در شهر ساخته شده بود و در نقاط مختلف شهر پیکر سیصد تن از افراد مهم مشهور و گمنامی که امروز آنان را نمی شناسیم قرار داشت. تازه ترین اسلوب تزئینی که در زمان پولس در این شهر رواج داشت عبارت بود از تعبیه ستونهای آراسته که مقدار آنها در شهر به چهار صد می رسید. علاوه بر اینها، باغها و گردشگاه های کوچک متعدد در این شهر قرار داشت. خلاصه، این شهر از هر جهت سزاوار آن بود که پایتخت جهان باشد.

ولی در کنار ابنیه زیبا و باشکوه این شهر محلات وسیع فقیرنشین نیز قرار داشت که از کوچه های تنگ و پیچ در پیچ و خانه های چهار یا پنج طبقه پرزدحام تشکیل می شد. در این محلات فرو ریختن ناگهانی دیوار یا کف اطاق و آتش سوزی مخرب از سوانح عادی بود. تنها بوسیله مبارزه با آتش سوزی سطلهای آب و پتوهای مرطوب بود. هزینه اداره آتشنشانی با وجوه پرداخت شده از جانب مالکان خانه هایی که گرفتار آتش سوزی می شدند تأمین می گردید. هنگام وقوع آتش سوزی مأموران اداره آتشنشانی به محل درباره هزینه آن گفتگو می کردند. هرگاه درباره میزان آن در بین آنها تراضی و توافقی حاصل نمی شد، آتشنشانان از آنجا دور می شدند و می گذاشتند که آتش بنا را سر تا پا به خاکستر مبدل کند. چون وسیله ای برای گردآوری زباله در شهر وجود نداشت، کوچه های باریک از فضولات انباشته می شد. آبهای راکد اطراف شهر نیز وسیله ای برای پرورش پشه بود. از این روی نباید از شدت شیوع بیماریهای واگیر در این شهر تعجب کرد. کوچه های شهر هنگام شب در تاریکی فرو می رفت و از این جهت، با اینکه هفت هزار پاسبان به پاسداری آن مشغول بودند، دزدی در آن بشدت رواج داشت و امری عادی بشمار می آمد. هنگام روز به وسائط نقلیه جز گاریهای دولتی اجازه حرکت در شهر داده نمی شد، از

این روی شبهای آن با صدای گوشخراش چرخ گاریهایی که مشغول برآوردن احتیاجات اهالی بودند بسیار ناراحت کننده بود. نوع مال التجارة آن به صورت روشنی در کتاب مکاشفه یوحنا (۱۸ : ۱۰ - ۱۳) توصیف شده. فهرست مفصلی که نویسنده کتاب از این کالاها می دهد به « گله ها، اسبان، ارابه ها اجساد و نفوس مردم » پایان می یابد.

ورود زبان مردم این بود که کلیه راهها به روم منتهی می شوند و راههایی که بدست رومیان ساخته شده از همه راه ها بهتر و کامل تر است. پولس از راه موسوم به « آپین » که مشهور ترین راه آن روزگار بود، به روم وارد شد. این راه از روم به « کاپوآ » کشیده شده بود و بعداً تا « برونديسيوم » امتداد یافت. و هنوز قسمتهایی از آن مورد استفاده است. راههایی که رومیان می ساختند معمولا شامل چهار طبقه بود. طبقه زیرین از تخته سنگ تشکیل شده بود روی آن را با قلوه سنگ می پوشانیدند، طبقه سوم را اندود سخت و محکمی تشکیل می داد، و روی این طبقات با سنگهای تخت کثیر الاضلاع پوشانده می شد. در بعضی نقاط ارتفاع این راهها به سه پا می رسید. می توانین احساسات پولس را هنگام عبور از این راه مشهور در برخورد به ارابهای فراوانی که به سوی روم در حرکت بودند، در حین تماشای مجاری آب که در امتداد راهها کشیده شده بود، و سرانجام هنگامی که نمای پرستشگاهها و ویلاهای این شهر از دور در برابر دیدگانش نمایان شد در نظر مجسم سازیم

فصل هفدهم

هفت کلیسای مکاشفه

در نخستین فصول کتاب مکاشفه با پیامهایی که به هفت کلیسای واقع در مغرب آسیای صغیر فرستاده شد آشنا می شویم. اکنون اجازه دهید چند لحظه توجه خودمان را به این شهرها معطوف داریم و ببینیم باستانشناسی درباره این شهرها و ارتباط و مناسبت پیامهای مزبور با حال ساکنان آنها چه می گوید.

نخستین این شهرها افسس است. چون قبلاً درباره این شهر به تفصیل بحث کرده ایم، در اینجا به یاد آوری اختطاری که در آیه پنج از فصول دوم کتاب مکاشفه به این شهر شده و گفته شده است « چراغدانان را از مکانش نقل می کنم » اکتفا می نمایم. امروز در جای این شهر جز بیابان و در جای بندر آن جز مردابی به چشم

نمی خورد. حتی رودی که در آن جاری بوده از گل و لای انباشته شده و دیگر قابل کشتیرانی نیست. کلیساهای آن ویران شده و حقیقتاً چراغدان آن از جایش نقل گردیده است.

اسمیرنا (ازمیر) در پنجاه مایلی شمال افسس واقع است، و در بین آن و شهر افسس درباره حق استفاده از القاب نگهبان معبد و محافظ دین اختلاف و کشمکش جریان داشت. توصیف کتاب مکاشفه از مسیح چون مردی که مرده بود و زنده گشت، درباره این شهر مصداق یافته است. زیرا این شهر در سال پانصد قبل از میلاد بدست ساکنان لیدیه ویران شد و چهار صد سال بعد مجدداً بنا گردید. تپه سراسیب پاگوس با بناهای عمومی مجلی که بر فراز آن قرار داشت و بقیه شهر که در دامن تپه گسترده بود « تاج ازمیر » را توصیف بجا و مناسبی از این شهر ساخته است. این شهر بر سکه های آن به صورت شخصی که تاج گل بر سر دارد مجسم گردیده است. از این روی، وعده ای که در کتاب مکاشفه (۲ : ۱۰) بدان داده شده مناسب و زبینه است: « تاج حیات را به تو خواهم داد. » مسابقات این شهر در جهان آن روز شهرت داشت و به سر کسانی که در مسابقات قهرمان شناخته می شدند تاج نهاده می شد ولی تاج حیات که به آن وعده داده شده فنا ناپذیر و جاویدان است.

شهری دیگر که از آن مکاشفه یوحنا نامبرده شده « پرغاموس » است. اینجا مرکز مقامات رسمی و دولتی بود. از این رو مسیح در اینجا به نام « آنکه شمشیر دو دم در دست دارد » توصیف گردیده است. نخستین معبدی که در سراسر آسیا به پرستش امپراتور تخصیص داده شد در این شهر قرار داشت. لذا، از شهر پرغاموس در کتاب مکاشفه به عنوان « جای تخت شیطان » نام برده شده و به ساکنان آن توصیه شده که از نام امپراتور و مسیح یکی را برگزینند (۲ : ۱۳). منظور نویسنده از سنگ سفید محل بحث و گفتگو است، نه از آن جهت که قرینه ای برای آن یافت نشده، بلکه از این روی که قرائن بسیاری بدست آمده است. ممکن است منظور نویسنده از آن سنگ سفیدی باشد که هیئت منصفه در دادگاه هنگام صدور رأی درباره متهم بی گناه از آن استفاده می کرد، یا شاید لوحی بوده که بر در سالنهای ضیافت می شد، یا ممکن است اشاره ای به سنگهای « اوریم » و « تومیم » باشد که نام اشخاص بر آن مکتوب بود، یا محتملاً اشاره ای است به طلسمی که جادوگران برای دخول به غار گنج بدان متوسل می شدند.

تیاتیرا در چهل مایلی جنوب باختر « پرغامرس » قرار داشت. کتیبه هایی که از آن زمان مانده حاکی است که این شهر مرکز تجارت و دادو ستد بوده است، و همین امر حیات و موجودیت کلیسای تیاتیرا را تهدید می کرد. در اجتماعات اتحادیه اصناف با گوشتی که قبلاً به بت ها تقدیم شده بود از مهمانان پذیرایی می کردند، مردم به خدایان بت پرستان تمسک می کردند. و ضیافت ها غالباً با مستی و اعمال ننگین پایان می یافت. به همین جهت اخلاق مسیحیان این شهر پیوسته در معرض خطر بود. از این روی کتاب مکاشفه مسیحیان مقیم این شهر را از خطر « جزبیل »، که در کمین مردان خدا نشسته است و آنان را به خوردن گوشت ذبح شده برای بتها ترغیب می کند آگاه می سازد و از آن بر حذر می دارد. در بازار تیاتیرا اشیاء برنجین زیبا ساخته می شد، و توصیف کتاب مکاشفه یوحنا از فرزند خدا، که « چشمان او چون شعله آتش و پایهایش چون برنج صیقلی است »، اشاره ای است به همین مطلب.

ساردیس، پایتخت سابق لیدیه، در سی و پنج مایلی جنوب باختری تیاتیرا واقع بود. این شهر برای فساد و آلودگی اخلاق مردمش مشهور و انگشت نما بود. اخطار کتاب مکاشفه به مردمان این بندر که مسیح چون دزد در ساعت نامعلوم به سراغشان خواهد آمد، مبین روحیه آنها است، زیرا بندر نامبرده دوبر در طول تاریخش در اثر بی بند و باری ساکنانش بدست اجانب افتاده بود. کوروش بزرگ شهر را از دست کروئوس، که نتوانسته بود به نحوی شایسته وسائل دفاع آن را فراهم سازد خارج ساخت، و آنتیوکوس کبیر با بالارفتن از ناحیه سراسیب قلعه که مدافعین شهر آن را غیر قابل عبور می پنداشتند و از همین روی در صدد دفاع از آن بر نیامدند، این بندر را تسخیر کرد. لذا، مسیح به کلیسای آن اخطار می کند که « بیدار و مواظب باشد. »

شهر فیلادلفیه در بیست و هشت مایلی جنوب غربی ساردس واقع بود. قریب پنجاه سال قبل از نگارش کتاب مکاشفه زمین لرزه موهش این شهر را ویران ساخت قبل از نگارش و ساکنان وحشت زده آن در اطراف پراکنده شدند. از این جهت کتاب مکاشفه از قول مسیح وعده می دهد که مسیحیان این شهر چون ستونهای استوار و تزلزل ناپذیر خواهند گشت. پس از حدوث زمین لرزه، نام شهر به عنوان قدردانی از کمک قیصر به « قیصریه نو » تبدیل یافت. با اشاره به همین پیشآمد است که کتاب مکاشفه یوحنا هنگام بحث از این شهر می گوید: « نام خدای خود را به مؤمنان شهر خواهم داد و نام جدید خود را بر وی خواهم نهاد. »

نه سرد و نه گرم توصیف مناسبی از آب چشمه های نزدیک شهر لاودکیه و همچنین کنایه ای از روحیه ساکنان آن است. مسیح در کتاب مکاشفه ساکنان این شهر را که به ثروتمندی و توانگری خویش می بالند سرزنش می کند، ولی با توجه به اینکه این شهر مرکز صرافی بوده نباید از احساسات مردم آن تعجب کرد. شهر لاودکیه برای محصول پارچه سیاه خود و همچنین برای مدرسه پزشکی با رونقش شهرت داشت. از این روی مسیح مردم این شهر را نصیحت می کند: « زر مصفص به آتش را از من بخرید، تا دولت مند شوید، و رخت سفید را، تا پوشانیده شوید، و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را، تا به چشمان خود کشیده، بینا شوید. »



انتشارات نور جهان